

نام کتاب: فرحۃ الغری / ترجمہ

نویسنده: سید عبد الکریم بن طاوس / مترجم علامہ مجلسی

وفات: ۶۹۳ ق / مترجم ۱۱۱۱ ق

تعداد جلد واقعی: ۱

زبان: فارسی

موضوع: أمير المؤمنين عليه السلام

ناشر: میراث مکتوب

مکان نشر: تهران

سال چاپ: ۱۳۷۹ ش

نوبت چاپ: اول

ترجمہ فرحۃ الغری ۹ پیشگفتار پژوهنده

ص: ۹

پیشگفتار پژوهنده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِهِ وَ عَلَى آلِهِ وَ عَلَى مَنْ دَعَا بِدَعْوَتِهِ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

«ذکر علیّ عبادۀ»

«۱» در میان نگارشهای اسلامی، خواه شیعی و خواه سنی، آنچه در باره فضل و فضیلت و زندگانی سرور یگانه پرستان، امیر باورداران و پیشوای پرهیزگاران، علی بن ابی طالب - سلام الله علیهما -، به قلم آمده، از شمار بیرون است و در محدوده پندار نمی‌گنجد.

جای هیچ شگفتی نیست؛ زیرا که امیر مؤمنان - صلوات الله و سلامه علیه - به گواهی خرد و کتاب و سنت و تاریخ، گرامی‌ترین مردمان، پس از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - بود و پس از پیامبر - صلی الله علیه و آله - چکاد زهد و عبادت و دانش و بصیرت او را بود. «۲»

(۱) حدیث شریف نبوی است. نگر: فضائل الخمسة، ج ۲، ص ۱۳۱.

(۲) در این باره، نمونه را، نگر: منهاج الکرامه، تحقیق: عبد الرحیم مبارک، صص ۱۱۳-۱۷۵.

آن اندازه شیعه و سنی در این باره قلم زده‌اند که تنها برشمردن نام مآخذ این بحث در عهده مجلدات متعددی خواهد بود.

ص: ۱۰

مسلمانان - بویژه شیعیان -، از دور زمان، در گردآوری سخنان آن بزرگوار و ضبط تاریخ ایشان کوشیدند و در باره گوشه‌هایی از سرگذشت و رفتار و گفتار امیر مؤمنان - صلوات الله علیه - کتابها و رساله‌ها پدید آوردند؛ و در این میان همه به ناتوانی خویش در گزار حق آن حق‌گزار شریعت مصطفوی خستو بودند.

جاحظ از استادش، ابو اسحاق نظام، نقل می‌کرد که «علی بن ابی طالب - علیه السلام - محنة علی المتکلم: إن وفاه حقّه غلا، و إن بخشه حقّه أساء» (سخن گفتن در باره علی بن ابی طالب - علیهما السلام - مایه گرفتاری غریبی است؛ اگر گوینده در باره او سنگ تمام بگذارد، به غلو می‌افتد، و اگر حق او را کم گیرد، بی ادبی کرده باشد)؛ و متنبی، حکامه پرداز چیره‌دست تازی‌زبان، عذرنامه خاموشان را این گونه شکوهمند به نظم می‌کشید که:

و ترک مدحی للوصیّ تعمّدا

إذ كان فضلا مستطيلا شاملا

و إذا استطال الشّیء قام بنفسه

و صفات ضوء الشمس تذهب باطلا

(من از ذکر مداخل وصیّ پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلّم - ، بعد خاموش نشسته ام؛ چه، نمی توان جهانی را در بیانی گنجانید.

آن عظمت که به ذات خویش قائم است، نیازی به مدح ندارد؛ آیا بیهوده نیست معرفّی آفتاب عالمتاب؟ («۳» با این همه دشواری، دانیان نخواستند و نتوانستند از گفتن و نوشتن در باره آن حقیقت محتشم و آن عظمت بی بدیل بازایستند؛ و نخواهند خواست و توانست.

رویه‌ها و سویه‌های گوناگون و بیشمار وجود تابناک پیشوای پارسایان و گوناگونه‌ای حیات فروغ مند مردی که همه عمر و توان خود را در برفرازیدن پرچم حقیقت و دین خداوند نثار کرد، به همه ارباب دانش و قلم مجال می داد که در باره او بگویند و بنگارند و بسرایند.

کارنامه زندگانی امیر مؤمنان - علیه السلام - پربارتر از آن بود که هیچ فقیه و متکلم و محدث و مفسر و مورخ و شاعر و عارف و اندیشه‌ور را در جستجوییش ناکام و بی بهره و تهیدست بازراند.

همه آنچه به او پیوند می یافت، در چارچوب نگرش الهی، ارجمند و بررسیدنی بود؛

(۳) نگر: کلام جاودانه، محمد رضا حکیمی، بخش یکم.

ص: ۱۱

و در هر حوزه از معرفت، معنی دار و معنی آفرین.

و او و تاریخ او با شهادتش در بیست و سوم رمضان سال چهارم هجری پایان نیافتند؛ بلکه شهادت امیر مؤمنان - علیه السلام - عنوان برگ تازه‌ای از تاریخ اسلام و آغاز مجال جدیدی برای درگیری اسلام و کفر، ایمان و نفاق، صلاح و فساد شد.

چگونگی خاکسپاری بزرگترین شخصیت اسلام، پس از پیامبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - ، و تعیین خاکجای او، یکی از پرسشهایی بود که تاریخ این روزگار پرآشوب پیش روی مسلمانان تصویر می کرد. پنهانی بودن خاکسپاری امیر مؤمنان - علیه السلام - و پنهان بودن مرقد پاک ایشان تا سالها، اذهانی را به جستجو و زبانهائی را به سخن درآورد و در میان نظرها و سخنها اختلافهایی روی نمود. این اختلاف نظرها امروز، جز با نگاهی تاریخ پژوهانه، درخور اعتنا نیستند، ولی در زمان خود پرسیمانی جدی را سامان می دادند.

از همین رو، این پرسمان مورد توجه دانشوران متشیّع قرار گرفت و در این باب نگارشهای مستقلی فراهم ساختند.

ابو الحسین محمد بن علی بن فضل بن تمام الدهقان الکوفی، از مشایخ ابی محمد هارون بن موسی تلّکبری، و ابو جعفر محمد بن مکران بن حمدان الرازی که باشند کوفه بوده، هر دو در سده چهارم هجری می زیستند و در میان آثارشان به کتاب موضع قبر امیر المؤمنین (ع) باز می خوریم. «۴»

سید ابو عبد الله محمد بن علی بن الحسن بن عبد الرحمن الحسینی، صاحب فضل الکوفه، هم کتابی در این باب داشته که بر اسانید و روایاتی در باره معجزات و کرامات خاکجای پاک امیر مؤمنان - علیه السلام - در نجف اشرف مشتمل بوده و سید رضی الدین علی بن طاوس در اقبال الاعمال آن را یاد کرده است. «۵»

پس از اینها به سید عبد الکریم بن طاوس می رسیم که فرحه الغری را در این موضوع تألیف نموده، اثر او مورد اقبال و عنایت عالمان و دانشوران شیعه قرار گرفته و علامه محمد باقر مجلسی آن را - با قدری تلخیص - به فارسی ترجمه نموده است - رضوان الله عليهم أجمعين.

(۴) نگر: الذریعة: ج ۱۶، ص ۱۶۰

(۵) نگر: همان، همان ج، ص ۱۵۹.

از عبارات ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و دیلمی در إرشاد القلوب و جمال الدین أحمد بن عنبه در عمدة الطالب پیداست که بحث محلّ تربت مقدّس امیر مؤمنان - علیه الصّلاه و السلام - در آن روزگاران بحثی زنده بوده است که اینان در باب رفع شبهه ها به تفصیل پرداخته اند (نگر: الغارات، ج ۲، صص ۸۸۱ - ۸۸۴)

- نویسنده فرحة الغری «۶»

نویسنده فرحة الغری، «غیاث الدین عبد الکریم بن جمال الدین احمد بن سعد الدین أبی ابراهیم موسی بن جعفر بن محمد بن أحمد بن محمد بن طاوس الحسنی العلوی» است.

وی در شعبان سال ۶۴۷ ه در حائر حسینی (کربلای معلّی) زاده شد. در موطن پدران بزرگوارش، حلّه، بالید . بیشترین دانش اندوزی اش در بغداد بود.

سید عبد الکریم بن طاوس از خاندانی بلند آوازه و علم پرورست . بنو طاوس خاندانی بزرگ و باشنده حلّه بودند و به خاطر جدّاعلاشان، أبو عبد الله محمد بن اسحاق، بدین لقب خوانده می شوند. چه، محمد بن اسحاق را چهره ای زیبا و منظری نیکو بود، ولی پاهایش با جمال هیأت او تناسبی نداشتند؛ از این رو، او را «طاوس» لقب داده بودند.

نسب این خاندان به امام حسن بن علی - علیهما السلام - می رسد. ترتیب این تبار، از محمد بن اسحاق، ملقب به طاوس، چنین است:

محمد بن اسحاق بن الحسن بن محمد بن سلیمان بن داود بن الحسن المثنی، ابن الحسن السبط، ابن علی بن أبی طالب (علیهم السلام).

نیای ایشان داود، برادر رضاعی امام جعفر صادق - علیه السلام - بوده، از جانب مادرش، امّ خالد بربریه، که «دعای امّ داود» به وی منتسب است - چنان که سید علی بن طاوس در إقبال الأعمال بدان تصریح نموده.

این خاندان، در بدایت امر، در سورا بودند . سپس به بغداد و حلّه رفتند . ابو عبد الله محمد بن اسحاق، ملقب به طاوس (که احتمالا در آغازه های سده چهارم هجری می زیسته)، از نخستین کسانی بود که مقام نقابت را در سورا بر عهده داشتند . در خاندان او، سید رضی الدین علی، عمّ صاحب فرحة الغری، بیش از دیگران در جهان تشیع آوازه یافت و هر گاه از «ابن طاوس» یا «سید بن طاوس»، بی هیچ قید و نشانه دیگر سخن می رود، معمولا مراد این دانشمند بلندپایه است.

باری، سید عبد الکریم بر دانشوران بزرگی دانش آموخت. شماری از آنان اند:

پدرش، شریف نقیب جلال الدین احمد، و عمّش، شریف نقیب رضی الدین، و محقق

(۶) در نگارش این نقد حال، از این مأخذ بهره‌ور بوده‌ام:

فرحة الغری، منشورات الرّضی، قم، بی‌تا، صص ۳-۷؛ و: فرحة الغری، تحقیق: السّید تحسین آل شیبیب الموسوی، مرکز الغدير للدراسات الإسلامية، ج ۱: ۱۴۱۹ هـ - ۱۹۹۸ م، صص ۱۹-۲۵؛ و: کتابخانه ابن طاوس، صص ۱۹-۳۹؛ و: دانشنامه قرآن و قرآن‌پژوهی، مقاله «ابن طاوس»؛ و: الذّریعة، ج ۱۴، صص ۲۳۳ و ۲۳۴.

ص: ۱۳

حلی، صاحب شرائع الإسلام، و پور عمّ محقق، شیخ نجیب الدّین یحیی بن سعید، و خواجه نصیر الدّین طوسی، و شیخ میثم بحرانی، شارح نهج البلاغة، و قاضی عبد الحمید زکریّا بن محمود القزوینی، صاحب عجائب المخلوقات، و سیّد عبد الحمید بن فخر.

از شاگردانش، شیخ حسن بن داود حلّی، صاحب رجال و شیخ عبد الصّمد بن احمد بن ابی الجیش الحنبلی و شیخ علی بن الحسین بن حماد اللّیثی، یاد کردنی‌اند.

سیّد عبد الکریم بن طاوس، دانشمندی جامع الأطراف بوده است . او را شاعر و منشی و ادیب، و حافظ سیر و احادیث و اخبار و حکایات و اشعار خوانده‌اند و گفته‌اند پیشوایان دانش و بزرگان عصر در خانه این عالم فقیه محقق گرد می‌آمده‌اند.

حسن بن داود حلّی وصفی در باره وی می‌آورد که از یکسو نشان‌دهنده بلندی پایگاه سیّد در نظر این رجال نویس معاصر و آشنای او، و از دیگر سو نماینده گستره آگاهیها و مراتب علمی و عملی این دانشمند سترگ است:

«سیّدنا الإمام المعظم، غیاث الدّین النّسابة النّحویّ، العروسیّ، الزّاهد، العابد، أبو المظفّر - قدّس سرّه-، انتهت رئاسة السّادات و ذوی النّوامیس إلیه، و کان أوحّد زمانه».

حسن بن داود، گزارشهای باریک جزئی‌نگرانه و مغتنمی از حیات این نادره زمان و اعجوبه دهر به دست می‌دهد که خواندنی است:

«از روزگاری که هر دو کودکانی خرد بودیم تا زمانی که درگذشت، قرین او بودم . چه پیش از او و چه پس از او، ندیدم کسی را که در خوی و روش پسندیده و شیرینی آمیزگاری، ثانی او باشد، یا در هوشمندی و قوّت حافظه همتا ی وی به

شمار آید. چیزی که فراموش شود به ذهنش در نمی آمد [یعنی هر چه به ذهنش داخل می شد، همواره در خاطرش می ماند]. در زمانی که یازده سال داشت قرآن را در مدّتی کوتاه از بر نمود.

هنگامی که فقط چهار سال از عمرش گذشته بود، چهل روزه کتابت آموخت و از آموزگاری بی نیاز شد. مناقب و فضائل او در شمار ناپید.

سید عبد الکریم بن طاوس، در ماه شوال سال ۶۹۳ ه. ق. - در حالی که تنها، چهل و پنج سال و دو ماه و چند روز، از عمر شریفش می گذشت - رخت به سرای جاودان کشید و به دیدار پروردگارش شتافت.

ص: ۱۴

مشهور نزد مردم حلّه آن است که گور او نزدیک گور منسوب به عمّ بزرگوارش سید علی بن طاوس در جهت جنوبی است؛ لیک گویا این پندار درست نباشد.

او در مشهد امام موسی بن جعفر - علیهما السّلام - بدرود حیات گفته است و به سوی مزار نیایش، امیر مؤمنان امام علی - علیه السّلام -، حمل شده و نزد خاندانش در نجف اشرف به خاک رفته است. این، آن چیزی است که از گزارش تاریخگزاران و اصحاب تراجم و رجال شناسان برمی آید. نیز دورست کسی چون او را که در مشهد امام کاظم - علیه السّلام - در گذشته است، برده، در حلّه به خاک سپارند.

از این دانشمند بزرگ - به قول ابن داود - «حائری المولد، حلّی المنشأ، بغدادی التّحصیل، کاظمی الخاتمه»، دو فرزند پسر می شناسیم: یکی، علی ملقب به رضی الدّین، و دیگری ابو الفضل محمد.

ابو الفضل محمّد به سال ۶۷۰ ه. ق. در بغداد زاده شده است. صاحب ریاض العلماء می گوید:

«رأيت فوائد بخطّ السيّد عبد الكريم علي ظ هر كتاب الفتن و الملاحم لعمّه رضی الدّین بخطّه يظهر منها أنّ له ولدا اسمه ابو الفضل محمّد بن عبد الكريم و أنّ ولادته كانت في طلوع الشّمس يوم الإثنين سلخ محرّم سنة ۶۷۰ ه. ببغداد و أنّ جدّه سمّاه بذلك الاسم».

فرزند دیگر، علی، کنیت ابو القاسم داشته، در سال ۷۴۱ ه. ق. زنده بوده، و - چنان که می دانیم - مردی بسیار دان و فراخ روایت (/ واسع الرواية) بوده است.

صاحب ریاض العلماء می گوید: «رأيت بخطّ ابن داود على آخر نسخة من كتاب الفصيح المنظوم لثعلب نظم ابن أبي الحديد المعتزلي، ما نصّه:

بلغت المقابلة بخطّ المصنّف مع مولانا النّقيب الطّاهر العلّامة مالك الرّق رضى الملة و الدّين جلال الإسلام و المسلمين، أبى القاسم، علىّ بن مولانا الطّاهر السّعيد الإمام غياث الحقّ و الدّين، عبد الكريم بن الطّاوس العلوى الحسنى عزّ نصره و زيدت فضائله».

سیّد عبد الحمید بن فخّار موسوی در اجازہ نامہ اش بہ سیّد عبد الکریم بن طاوس، هنگامی کہ کتاب المجدی را کہ ابو الحسن العمری نسّابہ نوشته، بر او خواندہ بود، از این علی یاد کردہ است و بہ او نیز اجازہ دادہ:

«و أجزت لولده السيّد المطهر المبارك المعظم رضى الدّين أبى القاسم على متّعہ اللّٰہ بطول

ص: ۱۵

حیاتہ».

از اینجا می توان جلالت این فرزند را دانست، و بہ موهبتی کہ خداوند از فضل و علم و تقوا و زہادت در دین و دنیا، بدو ارزانی داشتہ بودہ، پی برد.

پدر سیّد عبد الکریم، یعنی جمال الدّین أبو الفضائل أحمد، در مقایسہ با خود عبد الکریم، و رضى الدّين علی بن طاوس مشہور، یعنی برادر نامورش، کمتر مورد توجّہ قرار گرفتہ است . پنداری آوازہ برادر و فرزند اندکی چہرہ وی را بہ انزوا کشانیدہ.

آن گونه کہ می دانیم جمال الدّین أبو الفضائل أحمد شاعر بودہ و آثاری چند پدید آورده است. وی دانشمند توانگری محسوب می شدہ و حاکم مغول ملک بزرگی در حلّہ بدو دادہ بودہ است . گویا تقسیم چہارگانہ حدیث بہ «صحیح» و «حسن» و «موثق» و «ضعیف» در حدیث شناسی شیعی از سوی او مطرح شدہ و بہ دست شاگردش، علّامہ حلّی، تشریح و ترویج گردیدہ باشد. او همچنین آراء کلامی ویژه ای داشتہ است.

درگذشت وی بہ سال ۶۷۳ در حلّہ رخ دادہ.

از خود سیّد عبد‌الکریم، با همه برجستگی اش در دانش و ادب و توانائی اش در نگارش و سرایش، تنها دو اثر می‌شناسیم: یکی فرحة الغری و دیگری الشّمل المنظوم فی مصنّفی العلوم.

در باره فرحة الغری پس از این، بشرح، سخن خواهد رفت؛ و اما در باره ال شّمل المنظوم، علّامه شیخ آقا بزرگ طهرانی (ره) می‌فرماید:

«قال ... تقی الدّین الحسن بن داود الحلّی أنّه لیس لأصحابنا مثله، و نقول: اللّهمّ ارزقنا زیارته و الاستفادة منه».

فرحة الغری

همواره میزان یکپارچگی، استقرار و همبستگی جامعه شیعه، به میزان فعّالیّت عالمان دین و چند و چون آن، بستگی داشته است. این عالمان دین بوده‌اند که در جامعه شیعی از راه تدریس و تألیف و وعظ و گزاردن آداب و سنن و نقض استیזה های ستیهندگان و پاسخگوئی به شبهات و تبیین جایگاههای التباس، جامعه شیعیان را از پراکندگی و تشتّت - که همواره یک اجتماع عقیدتی در معرض آن است - برکنار داشته و

ص: ۱۶

حفظ کرده‌اند.

شیعیان نیز همواره عالمان دین را مایه قوام جامعه دینی خود دیده و به ایشان روی آورده اند. بنا بر آموزشهای شیعی، مردم در «حوادث واقعه» به «روایات احادیث» اهل بیت - علیهم السّلام - رجوع می‌کنند؛ فقیهان امینان پیامبران - علیهم السّلام - اند.

همین درک و دریافتها و آموزشها سبب می‌شد که عامّه شیعه در آنچه مایه اختلاف (/ اختلاف نظری و عملی) بود، به عالمان دین روی آورند، و عالمان دین نیز در عرصه تعرّض اختلاف، بکوشند تا معرفت اصلی و اصیل را در اختیار عامّه بگذارند، رایهای ناصواب را تخطئه کنند، و از تفرّق نظری و عملی پیشگیری نمایند.

فرحة الغری فرزند چنین نظام اندیشگی و علمی‌ای است؛ و بر همین بنیاد نگارش آن از مؤلف دانشورش خواسته شده.

فرحة الغری بصرحة الغری «۷» کتابی است کم حجم و بسیار سود در باره جایگاه تربت مقدّس امیر مؤمنان، امام علیّ بن ابی طالب - علیهما الصّلاة و السّلام -، و آثار و اخبار دالالتگر بر آن، که سیّد عبد‌الکریم بن طاووس تألیف کرده و شامل خطبه و دو مقدّمه و پانزده باب است. این اثر مشهورترین و معتبرترین فرد نوع خود به‌شمار می‌رود و در زمان خود برای پاسخگویی

به تردیدها و شبهه‌هایی که ممکن بوده در این باب به اذهان خطور کند، به قلم آمده تا فصل الخطابی باشد بر هر بحث و اختلاف نظر.

هر چند نمی‌توان و نباید ادعا کرد که هیچ سند و نقلی مربوط به موضوع فرحه الغری از دیده کاوشگر مؤلف دانشمند آن بدور نمانده است و هیچ مدرکی نیست که بتوان بر گردآورده های سید عبد الکریم بن طاوس افزود، باید اذعان کرد کتاب فرحه الغری در موضوع خود واجد جامعیت ویژه‌ای است.

بی‌اختیار، این ابیات ضیاء الدین موسی بن ملهم کاتب، در خاطر خلجان می‌کند که:

هذا کتاب بدیع ما رأى أحد مثلا له فی مبانیه و معناه

حوی تصانیف هذا العلم أجمعها و زادنا جملا عما سمعناه

لا تعجبوا من لطيف الحجم قام به ذا الفن أجمع أقصاه و أدناه

«۸» بی‌شبهه این جامعیت با جایگاه مؤلف در خاندان فرهنگ‌پرور طاوس و آن روزگار، ربط وثیق دارد.

(۷) نگر: الذریعة، ج ۱۶، ص ۱۵۹.

(۸) الوافی بالوفیات، ج ۱۹، باعتناء رضوان السید، شتوتکارت - بیروت، ۱۴۱۳ ه. ق. / ۱۹۹۳ م.، ص ۱۳؛ با اندکی اصلاح.

ص: ۱۷

کتابدوستی و رویکرد به گردآوری کتاب و توجه به آن، از شاخصه های خاندان طاوس است و بویژه سید رضی الدین علی بن طاوس در این زمینه حائز امتیازات ویژه می‌باشد.

آمیختگی فوق العاده زندگی این خاندان با کتاب و کتابخانه، از خود ردّ آشکاری در آثار ایشان بر جای نهاده است؛ چنان که در آثار سید رضی الدین علی بن طاوس به نام و نشان مآخذ فراوانی باز می‌خوریم، از شیعه و سنی، که وی با پشتکاری شگفت‌آور و کم‌نظیر به نقل از آنها می‌پردازد و نظام پربار و بی‌بدیلی از ارجاعات را در دنیای قدیم به جا می‌گذارد. او وقتی به کتاب خاصی ارجاع می‌دهد، چندان در ذکر جایگاه مطلب گشاده دستی می‌کند که پنداری مراجعه کنندگان به کتابخانه

شخصی غنیّ خویش را در نظر دارد؛ به طوری که گاه شماره و نشان جلد و کراسه و برگ و حتی پشت و روی آن را خاطر نشان می‌نماید. در مواردی از این هم فراتر می‌رود و به ذکر شماره سطور می‌پردازد. «۹» آشنایان به تراث می‌دانند که این شیوه ارجاع در دنیای قدیم کم مانند بوده است.

کلیبرگ یادآور شده است که یحیی بن الحسن ابن البطریق (درگذشته به سال ۶۰۰ یا شعبان ۶۰۶ ه. ق.) چنین روشی داشته و ابن طاوس از او تأثیر بسیار پذیرفته است. چه، سه تن از شاگردان او (یعنی ابو الحسن علی بن یحیی الخباط، محمد بن عبد الله بن زهره الحلبی و فخار بن معد الموسوی) از شیوخ ابن طاوس بوده‌اند. «۱۰»

در فرحه الغری سید عبد الکریم هم سایه‌ای از آن شیوه ارجاع سختکوشانه هست و می‌توان احتمال داد که او در این شیوه از عم بزرگوارش، سید رضی الدین، متأثر باشد.

سید عبد الکریم گشاده‌دستانه مآخذ و منابع خود را به خواننده می‌شناساند و گاه حتی از تاریخ کتابت نسخه مورد استفاده‌اش یا ویژگیهای دیگر آن که برای خواننده اهل فضل جاذبه و اهمیّت دارد، سخن می‌گوید.

در اینجا نام شماری از آثار مذکور در متن عربی فرحه الغری را - که در حقیقت شالوده کتابشناختی اثر را تشکیل می‌دهند - می‌آوریم (و جای ذکر آنها را در چاپ نجف یا طبع محقق قم که به ترتیب با رمزهای «ن» و «ق» شناخته خواهند شد، یاد می‌کنیم):

* کتاب الأحجار از جالینوس (ق، ص ۱۱۶).

(۹) سنج: کتابخانه ابن طاوس، ص ۱۴۰ و ۱۴۱.

(۱۰) نگر: همان، ص ۱۴۱.

ص: ۱۸

* الأنوار از أبو علی بن همام (ق، ص ۱۲۹، و ۱۳۴ و ۱۳۷).

* الأنوار از ابن هشام (ق، ص ۱۳۱).

* تاریخ ابن اثیر (ق، ص ۱۵۴).

* تاریخ الکوفه، مشهور به «المصنف»، از ابو جعفر حسن بن محمد بن جعفر تمیمی، معروف به «ابن النجار»، (ق، ص ۹۹).

کیستی این نویسنده که نام وی در نسخه های فرحة الغری آمده، برای کتاب پژوهان شیعه- مانند محدث نوری و شیخ آقا بزرگ طهرانی (رضوان الله علیهما) پرسش برانگیز شده است. شیخ آقا بزرگ (ره) احتمال قوی می دهد که تصحیفی در نسخه های فرحة الغری به هم رسیده باشد که به سال ۳۰۳ زاده شده و به سال ۴۰۲ درگذشته است. «۱۱»

* کتاب التعجب از کراجکی (ق، ص ۵۴).

این کتاب همانست که در پایان طبع قدیم کنز الفوائد (چاپ سنگی) آمده است.

* التنبيه على حدوث التصحيف از حمزة بن حسن اصفهانی (ق، ص ۱۱۵).

* تهذيب از شیخ طوسی.

در پایان دعائی که یونس بن ظبیان از سرورمان، امام جعفر صادق - علیه السلام - نقل کرده، نوشته است: «نقلته من خطّ الطّوسی من التّهذیب» (ق، ص ۹۶).

* الشجرة (ق، ص ۱۵۱، ن، ص ۱۲۸).

* شرح نهج البلاغه از عبد الحمید بن أبی الحدید معتزلی (ق، ص ۴۶، ۱۴۸ و ۱۵۴).

* شرف التربة از ابن المطلب الشیبانی (ق، ص ۱۱۳، ن، ص ۸۷). «۱۲»

* الفتوح از أحمد بن أعثم کوفی (ق، ص ۱۴۹).

* فضل الکوفه از أبو عبد الله محمد بن علی بن الحسن بن عبد الرحمن العلوی الحسنی «۱۳» (ق، ص ۵۸).

* کتاب من لا يحضره الفقيه از ابن بابویه (ق، ص ۱۲۵).

صاحب فرحة الغری از نسخه صحیحهای که به سال ۴۴۶ ه. ق. بر جعفر بن محمد بن احمد دوریستی خوانده شده بوده است، برخوردار بوده و استفاده و نقل کرده (نگر: ق، ص ۱۲۶).

(۱۱) نگر: الذَّرِيعَةُ، ج ۳، صص ۲۸۱-۲۸۴.

(۱۲) سنج: همان، ج ۱۴، ص ۱۸۰.

(۱۳) در باره این اثر، نگر: همان، ج ۱۶، ص ۲۷۲.

ص: ۱۹

این مرد، همانا شیخ أبو عبد الله جعفر بن محمد بن أحمد بن العباس الدَّورِیستی است که شیخ منتجب الدّین رازی در فهرست خود از وی یاد کرده . او از دانشمندان معمر امامی و شاگرد شیخ مفید و شریف مرتضی بشمارست و کتاب الحسنى و الاعتقادات و ...

از آثار اوست. دوریستی به سال ۴۷۳ در قید حیات بوده است. «۱۴»

* الكفاية فی النصوص از الخزاز (ق، ص ۱۵۷؛ و: ن، ص ۱۳۵).

در متن عربی موجود فرحة الغری، نام نویسنده، «الخرزاز» است که گویا تصحیف «الخرزاز» باشد؛ چه، ما این اثر را همان کفایة الأثر مذکور در الذَّرِيعَةُ می‌شناسیم که در معالم العلماء ابن شهر آشوب الكفاية فی النّصّ نامیده شده است. «۱۵»

* لباب المسرة (ق، ص ۸۰). از صاحب این اثر به عنوان «العمّ السَّعید» یاد می‌کند که مرادش باید سیّد رضی الدّین علیّ بن طاوس باشد.

عبارت سیّد عبد الکریم این است:

«و ذکر العم السعید فی کتاب لباب المسرة من کتاب ابن أبی قرّة القنانی» (ن، ص ۵۱؛ و:

ق، ص ۸۰).

از عبارت برمی‌آید که اولاً، «من کتاب ابن ابی قرّة» هم جزو نام اثر است؛ ثانیاً، این کتاب باید تلخیص مزار ابن أبی قرّة بوده باشد «۱۶»؛ و الله أعلم بالصّواب.

* مزار از ابن قولویه (ق، ص ۸۷؛ و: ص ۱۳۱).

سید عبد الکریم به دستنویست کرامندی از ابن اثر دسترسی داشته است؛ چنان که گوید: «فی النسخة التي عليها خطه [یعنی خطّ ابن قولویه] و تاریخه سنه ست و ستین و ثلاثمائة» (ق، ص ۸۷).

* مزار از احمد بن محمد بن داود قمی (ق، ص ۱۱۷).

یک جا (ق، ص ۵۹) هم می‌گوید: «ذكر محمد بن أحمد بن داود القمي في كتابه» که احتمالا مرادش کتاب المزار اوست.

یک جا می‌نویسد: «و رأيت هذا مزار ابن داود القمي و هو عندی فی نسخة عتيقة مقابلةً بنسخة عليها مكتوب ما صورته : قد أجزت (إلخ)» (ق، ص ۱۶۳).

* مزار از شیخ مفید (ق، ص ۱۱۷، و ۱۳۸).

* مزار از ابن ابی قرّة (ق، ص ۷۲).

(۱۴) نگر: همان، ج ۲، ص ۲۲۵؛ و: ج ۷، ص ۱۴.

(۱۵) سنج: همان، ج ۱۸، ص ۸۶ و ۸۷.

(۱۶) نگر: کتابخانه ابن طاوس، ص ۷۶.

ص: ۲۰

محمد بن علی بن محمد، معروف به «ابن ابی قرّة»، که در آغاز های سده پنجم هجری می زیسته، از مشایخ نجاشی بوده است. کتاب مزار وی، ظاهراً هم در اختیار سید رضی الدین بن طاوس و هم در اختیار صاحب فرحة الغری، بوده است.

«۱۷»

* مزار از محمد بن المشهدی (ق، ص ۱۲۳).

* مزار (ق، ص ۱۲۱) که ظاهراً از رضی الدین علی بن طاوس است؛ زیرا مؤلف می‌گوید:

«ذكر العمّ السّعيد في مزاره ...» (ق، ص ۱۲۱).

در میان آثار رضی الدّین علی بن طاوس کتاب المزاری می شناسیم که متن کامل آن امروز در دست نیست ولی گویا سید محسن امین و شیخ عبّاس قمی (رحمهما الله) نسخه‌ای از آن در دست داشته اند؛ و نسخه کهن بی آغاز و بی انجامی از آن هم در کتابخانه صدر به نظر شیخ آقا بزرگ (ره) رسیده است. این کتاب مشترکات فراوانی با مصباح الزائر سید رضی الدّین داشته است. «۱۸»

* کتاب المشیخة از حسن بن محبوب السّراد (ق، ص ۱۲۷).

ابو علی حسن بن محبوب السّراد (درگذشته به سال ۲۲۴ ه. ق) - که الزّراد هم گفته می شود - کوفی ثقه‌ای است که از امام رضا - علیه السّلام - و از شصت تن از اصحاب امام صادق - علیه السّلام - روایت نموده و این کتاب المشیخة اش را شیخ طوسی (ره) بر أحمد بن عبدون خوانده است. «۱۹»

شهید ثانی (ره) منتخبی از کتاب المشیخة ی سرّاد ترتیب داده بوده که شیخ حرّ عاملی (رضی الله عنه) آن را زیارت نموده است. ابو سلیمان داود بن کوره القمی هم کتاب المشیخة را مبوب ساخته بوده است که نجاشی آن را یاد کرده . بخشهایی از کتاب المشیخة هم در متون کهن شیعی آمده که اتان کلبرگ به آنها توجّه داده است. «۲۰»

* مصباح [مصباح المتهدّد] از شیخ طوسی (ق، ص ۷۵).

* معجم البلدان از یاقوت بن عبد الله حموی (ق، ص ۱۵۳ و ۱۵۴).

* مقتل أمير المؤمنين عليه السّلام از ثقفی (ق، ص ۴۴، و ۴۷ و ۸۵ [در این فقره نام کتاب دچار سهو حروف نگاری شده]).

صاحب فرحة الغری می‌گوید: «و نقلته من نسخة عتيقة تاريخها سنة خمس و خمسين و

(۱۷) نگر: کتابخانه ابن طاوس، ص ۴۱۵ و ۴۱۶؛ و: الذّریعة، ج ۲۰، ص ۳۲۰.

(۱۸) نگر: الذّریعة، ج ۲۰، ص ۳۱۹؛ و: کتابخانه ابن طاوس، ص ۸۱.

(۱۹) نگر: فهرست کتب الشّیعة و أصولهم، ص ۱۲۲ و ۱۲۳؛ و: کتابخانه ابن طاوس، ص ۴۱۸؛ و: أضبط المقال، ص ۹۵ و ۱۰۱.

(۲۰) نگر: الذریعة، ج ۱۹، ص ۵۷؛ و: ج ۲۱، ص ۶۸ و ۶۹؛ و: ج ۲۲، ص ۴۳۵؛ و: کتابخانه ابن طاوس، ص ۴۱۸ و ۴۱۹.

ص: ۲۱

ثلاثمائة» (ق، ص ۴۴).

چنان که کبرگ یادآور شده است این باید همان نسخه ای باشد که در کتابخانه قدیم نظامیه بوده و در طرائف مورد استفاده سیّد رضی الدین قرار گرفته. «۲۱»

به هر روی، این کتاب، چه مطابق قول سیّد رضی الدین، جلد دوم الغارات بوده باشد و چه آن کتاب مستقلی که شیخ طوسی و نجاشی یاد کرده‌اند، امروز در دست ما نیست. «۲۲»

* مناقب از ابن شهر آشوب (ق، ص ۱۲۷ و ۱۵۶).

صاحب فرحه اجازه روایت این کتاب را از پدرش دارد و او از فخار بن معد موسوی روایت می کند و وی از ابن شهر آشوب (نگر: ق، ص ۱۲۷ و ۱۵۶).

* المنتظم که صاحب فرحه آن را از «عبد الصمد بن أحمد بن أبي الفرج الجوزی» خوانده (ق، ص ۱۵۰)؛ و آقای سیّد تحسین آل شیبب الموسوی ذیل قول او نوشته اند: «ما ذكره المصنف ... غير صحيح و الصواب كما هو معروف هو عبد الرحمن بن علي بن محمد بن الجوزی» (ق، ص ۱۵۰، پی‌نوشت).

* نور الأفاقی التّجدیة از پدر مصنف فرحه الغری، یعنی از سیّد احمد بن موسی (ق، ص ۴۹).

* نهاية الطلب و غاية السؤل فی مناقب آل الرسول [صلی الله علیه و آله] از ابراهیم بن علی بن محمد بن بکروس دینوری (ق، ص ۱۵۲).

ابراهیم بن علی بن محمد بن المبارک بن احمد بن بکروس البغدادی الدینوری الحنبلی، در منابع شرح حالش صاحب کتاب دانسته نشده است ولی از آثار خاندان طاوس معلوم می شود که وی چنین کتابی داشته است؛ هم سیّد عبد الکریم در فرحه الغری و هم سیّد رضی الدین، عمّش، بارها در طرائف از این کتاب نقل مطلب نموده‌اند.

در کتاب انساب النّواسب، اثر فارسی علی بن داود الاسترآبادی (زنده در ۱۰۸۵ ه. ق.)،

هم از نهاية الطلب نقل شده که به عقده کلبرگ احتمالا به واسطه طرائف سیّد رضی الدین بن طاوس بوده است. «۲۳»

✽ الوصیة از محمد بن علی السلمغانی (ق، ص ۱۵۳).

آقای سیّد تحسین آل شیب الموسوی نوشته اند: «ذكر النجاشی أن له مصنّفات، و لم يذكر کتاب الوصیة الذی ذكره المصنّف، لكنّه ذكر من جملة مصنّفاتہ کتاب الأوصیاء و لعلّ هذا

(۲۱) سنج: کتابخانه ابن طاوس، ص ۲۷۵.

(۲۲) نگر: همان، ص ۲۷۵ و ۲۷۶.

(۲۳) نگر: همان، ص ۴۷۳ و ۴۷۴.

ص: ۲۲

الذی عنه ابن طاوس» (ق، ص ۱۵۳، پی نوشت).

✽ الیواقیت (ق، ص ۴۰) از ابو عمر «۲۴» الزاهد «۲۵».

خاندان طاوس، با تراث این نویسنده، نیک آشنا بوده اند. «۲۶»

گفتنی است که پاره‌ای از اطلاعات کتابشناختی موجود یا منقول در فرحة الغری از ابهام و اجمال خالی نیست.

در فرحة الغری با عباراتی مواجهیم مانند «رأیت فی کتاب» (ق، ص ۵۶)، «... قال: رأیت فی بعض الكتب الحديثية القديمة ...» (ق، ص ۶۱)، «... قال محمد بن معد الموسوی: رأیت فی بعض الكتب الحديثية ...» (ق، ص ۱۰۰)، «قال ...: رأیت فی بعض الكتب القديمة الحديثية» (ق، ص ۱۳۸)، «ذكر ... نحو هذا المتن فی رواية رواها فی بعض الكتب الحديثية القديمة ...» (ق، ص ۱۴۳)، «و وقفت فی کتاب قد نقل عن الشيخ ...» (ق، ص ۱۶۸).

یک جا می گوید: «رأیت بخط السيد الشريف الفاضل أبي يعلى الجعفری، ...» (ق، ص ۱۴۱) ولی نام خاصی از برای این نوشته یاد نمی کند.

باز جایی می‌گوید: «قرأت بخط السيد الشريف ابي يعلى الجعفری، صهر الشيخ المفید، فی کتابه ...» (ق، ص ۱۲۹).

یکجای دیگر می‌نویسد: «و قال الفقیه صفی الدین محمد بن معد رحمه الله : و قد رأیت هذا الحدیث بخط اُبی یعلی محمد بن حمزه الجعفری، صهر الشيخ المفید و الجالس بعد وفاته مجلسه»؛ سپس می‌افزاید: «أقول: و قدر رأیته بخط اُبی یعلی الجعفری أيضا فی کتابه ...» (ق، ص ۱۶۲ و ۱۶۳).

یک جا می‌نویسد: «و نقلت من خط السید علی بن عزّام الحسینی رحمه الله ...» (ق، ص ۱۵۴) ولی نشان دیگری از مکتوب نمی‌دهد.

یک جا می‌نویسد: «و من محاسن القصص ما قرأته بخط والدي - قدّس الله روحه - علی ظهر کتاب بالمشهد کاظمی - علی مشرقه السلام - ما صورق ...» (ق، ص ۱۶۴).

یک جا (ق، ص ۶۱) می‌گوید: «ذكر جعفر بن مبشر فی کتابه ...»

جای دیگر می‌گوید: «وجدت مرويا عن ابن بابويه ...» (ق، ص ۶۳).

در دو روایت پیاپی (ق، ص ۶۷ و ۶۸) تصریح می‌کند که روایت را از روی خطّ شیخ طوسی - قدّس الله سرّه - نقل کرده ولی نام تهذیب را نمی‌آورد.

(۲۴) یا: ابو عمرو.

(۲۵) سنج: الذریعة، ج ۲۵، ص ۲۹۳؛ و: کتابخانه ابن طاوس، ص ۶۰۰ و ۶۰۱.

(۲۶) بر سری آنچه در پی‌نوشت پیشین آمد، نگر: کتابخانه ابن طاوس، ص ۵۲ و ۵۳.

ص: ۲۳

این اجمال‌ها - و احیاناً: ابهام‌ها - باز در برابر دقت عمومی و گستردگی ارجاعات و آگاهیهای کتابشناختی و متن پژوهانه در اثر، چیزی نیست.

سید عبد الکریم، با علاقه از مشخصات منابع خود سخن می گوید و پرمسائلی چون اختلاف نسخ و منابع را بی اهمیت نمی شمارد.

یک جا که مطلبی را از «مقری عبد الصمد بن أحمد بن عبد القادر الحنبلی» نقل می کند، وقتی در سند به ابو بکر بن ابی الدّیا می رسد، می نویسد: «و نقلته عن نسخة عتيقة عليها طبقات كثيرة و هي عندی» (ق، ص ۱۴۶).

در پایان زیارت مفصلی که از امام صادق - علیه السّلام - نقل کرده، نوشته است:

«أقول: انی کتبت هذه الزيارة من كتاب محمد بن أحمد بن داود من النسخة التي قبلت بالنسخة التي عليها خط المصنف و كتب السيد [ق: السند] من التهذيب من خط الطوسي و بينهما اختلاف ما ذكرناه في الحاشية» (ق، ص ۸۶؛ نیز سنج: ق، ص ۱۱۲).

گزیده ای کهن از فرحه الغری موجود است، موسوم به «الدلائل البرهانیة فی تصحيح الحضرة الغرویة». متن این گزیده را که به علامه حلّی - قدس الله روحه العزیز - نسبت داده شده، مرحوم استاد میر جلال الدین محدث ارموی در تعلیقات الغارات به چاپ رسانیده است.

نویسنده الدلائل البرهانیة، پس از حمد و صلاة، می گوید:

«أما بعد فإتی وقفت على كتاب السيّد النّقیب الحسیب فريد عصره و وحيد دهره غياث الملّة و الحقّ و الدّین أبی المظفر عبد الکریم بن أحمد بن طاوس الحسینی - قدّس الله نفسه و طیب رسمه - المتضمّن للأدلة القاطعة على موضع مضجع مولانا أمير المؤمنين علیّ بن أبی طالب - علیه السّلام -؛ فاخترت منه معظمه بحذف أسانیده و مکرراته؛ و سمّيته «الدلائل البرهانیة فی تصحيح الحضرة الغرویة» - على ساکنها الصّلوٰة و السّلام -؛ و قد رتبت الكتاب على مقدّمتين و خمسة عشر بابا». «۲۷»

زاینه اشمیتکه الدلائل البرهانیة را آشکارا در شمار آثاری یاد می کند که بنادرست به علامه حلّی (ره) نسبت داده شده اند. «۲۸»

به نظر سیدنا الأستاذ، علامه آیه الله سید محمد علی روضاتی - مدّ ظلّه -، نیز الدلائل البرهانیة داورست که از علامه حلّی - طاب ثراه - باشد. «۲۹»

(۲۸) نگر: اندیشه‌های کلامی علامه حلّی، ص ۵۲، پی‌نوشت.

(۲۹) این نکته را پس از تأمل در متن الدلائل البرهانیة شفاها به بنده فرمودند.

ص: ۲۴

باری، دور نیست که الدلائل البرهانیة از ابن العتائقی، از علمای سده هشتم، باشد. این احتمال از یکی از عبارات کتاب برمی‌آید و مرحوم استاد سیّد جلال الدین محدّث ارموی - قدّس سرّه - نیز به آن توجّه کرده و گفته است: «اگر علماء - رحمهم الله - این رساله را به علامه (ره) نسبت نداده بودند، همانا می‌گفتم که از ابن العتائقی است؛ چرا که ظاهر عبارت بر آن دلالت می‌کند». «۳۰»

ترجمان فرحة الغری: علامه مجلسی «۳۱»

علامه محمّد باقر مجلسی در ۲۷ رمضان المبارک سال ۱۰۳۷ ه. ق. در اصفهان به دنیا آمد.

وی کهرتین پسر علامه محمّد تقی مجلسی (درگذشته به ۱۰۷۰ ه. ق.)، عالم بزرگ روزگار صفوی، بود.

می‌گویند نیای محمّد باقر (/ پدر محمّد تقی)، موسوم به ملا محمّد مقصود علی اصفهانی، داماد ملا کمال الدین درویش محمّد نطنزی، نخستین کس از این خاندان بود که به نام «مجلسی» شهرت یافت و فرزندان از آن پس بدین شهرت خوانده شدند.

نوشته‌اند وی مردی صاحب کمال و با ورع بوده و در مجلس آرای بی ثانی نداشته «و تخلّص به مجلسی می‌فرموده است و لهذا این سلسله به مجلسی مشهور شده‌اند».

علامه محمّد تقی مجلسی، نه تنها، پدر جسمانی محمّد باقر، که مربّی روحانی وی نیز به حساب می‌آید. او ظاهراً در دوران تحصیل فرزند، مهمترین استاد او محسوب می‌گردد و خود فرزند بارها در اجازه نامه‌هایش به شاگردان و معاصران، به بهره‌وری‌اش از محضر پدر تصریح می‌کند. گفته‌اند: «مراتب علوم را در خدمت والد خود (/ علامه محمّد تقی) استفاده نمود و در اندک زمانی جامع علوم دینیّه ... گردید وصیت فضائش، با وجود پدر بزرگوارش، به اطراف و اکناف رسید».

میرزا عبد الله اصفهانی، صاحب ریاض العلماء، که شاگرد و دستیار علمی علامه محمد باقر مجلسی است و از وی با عنوان «استاد الاستناد» یاد می‌کند، می‌نویسد که وی علوم عقلی را نزد آقا حسین خوانساری و علوم نقلی را نزد پدرش آموخته است.

علامه محمد باقر مجلسی، از بسیاری کسان اجازه روایت کتاب و حدیث گرفته بود که

(۳۰) سنج: الغارات، ج ۲، ص ۸۶۷ و ۸۶۸ (متن و پی‌نوشت).

(۳۱) بیشترین آگاهی‌های این نقد حال را از این مآخذ برگرفته‌ام:

علامه مجلسی، حسن طارمی، انتشارات طرح نو، ج ۱، صص ۱۱-۲۱ و ۴۹-۵۳ و ۲۵۱ و ۸۵-۸۷ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۲۲؛ و: شناخت‌نامه علامه مجلسی، ج ۱، ص ۹۷؛ و: دو گفتار.

ص: ۲۵

برخی از ایشان از مشایخ هم‌روزگار پدرش و برخی از هم‌روزگاران خود او بوده‌اند. از این شماراند: ملا محسن فیض کاشانی (درگذشته به ۱۰۹۱)، ملا صالح مازندرانی (درگذشته به ۱۰۸۰)، شیخ حرّ عاملی (درگذشته به ۱۰۹۶)، ملا محمد طاهر قمی (درگذشته به ۱۰۹۸). البته مجلسی خود در اجازه نامه‌اش به اردبیلی، نویسنده جامع الرواء، می‌نویسد: «طرق من به مؤلفان آثار فراتر از شمار است».

نکته‌ای که از حیث شناخت مایه‌های علمی و گرایشهای مجلسی حائز اهمیت است، پیوند علمی - فکری او با طائفه‌ای از عالمان جبل عامل است که در روزگار صفوی به ایران کوچیدند، و روی هم رفته، نمودار یک نوع نگرش و دریافت علمی و دینی ویژه‌اند. حتی غور مجلسی در حدیث شناسی و حدیث پژوهی، بی‌گمان، با کوششها و گرایشهای حدیث پژوهانه پدرش بی‌پیوند نبود، و پدرش در این شاخه - چنان که خود نیز اشارت کرده - از ارشاد و هدایت شیخ بهاء الدین محمد عاملی، مشهور به شیخ بهائی، تأثیر پذیرفته است.

علامه محمد باقر مجلسی - چنان که خود تصریح نموده - با دانشهای گوناگون آشنا بوده و در هر کدام دستی داشته است. با مراجعه به اجازه‌نامه‌های او بی‌هیچ تردید می‌توان دانست که وی حتی علوم عقلی را نیز تدریس می‌کرده است.

شگفت نیست که حکیم مایه ور و دانش شناسی چون ملا محسن فیض کاشانی در اجازه نامه خود به مجلسی، او را «جامع علوم عقلی و نقلی» خوانده است.

بیشترین عمر مجلسی به تدریس و تحقیق و تألیف سپری شد و حتی در سفر حج یا در سفرهای زیارتی به مشهد و عتبات عراق، این بار را بر زمین نگذاشت و در دو دهه پایانی زندگی هم که مسئولیتهای رسمی مهمی را پذیرفته بود، از نگارش و پژوهش باز نماند.

میر عبد الحسین خاتون آبادی، صاحب وقائع السنین و الأعوام، که در گزارش رخدادهای سال ۱۰۹۸ به انتصاب علامه محمد باقر مجلسی به سمت شیخ الاسلامی در روز شنبه چهارم جمادی الاولی اشاره می کند، در گزارش رخدادهای سال ۱۰۳۷، چنین قلم زده است: «تا حال که روز پنجشنبه نوزدهم صفر است از سنه ۱۱۰۴، بحمد الله تعالی، عامه و خاصه اهل روزگار از افادات و کتب او مستفید می شوند».

ص: ۲۶

این منصب شیخ الاسلامی از مهمترین مناصب در روزگار صفوی بود و بزرگترین عالمان عصر این سمت را می داشتند. کسانی چون محقق کرکی، حسین بن عبه الصمد حارثی، شیخ بهائی، شیخ علی منشار (علی بن هلال کرکی)، ملا محمد طاهر قمی، آقا حسین خوانساری، و علامه محمد باقر مجلسی، در عصر صفوی به شیخ الاسلامی منصوب شدند.

مینورسکی به نقل از شاردن آورده که شیخ الاسلام عالی ترین و مطلع ترین مقام قضائی به شمار است. باید دانست که در این منصب، جنبه مذهبی و مقام افتاء لحاظ می شده است.

شیخ الاسلام صفوی، در حقیقت، مجری احکام دین بود و شاه امر به معروف و نهی از منکرات و اجرای احکام شرعی و سنن دینی و منع و بازداری بدعتگران و فاسقان، و فی الجمله اقامه قوانین شرع، را از او توقع داشت.

پیش از مجلسی، آقا حسین خوانساری - یعنی همان حکیم و فقیه بزرگواری که، به قول میرزا عبد الله اصفهانی، مجلسی در معقول شاگرد او بود، شیخ الاسلام بود. وی در رجب ۱۰۹۸ درگذشت و - چنان که آمد - در همان سال علامه مجلسی شیخ الاسلام شد.

این شیخ الاسلامی در واقع یکی از روزه های اثرگذاری عالمان دین بر دربار صفوی بود. از این رو، عالمان صفوی - با همه تنزدنشان از پیوند با دربار و مناصب دولتی (که در اسناد، مذکورست) -، برای جهت دهی دولت صفوی در طریق شرع

شریف - و لو به حدّی که در قدرت و حوزه نفوذ ایشان می گنجید - بدین منصب تن می دادند. از خود علّامه مجلسی گزارشهایی مبنی بر میل او به دوری از این دستگاه منقول است.

وی در این دوران به وضعی شایسته به امور قضائی، رفع دعاوی مسلمانان، شرکت در مراسم دینی، نماز جمعه و جماعات و دیدار مؤمنان می‌کوشید و در عین حال در «تدریس» هم نهایت شوق را به کار می‌برد. تاریخ شماری از اجازه‌نامه‌های علمی او به همین دوره بازمی‌گردد.

مینورسکی و لکهارت، در اثر بدفهمی اسناد، علّامه مجلسی را دارای سمت «ملاً باشی» نیز دانسته و دامنه سهو خود را قدری گسترده‌اند، ولی این اشتباهی بیش نیست؛ و استاد حسن طارمی در تکنگاشتی در باره علّامه مجلسی، تفصیل خطای این

ص: ۲۷

مستشرقان را فراموده‌اند.

علّامه مجلسی در سال ۱۰۸۱ ه. ق. به سفر حج رفت و مجلد بیست و دوم حدیثنامه بزرگ خود، یعنی بحار الأنوار، را در آن سفر تألیف نمود. در سال ۱۰۸۵ به زیارت آستان قدس رضوی رفت. تألیف دفتر یکم حیوة القلوب و شرح اربعین در این سفر پایان یافت.

سرانجام علّامه محمّد باقر مجلسی به تاریخ بیست و هفتم ماه رمضان ۱۱۱۰ ه. ق.

در اصفهان درگذشت. چنان که گفته‌اند:

«ماه رمضان چو بیست و هفتش کم شد تاریخ وفات باقر اعلم شد»

علّامه محمّد باقر مجلسی را در جوار آرامجای پدر بزرگوارش، علّامه محمّد تقی، در جایی که امروز «بقعه مجلسی» خوانده می‌شود، به خاک سپردند.

در این بقعه، گذشته از هر دو مجلسی، بسیاری از بزرگان این خاندان، از جمله ملا صالح مازندرانی (عالم بزرگ امامی و شوهر خواهر علامه محمد باقر مجلسی) به خاک رفته‌اند.

مجلسی، در کوتاه سخن، آموزگار و مروج بزرگ تعلیم دینی در روزگار خویش است.

اگر می‌نویسد، اگر وعظ می‌کند، اگر شاگرد می‌پرورد، اگر در منصب رسمی شیخ الاسلامی جای می‌گیرد، همواره به رسالت تعلیمی - ترویجی خود، در جایگاه یک عالم دینی، می‌اندیشد.

او تنها، یک عبادت پیشه شب‌زنده‌دار، نیست، بلکه در ژرف‌ترین چالش‌های نظری و ساحت اندیشه دینی هم به چابکی اظهار نظر می‌کند، و اندیشه‌گری تنها، و منزوی و دور از اجتماع هم نیست، بلکه در میان مردم به سر می‌برد و مردم را به اقامه نماز جمعه و شرکت در مجالس عبادت و سوکواری مذهبی و شبهای احیا ترغیب می‌نماید و باورهای اسلامی را برای ایشان گزارش می‌کند و آداب دینی را به ایشان تعلیم می‌دهد.

علامه سید نعمه الله جزائری (ره) که چهار سال در منزل علامه مجلسی سکونت داشته و دستیار علمی ایشان هم بوده، می‌گوید که در این مدت حتی یک عمل مباح از علامه مجلسی ندیده است؛ تا چه رسد به این که عمل مکروهی از آن بزرگوار سر زده باشد؛ هر چه از آن بزرگوار سر می‌زده است، همانا مستحب یا واجب بوده و همه در مسیر الهی، با نیتی خداگروانه، بوده است.

ص: ۲۸

علامه مجلسی در حوزه درسی خود شاگردان بزرگ و شاخصی پرورد. سید نعمه الله جزائری، شماره شاگردان وی را افزون بر هزار دانسته است. حوزه درسی مجلسی از سال ۱۰۷۰ تا پایان عمر پر برکتش، به مدت چهل سال، مبرزترین حلقه علمی اصفهان به شمار می‌رفته است.

ماده اصلی کتابهای مجلسی، حدیث، و موضوع آنها، کلام، فقه، اخلاق و تاریخ، است.

- ترجمه فرحة الغری.

در میان گرایشهای علمی عصر صفوی، دو گرایش نیرومند هست که به پندار راقم، هر دو، در اختیار و ترجمه فرحة الغری مؤثر بوده‌اند: یکی گرایش به اخبار و احادیث، و دیگری گرایش به متون اصلی و قدیم.

گرایش به اخبار و احادیث، از گرایشهای بارز عصر صفوی است؛ و اگر چه به طور ناکامل و بیشتر در کالبد بحث از اخباریگری، ولی بارها، از سوی محققان مطرح شده است.

گرایش به متون اصلی و قدیم در حوزه اندیشه دینی - بویژه از آن جهت که عناصر و مناهج مشترک فر اوانی با گرایش پیشگفته دارد و گاه بر همان گرایش به اخبار و احادیث منطبق می شود-، متأسفانه، کمتر به طور مستقل مورد بحث قرار گرفته است. «۳۲»

حقیقت این است که این دو، دو گرایش مستقل اند، ولی طبیعی است که گرایش به متون اصلی و اصیل، گاه منجر به گرایش به متون اخبار و احادیث گردد.

گرایش به متون اصلی و قدیم را، در واقع، باید واکنشی در مقابل صبغه عامیانه و خرافه آمیزی که مذهب در سده های هشتم تا دهم به خود پذیرفته بود، دانست.

این صبغه عامیانه و خرافه آمیز که در هر دو حوزه تسنن و تشیع، و بیشتر در ایران، نمود داشت «۳۳»، برخی آگاهان را به نوعی «نهضت بازگشت» وادار کرد. نهضت بازگشت، بازگشت به متنهای اصلی اندیشه شیعی را الزام می کرد، تا چهره تشیع در آینه ای بری از زنگارهای سده های آشوب زده واپسین دیده شود. عزم صفویه بر شکل دهی «حکومت شیعی» هم دستیابی به معرفتی را لازم می آورد که تنها با گذر از دالان دستخوردگیها و

(۳۲) نگارنده این سطور، در سخنرانی خود در کنگره بین المللی بزرگداشت مجد الدین فیروزآبادی (شیراز - فیروزآباد/ تابستان ۱۳۷۸)، از این گرایش و زمینه های پیدائی و ثمرات آن قدری سخن گفت.

(۳۳) امروز با بررسی برخی متون شیعی آن روزگاران مانند کامل بهائی به پاره ای لغزش ها و سهوهای بارز بازمی خوریم که نموداری از زمینه های عامیانه و پرخلط شدن معرفت دینی را نشان می دهد.

در حوزه اندیشه وران و دانش آموختگان سنی هم قلت آگاهیهای کسانی چون ملا عبد الرحمن جامی و نثاری بخارائی، صاحب مذکر احباب، از برخی لوازم شناخت تاریخی و دینی، آن سستی و ضعف، شاید حتی بیشتر، به چشم می آید.

نگارنده گمان می کند غرق شدن جامعه در فرهنگ فارسی و کم رونق شدن پیوند با متون اصلی که علی الأغلب به زبان تازی بودند، در فراهم آوردن زمینه دور شدن از اصالت های شناختی، تأثیر فراوان داشته است.

در جایی که در روزگار رفیع الدین همدانی، در سده هفتم، کتابی چون سیره ابن هشام در اقلیم پارس عزیز الوجود بوده باشد (چنان که خود او تصریح می‌کند)، شگفت نیست در سده‌های هشتم تا دهم آگاهیهای خامه‌وران شیعی و سنی ایرانی از تاریخ و فرهنگ اسلام به زلّات عدیده آلوده باشد.

ص: ۲۹

آشوبهای سده‌های پریشانی ممکن بود، و زین رو، نهضت بازگشت را تقویت و تسریع می‌نمود.

از بن، رویکرد ایران متشیّع را به حوزه دینی شیعی جبل عامل، باید با همین اصالت‌گرایی در پیوند دانست.

سنت فکری و فرهنگی ای که در ایران عوامزده شده بود و ارتباطش با متون اصلی و اصیل دین کم شده بود، در جبل عامل حیاتی پر جوشش داشت. در زمانی که تشیّع ایران از متون قدیم کلام و تفسیر و حدیث - که به زبان تازی بودند - دور افتاده بود و بیشتر به مطالعه نگارشهای دست دوم / دست چندم مشغول بود، در حوزه جبل عامل همان مدارک و متون قدیم در رواج و مدار مطالعت و مدارست بود. به عبارتی، تشیّع جبل عامل با جانمایه‌های معرفت شیعی مرتبط‌تر بود و مذهب ناب تر و سره‌تری را می‌شناخت و عرضه می‌کرد.

بدین ترتیب عالمان‌ایانی با پیوند با علمای عاملی، «نهضت بازگشت» را قوّت دادند.

چنان که می‌دانیم حتی بسیاری از نسخه‌های خطی متون مهمّ شیعی در این روزگار از جبل عامل به ایران سرازیر شد «۳۴» و به یک انقلاب فرهنگی در شناخت تشیّع منجر گردید.

حیات طیبیه مجلسی اوّل و مجلسی دوم - رضوان الله علیهما - در صورت پذیرفتن بخش عظیمی از خیرش فرهنگی تشیّع و نهضت بازگشت به اصالت‌های اندیشگی و فرهنگی دین مبین هزینه شد.

در پیوند گرایشهای حدیثی مجلسی‌ها که ریشه‌ای هم در آب اصالت‌گرایی نهضت بازگشت دارد، تأثیر عالمی بزرگ چون شیخ بهائی را به عنوان فرزند برومند طائفه علمای جبل عامل، بار دیگر، یادآور باید شد.

از اساس، علمای عاملی در نهضت حدیثی عصر صفوی - که دست در دست نهضت بازگشت به منابع اصیل دینی هم داشت - اثری شگرف داشتند.

گفته‌اند که دوران ملاً محمد تقی مجلسی (ره)، زمانی بود که مردم آشنائی بسیار کمی با اخبار و احادیث اهل بیت عصمت و طهارت - علیهم السلام - داشتند؛ از این رو، او به ترویج و ترجمه و شرح احادیث همت گماشت و شاگردان زیادی در این زمینه تربیت

(۳۴) در باره این «نسخه‌های مهاجر»، نگر: مقالات تاریخی، رسول جعفریان.

ص: ۳۰

کرد «۳۵»؛ فرزندش، محمد باقر نیز راه پدر را با جدّیت و تلاش پی گرفت.

در روزگار صفوی جنبشی بالنده در مطالعه و تدوین و تدریس و تحقیق متون حدیثی پدید آمد که تا آن روزگار، اگر بی مانند نبوده باشد، کم مانند بوده است.

پیشوای کتابشناسان، شیخ آقا بزرگ طهرانی، به مناسبت معرفی جوامع چهارگانه حدیثی (/ «کتب اربعه»)، شروح و حواشی و تعلیقات بسیاری را که بر آنها نگاشته شده، نام می برد و توضیحات سودمندی می دهد. نکته درخور دقت این است که تمام این آثار از سده دهم به بعد پرداخته شده‌اند. «۳۶»

گرایش به حدیث که دست کم در نیمه دوم روزگار صفوی، گرایش غالب و مقبول بوده است، چیزی است عام تر و فراتر از اخباریگری. ما در این دوره اصولیان و فیلسوفان بزرگ را در خیرش حدیث گرائی، صاحب مساهمت می بینیم. ملاً صدرا شرحی بر اصول کافی نگاشت و استاد بزرگوارش، میرداماد، با نگارش الرواشح السّماویّه، گامی به سوی گزارش حدیثنامه شیخ کلینی برداشت.

جا دارد در همین مقام بدین نکته تفتّن دهیم که جنبش حدیث گرائی در شکل گیری مکتب فلسفی موسوم به حکمت متعالیه به صورتی که هست، نقش بنیادین داشته است.

کسانی که اثر احادیث اهل بیت عصمت و طهارت - علیهم السلام - را در اندیشه های حکمی میر داماد و صدر الدّین شیرازی - رضوان الله علیهما - بررسیده باشند، این نکته را نیک در خواهند یافت.

پردور نیفتیم «مجلسی» ها - نور الله مضجعهما - از عالمانی بودند که جنبش حدیثی عصر صفوی را بسط و قدرت بخشیدند و علی الخصوص به آگاهی فارسی زبانان بها دادند و نگارشهای فارسی مهمی در این باب بر جای نهادند.

نهضت بازگشت، بی گمان، از همان آغاز ترجمه را یکی از محورهای اساسی کار خود قرار داد . ترجمانان بزرگی چون علی بن حسن زواره‌ای در این دوره نقشی حسّاس در تقویت بنیه علمی فرهنگ شایعی داشتند. اینان زمینه دستیابی عامّه را به سرچشمه‌های اصلی فراهم می‌ساختند.

اگر چه فارسی‌نویسی و فارسی‌گوئی در جامعه علمی شیعه پیشینه‌ای دراز دارد و نگارشهایی نغز چون تفسیر روض الجنان شیخ ابو الفتوح و ترجمه النّهایه شیخ طوسی و

(۳۵) نگر: شناخت‌نامه علّامه مجلسی، ج ۱، ص ۹۸.

(۳۶) نگر: علّامه مجلسی، حسن طارمی، انتشارات طرح نو، ج ۱، ص ۶۹.

ص: ۳۱

النّقض عبد الجلیل قزوینی - رضوان الله علیهم أجمعین - گواه صادق این مدّعایند، مجموعه هماهنگ و فراخ دامنه نگارشهای فارسی علّامه محمّد باقر مجلسی را باید - در گونه خود - یک ابتکار عظیم برای دسترسی فارسی‌گویان به نگارشهای شیعی مبتنی بر آثار و اخبار اهل بیت عصمت و طهارت - صلوات الله علیهم أجمعین - به شمار آورد «۳۷» و علی‌الخصوص تلاش کامیاب مجلسی را در مخاطبت با عامّه مردم فرا یاد داشت.

زنده‌یاد استاد ملک الشعرا بهار، با جزم و صراحت می‌نویسد: «مهمترین کاری که مجلسی کرده است، بعد از تألیف مجلّات بحار الانوار که دائرة المعارف شیعه امامیه اثنا عشریه است، تألیف مجموع کتب دینی و اخلاقی شیعه است به فارسی ساده عوام فهم که تا آن روز اهل علم چنان کاری نکرده بودند و غالب تألیفات علما، خاصّه علمای دین، به زبان تازی بود و اگر به پارسی چیزی می‌نوشتند، به شیوه متقدّمان و به سبک قدیم بود و احترام مقام علم را در نزدیک شدن به سطح فکر و فهم عوام نمی‌دانستند، بل آن را مغایر عظمت جایگاه دانش می‌شمردند ...» «۳۸»

در زمانی که برخی عالمان بزرگ روزگار صفوی، بویژه علّامه مجلسی، شماری کتابهای فارسی در حوزه معارف اسلامی رقم زدند، «زبان رسمی و دارج در حوزه های علمی اسلامی زبان عربی بود و غالباً نشانه علمیّت و توانایی مؤلف به شمار می‌رفت؛ همچنان که رسم همه روزگاران در همه حوزه های علمی بوده و هست . در قرنهای نخست دوره اسلامی نیز ... فارسی نگاری برای دانشمندان، نه نقطه قوّت، بلکه نشانه کم‌دانشی بود.» «۳۹».

در چنین روزگاری ظاهراً طبیعی بود که عالمان دین «از روی نگرانی نسبت به حرمت و احتشام علمی خود» «۴۰»، نوشتن به زبان مردم و برای مردم را واگذارند و درد معرفت جوئی باورداران ناتوان در بهره‌وری از زبان تازی را چاره نکنند!! البتّه تنها پرسمان احتشام هم نبود. فارسی‌نگاری در مقولات دینی، آن اندازه هم که برخی می‌پندارند آسان نبوده و نیست؛ «چرا که زبان اصلی دین اسلام، زبان عربی است.

قرآن، یگانه مرجع مقبول نزد همه پیروان همه مذاهب اسلامی به زبان عربی نازل شده است. سخنان رسول-صلی الله علیه و آله- (و در مذهب شیعه: احادیث امامان-علیهم السّلام-) برای مخاطبانی عربی زبان بیان شده و طبعاً به همان زبان است «۴۱». از این

(۳۷) سنج: شناخت‌نامه علّامه مجلسی، ج ۲، ص ۱۷.

(۳۸) همان، همان ج، ص ۲۸۶.

(۳۹) علّامه مجلسی، حسن طارمی، انتشارات طرح نو، ج ۱، ص ۸۹.

(۴۰) همان، ص ۹۰.

(۴۱) همان، ص ۸۹؛ با قدری تصرّف.

ص: ۳۲

رو، عالم دینی برای بیان مفاهیم دین به زبان فارسی و به نحوی که مفهوم فارسی زبانان افتد، با دشواریهای گوناگونی روبرو بود. هر چند از دیرباز در زمینه تدوین و ترجمه و گزارش معارف اسلامی به زبان فارسی، کوششهایی صورت پذیرفته بود، نه تنها در آن روزگار، که هم امروز نیز از این حیث، راه کوفته و هموار نیست.

از اینها گذشته، تازی‌نویسی، گیرائی دیگری هم داشت: «زبان عربی زبان مشترک همه ملّتهای پیوسته به اسلام بود و این خود به گسترش و رشد زبان عربی انجامید

دانشمندان مایل بودند با عربی‌نویسی آثار خود، امکان استفاده شمار بیشتری از مسلمانان را فراهم آورند «۴۲».

بطبع، کسی که به عربی می نوشت با مخاطبان بیشتری سخن می گفت، و این خود برای نویسنده گیرائی فراوان داشت؛ این گیرائی تنها در حوزه تمایلات نفسانی نویسنده به برخورداری از طیف وسیع تر مخاطبان نبود، بلکه حیثیت دیگری هم داشت. آن حیثیت، این بود که نویسنده ای که آثار خود را به زبان تازی می نوشت، احساس می کرد، امکان بهره وری همه مسلمانان جهان را از دانش دینی خود فراهم ساخته است.

این احساس برای یک عالم دینی غیرتمند و مشفق بسیار دلپذیر بوده و هست. «۴۳»

بدین ترتیب می بینیم که مرحوم مجلسی در روی، آوردنش به فارسی نگاری، آنهم به زبان مفهوم عوام و نه موافق سرشت نثر منشیانه، مغلق و پرتکلف، چه گام بلندی برداشته است.

مجلسی از یکسو با روشن بینی نیاز زمانه را درک کرده و گزارد رسالت عالم دینی را در بارور ساختن بذر اندیشه و عقیده و آگاهی دینی مردم، مستلزم قلم فرسائی به زبان مردم دا نسته است؛ از سوی دیگر با از خود گذشتگی و ژرف نگری پرده پندارها را دریده و رشته های تنیده اوهام را گسسته، و به فارسی قلم زده است، بی آنکه از پسند و عرف زمانه و احتشام فاضلانه خوش بیندیشد.

از مقدمه هائی که در کتابهای فارسی مرحوم مجلسی (ره) دیده می شود، پیداست که بر نگارش فارسی ادبیانه عصر صفوی، با آرایه های مرسوم و صنایع لفظی و معنوی آن، توانا بوده؛ ولی چون هدفش ترویج معارف دینی در میان عموم مردم بوده، بتعمد متن کتابها را ساده نوشته و- به تعبیر خود- «مقید به حسن عبارات و تنوع استعارات» نشده و

(۴۲) همان، همان ص.

(۴۳) پسندیده است یادی کنیم از علامه شیخ آقا بزرگ طهرانی- طاب ثراه- که به نوشته فرزندشان (در: طبقات اعلام الشیعه، ج ۱: قرن رابع، مقدمه) برای استفاده عامه مسلمانان، عربی نویسی را ترجیح می دادند.

ص: ۳۳

تجملات ادبیانه را آن هم باز در حد اعتدال به خطبه و مقدمه اثر وانهاده است. از این رو، نثر مجلسی در مقایسه با نوشته های اثر عموم عالمان عصر صفوی، ساده تر و به فهم نزدیک تر است. «۴۴»

مجلسی در کار فارسی نگاری، معمولاً، «مخاطبان خود را ... مردم شیعه ناآشنا یا کم اطلاع از مطالب دینی می داند و به هیچ روی با عالمان دین سخن نمی گوید. زبان اهل علم، زبانی دیگر است و اصطلاحات و تعابیر خاص خود را دارد. بنا بر این او ساده نویسی را هرگز از یاد نمی برد و به مباحث استدلالی و برهانی [که مطلب را رو به غموض می برند] فقط در حدّ ضرورت اشاره می کند ... او در این کتابها در مقام ابراز توانایی علمی خود و تفصیل استدلالی همه مباحث نبود بلکه می خواسته است «کافّه مؤمنان و عامّه شیعیان» را که «به اعتبار عدم انس به لغت عرب» از فهم احادیث و مطالب علمی محرومند، «بهره فاضل و نصیب کامل» برساند. «۴۵»

گزارندگان تاریخ ادب فارسی بدین نکته توجّه داده اند که مجلسی «به فارسی با زبانی ساده و قابل فهم چیز می نوشته» و انشای کتابهای او «به طور کلی خیلی ساده و درست و عاری از صنایع بدیعه است». «۴۶»

البته طبیعی است که درجه سهولت یا صعوبت نثر آدمی در رویارویی با موضوعات مختلف، تغییر کند. پس اگر سبک نگارش حقّ الیقین - بویژه در مواردی که نیاز به استدلالهای عقلی و نقلی است - با سایر کتب فارسی مجلسی (ره) تفاوت دارد و پاره‌ای از اصطلاحات علمی و خاصّ فلسفه و کلام در آن به کار رفته، به سبب موضوع ویژه کتاب جای تعجبی نیست. «۴۷»

فارسی نویسی در حوزه معارف شیعی - اعمّ از تألیف و ترجمه - در روزگار صفویان یک ضرورت بوده است و به همین خاطر عالمان صفوی از همان آغاز شکل گیری حکومت شاه اسماعیل، یعنی سالها پیش از مجلسی، به فارسی نویسی دینی اهتمام فراوان داشته‌اند.

با این همه در یک نگاه، کارنامه فارسی نویسی مجلسی از آن دیگران ممتاز است، زیرا که آثار فارسی هیچ یک از این عالمان، در ترویج و همگانی کردن معارف و مقبول افتادگی، به پای آثار فارسی مجلسی نمی‌رسد.

(۴۴) سنج: شناخت‌نامه علّامه مجلسی، ج ۲، صص ۱۹-۲۱.

(۴۵) علّامه مجلسی، حسن طارمی، انتشارات طرح نو، ج ۱، ص ۹۲.

(۴۶) سنج: همان، همان ص، پی‌نوشت.

(۴۷) سنج: شناخت‌نامه علّامه مجلسی، ج ۲، ص ۳۱.

می‌دانیم که آثار فارسی مجلسی از همان آغاز رواج بسیار یافت . میر محمد صالح خاتون آبادی، داماد و شاگرد علامه مجلسی، اندکی پس از درگذشت وی در باره تأثیر نگاشته‌های فارسی مجلسی می‌نویسد:

«این نوشته‌ها مایه راهیابی بیشتر مردم عوام شده و کمتر خانه ای در شهرهای شیعه نشین وجود دارد که نگاشته ای از آثار فارسی مجلسی در آن نباشد» «۴۸» همین رواج فراوان آثار فارسی مج لسی - که تا روزگار ما نیز ادامه یافته است - سبب شده، برخی در این باب مبالغه و غلو پیشه کنند و فی المثل بگویند که وقتی علامه کتاب حق الیقین را نوشت و آن کتاب انتشار یافت و به ولایت شامات رسید، هفتاد هزار نفر از سنیان شیعه شدند ! «۴۹» آنچه مسلم است این که آثار فارسی مردی چون مجلسی، با توجّه به شأن علمی و پایگاه اجتماعی و سیاسی و مکانت دینی آن بزرگوار، از همان آغاز مورد توجّه قرار می‌گیرد و - آن گونه که در سخن میر محمد صالح خاتون آبادی آمد - چنین هم شده و تا روزگار ما عموم مردم، از خواصّ و عوام، از آثار او در زمینه باورها، آداب و سنن و تاریخ دین بهره‌ور می‌شوند.

اگر چه غایت فضل این علامه بی مانند از نگارشهای فارسی وی هویدا نمی شود، شکّی نیست که آثار او - بویژه به سبب بهره‌مندی بسیار از مضامین اخبار و احادیث، در زمره غنی‌ترین نگارشهای دینی شیعه به فارسی‌اند.

بایع اذعان کرد که در این سیصد و اندی که از درگذشت مجلسی گذشته است، عالم و عامی بر سر خوان دانش او نشسته اند، و آثار وی - به تازی و پارسی - همواره محلّ عنایت و رجوع و استفاده بوده است.

نگارشهای فارسی علامه مجلسی بر میراث مکتوب پس از خود حتّی در حوزه زبان عربی، اثر فراوان گذاشته است.

بی‌گمان زاد العمداد در پیدائی مفاتیح الجنان حاج شیخ عبّاس قمی (ره) تأثیرگذار بوده و سپهر، مؤلف ناسخ التّواریخ، از حیوّه القلوب (/ حیات القلوب) اثر پذیرفته است. جلاء العیون بر آثار پس از خود سایه افکنده؛ چنان که مرحوم حاج شیخ عبّاس قمی در منتهی الآمال به نقل بخشهایی از آن، بی‌هیچ دخل و تصرف دست می‌یازد. این اثر به زبان اردو و عربی

(۴۸) علامه مجلسی، حسن طارمی، انتشارات طرح نو، ج ۱، ص ۹۵.

(۴۹) در باره این قول، نگر: همان، همان ص.

هم ترجمه شده و منتخب عربی عربی شده آن به نام منتخب الجلاء به قلم مرحوم سیّد عبد الله شبر تهیه و نشر گردیده است .
عين الحيوه (/ عين الحيات) به اردو و عربی ترجمه شده.

حقّ اليقين و شيوه آن در نگارشهای عقیدتی پس از مجلسی (ره) نشان گذاشته و فاضل ارجمند، دکتر محمود مهدوی دامغانی، حتّی زیربنای پیدائی آثاری چون عبقات الأنوار و الغدير را در حقّ اليقين دیده است . اهمّيت اين كتاب تا بدان جاست که کازیمیرسکی قصد داشته آن را به زبان فرانسه ترجمه نماید و ظاهراً ادوارد براون هم، با آن که عناد ویژه ای با مرحوم مجلسی دارد، به ترجمه آن مایل و به اهمّيتش معترف بوده است. «۵۰»

ترجمه رساله فرحة الغری یکی از آثار فارسی نسبتاً کم حجم علّامه محمّد باقر مجلسی (ره) است و در نسبت آن به وی جای هیچ تردیدی نیست . گذشته از قرینه های درونی متن، قرینه های بیرونی هم بر این انتساب وجود دارد . چه، فهرست‌نگاران آثار علّامه مجلسی از همان روزگار صفویّه تاکنون این اثر او را یاد کرده‌اند.
در عصر صفوی توجّه معتنا بهی به نگارشهای بازمانده از خاندان طاوس ظاهر شد.

ترجمه فرحة الغری یکی از ثمرات مکتوب این رویکرد است.

افزون بر توجّه فراگیر، می‌توان فرض - بلکه: باور- کرد که علّامه مجلسی دلبستگی ویژه ای به شماری از آثار خاندان طاوس داشته باشد.

نام مجلسی، نام دانشنامه حدیثی بزرگش، بحار الأنوار، را فرایاد می آورد و به قولی «جاودانگی مجلسی بیشتر مرهون همین کار اوست». «۵۱» تألیف بحار الأنوار برخاسته از دغدغه پژوهشی - آموزشی مجلسی و مبتنی بر مشی دانشنامه نگاری (/ دائرة المعارف نویسی) او بود.

درخور توجّه است که دغدغه‌ای نظیر دغدغه مجلسی برای فراهم ساختن موسوعه حدیثی، در خاندان طاوس - یعنی خانواده صاحب فرحة الغری -، قرن‌ها پیش از مجلسی به ظهور رسیده بود.

یکی از مجلسی‌شناسان، توجّه مجلسی را به گردآوری آثار و اصول حدیثی امامیه، با کوشش ارجمند سیّد رضی الدّین علیّ بن موسی بن جعفر بن طاوس، سنجیده است. «۵۲»

چنان که می‌دانیم سید رضی الدین، موسوعه ای کلان در زمینه نیایشها، پدید آورده بود که تا امروز هم از مهمترین مصادر نیایشی شیعه محسوب می‌شود. «۵۳»

(۵۰) سنج: شناخت‌نامه علّامه مجلسی، ج ۲، صص ۲۱-۳۳.

(۵۱) علّامه مجلسی، حسن طارمی، انتشارات طرح نو، ج ۱، ص ۱۳۵.

(۵۲) نگر: همان، ص ۱۳۸ و ۱۳۹.

(۵۳) نگر: مقاله نگارنده در روزنامه انتخاب (هفته یکم رمضان ۱۳۷۸ ه.ش.) به نام «دو نگرش در باره نیایش».

ص: ۳۶

بی‌آنکه به مضمون بازی متکلفانه ای دچار باشیم، می‌توانیم خود فرحه الغری را هم یک «دانشنامه» (/ دائرة المعارف) بخوانیم. فرحه الغری هم یک دانشنامه است، ولی یک دانشنامه تخصصی. سید عبد الکریم بن طاوس کوشیده است موسوعه‌ای خبری - حدیثی - با یک درآمد تاریخی -، در موضوعی ویژه و دارای اهمیت تاریخی و کلامی - یعنی همان تعیین قبر مطهر امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (علیهما السلام) -، ترتیب دهد، و در این کار موفق شده است.

آثار فارسی عالمان عصر صفوی، اعم از مصنف و مترجم، بر دو دسته اند: یکی آثاری که به درخواست درباریان فراهم آمده یا لا اقل به ایشان هدیه شده تا مروج آن باشند؛ دیگر آثاری که به درخواست عموم مردم یا طلبان و علاقه مندان تحریر گردیده. «۵۴» آثار علّامه مجلسی هم بهر دو نوع است.

از دیرباز بحث از این که تشیع و شیعه گرائی پادشاهان صفوی، راستین بوده است یا دروغین، بارها درگرفته است. بسیاری این بحث را درافکنده اند که تشیع صفویان ممکن است تا چه اندازه یک حربه سیاسی - نظامی بوده باشد و تا چه اندازه بر باور قلبی سردمداران سیاست متکی باشد.

نگارنده این مجال را برای نقد و تمحیص رایهای درافکننده در این باب، شایسته نمی‌بیند و آن را درخور نگارشی علی‌حده می‌داند، ولی دریغ دارد، در اینجا، داوری خردپسند و معتدل یکی از پژوهندگان را باز ننویسد:

«در اینکه انگیزه صفویان در پافشاری بر تشیع چه بود، مورخان و محققان هنوز به اجماع نرسیده اند، ولی در اینکه شیعه بودن برای آنان جدی بود و پایبندی به ظواهر و احکام شریعت را نیز، دست کم در وجه بیرونی، فرو نمی گذاشتند، فی الجمله اتفاق رأی وجود دارد.» «۵۵»

این که شاه صفوی - و لو در عین کاهلی در گزاردهای برخی فروض شرعی -، «تعصب دینی» دارد، از چشم تیزبین جهانگردان اروپائی چون پیترو دلاواله پنهان نمانده است. «۵۶»

برین بنیاد، اگر در آثار عالمانی چون علامه مجلسی ستایشی از شهریاران صفوی در میان باشد، خلاف عادتِ صورت نبسته است.

به هر روی، چنان که گفتیم آلتو فارسی علامه نیز بر دو گونه اند: برخی با دستگاه

(۵۴) چنین تقسیم کتابشناسانه‌ای، بیش و کم، در فهرستهای خود نوشت مرحوم فیض کاشانی دیده می‌شود. نگر:

آینه پژوهش، ش ۶۰، ص ۹۵.

(۵۵) علامه مجلسی، حسن طارمی، انتشارات طرح نو، چ ۱، ص ۳۶.

(۵۶) نگر: همان، ص ۳۷، پی‌نوشت.

ص: ۳۷

اقتدار صفوی بی ارتباط نیستند، چنان که مقدمه حق‌الیقین به نام سلطان حسین صفوی است؛ «۵۷» برخی هم ارتباطی ندارند، مانند ترجمه فرحة الغری که به استدعای «بعضی از دوستان ایمانی و برادران روحانی» فراهم شده.

از منظری دیگر، آثار فارسی مرحوم مجلسی بر دو دسته اند: یکی آنها که بیشترین شیعیان مخاطب آن اند و دیگر آثار نسبتاً تخصصی‌تر که خوانندگان محدودتری خواهند داشت.

کتابهایی مانند حلیۃ المتّقین و زاد المعاد از دسته نخست‌اند. از آثار درخور نگرش در دسته دوم آثار فارسی مجلسی، «ترجمه قصیده تائیّه دعبل خزاعی» است که به درخواست شاه سلطان حسین صفوی انجام داده است. وی قصد داشته از اشعار چند شاعر شیعی مذهب دیگر، از جمله فرزّدق و سیّد حمیری، نیز ترجمه کند که امکان آن را نیافته است. «۵۸»

ترجمه فرحۃ الغری هم از دسته دوم است.

هر چند خواننده عادی با مطالعه مقدّمه ترجمه فرحۃ الغری علّامه مجلسی و در نگاه اوّل، آن را یک تلخیص فارسی کتاب سیّد عبد الکریّم بن طاوس می‌پندارد، پس از مطالعه کامل متن و بویژه در صورت سنجیدن آن با متن عربی کتاب سیّد عبد الکریّم، درخواهد یافت که ترجمه علّامه مجلسی خود نوعی شرح است بر این کتاب؛ گرچه شرحی مختصر؛ و آنچه مجلسی فرو انداخته، - اگر نه همه - عمدتاً، مطالبی بوده که مخاطب فارسی زبان کتاب نیازی بدانها نداشته، بلکه از درج و ترجمه آنها ملول می‌شده است.

توضیح‌ها و بسط و افزایش‌های علّامه مجلسی (ره) در ترجمه فرحۃ الغری معمولاً در مواضعی است که نکته ای تاریخی، اعتقادی یا حدیثی در میان است و مرحوم مجلسی می‌کوشد خواننده را به حاقّ برداشت خود از مطلب یا قرائن مؤیّد معنا راهنمایی کند.

سبک ترجمه فرحۃ الغری از میان سبکهای امروزی بیشتر به ترجمه آزاد می‌ماند. گاه ترجمه مرحوم مجلسی، بسیار آزادانه می‌شود. نمونه را، در ترجمه:

«طلع التّیّم أبو البقاء إلی زید بن واقصه و هو صائغ علی باب دار التّقی بن أسامة العلوی النسابة، فأخذ منه الصّینیة و فیها أوزان الذهب و أوزان الفضة؛ فجمع الرجل جمیع الأوزان

(۵۷) نگوی: شناخت‌نامه علّامه مجلسی، ج ۲، ص ۳۱.

(۵۸) نگر: علّامه مجلسی، حسن طارمی، ص ۱۳۲.

ص: ۳۸

فوضعها فی الکفة حتی الشّعیرة و الارزة و حبة الشبه ...» (ق، ص ۱۷۲؛ و: ن، ص ۱۵۱) آورده است:

«ابو البقا بیرون آمد و از زرگری که در در خانه اش نشسته بود هر چه از اوزانی که طلا و نقره را می‌کشند داشت گرفت و به نزد آن مرد آورد و آن مرد جمیع آن اوزان را با سنگهایی که جو و گندم می‌کشیدند در خانه در یک پله ترازو گذاشت ...».

آیا می‌توان گفت این اندازه ناهمسانی ناشی از نسخه‌ای است که مبنای ترجمه بوده است؟ ... بعید می‌دانم.

راستی، دستنوشتی که علامه مجلسی (ره) از فرحة الغری در دست داشته و مبنای ترجمه آن به فارسی قرار داده، چگونه دستنوشتی بوده است؟ چه اندازه قدمت و صحت و دقت داشته؟ ... پاسخ گفتن به این پرسشها و لو با مسامحه بسیار، آسان نیست.

ما از مشخصات نسخه یا نسخه‌هایی که مرحوم مجلسی در دست داشته و ترجمه خود را بر آن استوار کرده است، بی‌خبریم.

استنباط نگارنده از مقابله متن مترجم و متن عربی چاپ جدید قم آن است که دستنوشست مورد استفاده علامه مجلسی (ره) به چاپ نجف - یعنی همان نسخه‌ای که در طبع قم با رمز «ط» و در پژوهش ما با رمز ن نشان داده شده - نزدیکتر است تا نسخه‌های خطی‌ای که در طبع قم مورد استفاده قرار گرفته . البته این نزدیکی و سازگاری، مطلق و فراگیر نیست؛ چنان که ترجمه علامه (ره)، گاه با ضبط آن نسخه‌های خطی سازگارست و نه متن طبع نجف، و گاه با هیچ کدام؛ ولی روی هم رفته، می‌توان گفت به متن مطبوع نجف اشرف نزدیکتر است.

در باب ششم حدیث کوتاهی در متن طبع نجف نیست (نگر: ق، ص ۸۸) که در ترجمه علامه مجلسی هم دیده نمی‌شود.

حکایتی که مرحوم مجلسی از زبان عبد الرحمن بن محمد بن العتائقی در بحار الأنوار از فرحة الغری نقل کرده و در ترجمه فرحة الغری وی هم هست، در متن فرحة الغری نیست؛ و نمی‌تواند بود؛ زیرا که ابن العتائقی متأخر از صاحب فرحة الغری است. منشأ این حکایت ظاهراً الدلائل البرهانیة است؛ چنان که در متن مطبوع آن دیده می‌شود. «۵۹»

(۵۹) نگر: الفارات، ج ۲، ص ۸۶۷ و ۸۶۸ (متن و پی‌نوشت).

نگارنده این سطور نخستین بار از طریق دستنوشتی که در کتابخانه بزرگ آیه الله العظمی مرعشی نجفی - طیب الله رمسه - نگاهداری می‌شود، با متن حاضر آشنا شد. به سبب علاقه‌اش به تراث خاندان طاوس، در پی تهیه عکسی از دستنوشته برآمد و خوشبختانه این حصول مطلوب با حسن نظر حجة الإسلام و المسلمین دکتر سید محمود مرعشی و به پایمردی دوست دانشمند، آقای علی رفیعی علامرودشتی، دیر نینجامید. گروگان محبت هر دو انم.

دستنوشته فرحة الغری کتابخانه مرحوم آیه الله العظمی مرعشی نجفی - قدس الله روحه العزیز - بخشی از مجموعه محفوظ به شماره ۱۸۷ در آن کتابخانه است.

مجموعه پیشگفته دربردارنده سی و چهار رساله خرد و کلان است از این قرار:

۱- آداب الصلوة (فارسی).

۲- رساله در شکایات نماز (فارسی).

۳- رساله در زکات و خمس و اعتکاف (فارسی).

۴- رساله در کفارات (فارسی).

۵- تحدید صاع (فارسی).

۶- الأوزان و المقادیر (فارسی).

۷- صیغ العقود و النکاح (فارسی).

۸- فرق بین صفات ذات و صفات فعل (فارسی).

۹- البداء (فارسی).

۱۰- جبر و تفویض (فارسی).

۱۱- ترجمه حدیث سته أشياء (فارسی).

۱۲- رساله در رجعت (فارسی).

۱۳- بهشت و دوزخ (فارسی).

۱۴- ترجمه توحید مفضل (فارسی).

۱۵- رساله در مال ناصبی (فارسی).

۱۶- مفتتح الشهور (فارسی).

ص: ۴۰

۱۷- اوقات نماز (فارسی).

۱۸- ثواب دعاء جوشن کبیر (فارسی).

۱۹- تفسیر آیه نور (فارسی).

۲۰- تفسیر آیه و السابقون الاولون (فارسی).

۲۱- الاعتقادات (عربی).

۲۲- صوم ماه شعبان (فارسی).

۲۳- اختیارات ایام (فارسی).

۲۴- مفاتیح الغیب (فارسی).

۲۵- ترجمه قصیده دعبل (فارسی).

۲۶- صواعق اليهود (فارسی).

۲۷- حکمت شهادت سید الشهداء [صلوات الله علیه] (فارسی).

۲۸- شرح حدیث خضر (عربی).

۲۹- ترجمه عهد مالک اشتر (فارسی).

۳۰- ترجمه فرحة الغری (فارسی).

۳۱- مناسک حج مفصل (فارسی).

۳۲- مناسک حج مختصر (فارسی).

۳۳- ترجمه توحيد الرضا [صلوات الله عليه] (فارسی).

۳۴- مشکاة الأنوار (فارسی).

همه این سی و چهار رساله از علّامه محمد باقر بن محمد تقی مجلسی (/ مجلسی دوم) است. مجموعه در ۴۲۹ برگ می‌باشد و ترجمه فرحة الغری برگهای ۲۸۷ تا ۳۳۲ را فراگرفته است. خط آن نسخ روشن و دعاها و زیارت‌های عربی اش مشکول است. در پایان چند اثر از این مجموعه تاریخ ۱۱۲۵ ه. ق. کتابت شده. «۶۰»

با مطالعه دستنوشته یاد شده، شالوده این پژوهش نهاده شد، ولی بی گمان برای مرتفع شدن پاره‌ای تردیدها بررسی دستنوشته دیگر در بایست بود. دستیابی به عکس آن دستنوشته دیگر را مرهون مساعدت دو دوست ارجمندم که چراغ تحقیقات مرکز «دار الحديث» قم، اینک به کوشش ایشان فروزان است: حجة الإسلام و المسلمین مهدی

(۶۰) نگر: فهرست نسخه‌های خطی ... مرعشی، ج ۱، صص ۲۰۵-۲۱۸.

ص: ۴۱

مهریزی، و حجة الإسلام و المسلمین علی صدرائی خوئی (صدرائی‌نیا).

این دو دوست، کریمانه عکسی از دستنوشته موجود در کتابخانه مسجد اعظم قم را (به شماره ۳۰۷۹ و مورخ محرم ۱۱۶۸) تهیه و برای بنده ارسال کردند.

دستنوشته مسجد اعظم - اگر چه دو صفحه نخستینش به سبب چسبیدگی قابل عکسبرداری نبوده - در بسیاری از موارد گشاینده ابهام و رافع تردید شد و برآستی به کار آمد.

هر دو دستنوشست دَقَّتْها و ظرافتهائی دربردارند و از این رو گمان دارم کاتب هر دو دست کم نیمه سوادى داشته است؛ هر چند سهوهای اساسی هم در هر دو هست.

قرائنى در دستنوشست مرعى هست كه سبب مى شود بپنداريم كتابت آن سماعى بوده؛ يعنى گویا کاتب مى شنیده و مى نوشته و سهو سامعه پاره‌ای از ضبطهای نامضبوط آن را سبب شده - و الله أعلم بالصواب.

دو چاپ از متن عربى فرحة الغرى را کرارا مورد مراجعه و استفاده و مشورت قرار داده‌ام:

يکى، چاپ نجف اشرف به سال ۱۳۶۸ ه. ق. كه منشورات الشّريف الرّضى در قم آن را افست کرده است؛ و ديگر چاپى كه آقاى سيّد تحسین آل شبيب الموسوى تحقيق آن را بر عهده داشته‌اند و چاپ نخست آن را به سال ۱۴۱۹ ه. ق. (/ ۱۹۹۸ م.) «مركز الغدير للدراسات الإسلامية» منتشر ساخته است.

در اثنای کار از چاپ دیگری هم مطلع و مستفید شدم كه به تحقيق شيخ محمد مهدى نجف آماده سازی شده و در دفتر دوم موسوعة النّجف الأشرف درج گردیده است.

تعريف و روش گوهرين دانش تصحيح متون، هدف مرا در اين پژوهش، نزديك شدن به متن ترجمه فرحة الغرى - به گونه‌ای كه از زیر قلم علامه محمد باقر مجلسی (ره) بیرون آمده - قرار می‌دهد؛ برین بنیاد، پژوهنده مختار نبوده و نیست كه در این متن تصرفی كند؛ و لو در جهت نزديك ساختن به متن عربى فرحة و آنچه از زیر قلم سيّد عبد الكريم بن طاوس (ره) خارج شده است. پس تغيير ضبط اعلام و اسامى و ... مادام كه ممكن است نادرستى آنها از نسخه مورد استفاده يا تلقّى علامه بوده باشد، روا نبوده است؛ هر چند ضبط موجود دستنوشتها با منابع اصیل تر تاريخى ناسازگار افتد.

ص: ۴۲

فرحة الغرى يکى از منابع و مصادر بحار الأنوار بشمارست «۶۱»؛ و معظم مطالب آن در بحار هم هست؛ ولى باز تصحيح ترجمه موجود بر اساس ضبط بحار و اعتماد بى قيد و شرط بر آن، پذيرفتنى نيست؛ زيرا ما نمى دانيم كه آيا نسخه فرحة الغرى‌اى كه در تدوين بحار به كار رفته، همان نسخه مبنای اين ترجمه بوده است يا نه؟ و ... «۶۲»

در اینجا سیاهه برخى کوتاه‌نوشت‌های به‌کار رفته در یادداشت‌های پژوهنده را عرضه می‌داریم:

ن: فرحة الغری طبع نجف ق : فرحة الغری طبع قم (تحقیق السید تحسین آل شیبب الموسوی) مرعشی: دستنوشته ترجمه فرحة الغری محفوظ در کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی نجفی (ره) اعظم: دستنوشته ترجمه فرحة الغری محفوظ در کتابخانه مسجد اعظم.

س: سوره.

ی: آیه.

حکایت همچنان باقی ...

گاه یک سخن کوتاه چنان اثر ژرفی بر روح آدمی می گذارد که نوشتارهای بلند از مانند آن ناتوان اند. جمله طعن آلود احمد بن حسن میمندی که به بو سهل زوزنی گفت:

«در همه کارها ناتمامی» «۶۳»، از این سخنان کوتاه ولی کوبنده است که مرا همواره به یاد نقصان و کاستی بزرگ خویش می اندازد؛ این که همه کارهای خویش را، اعم از مخطوط و مطبوع، «ناقص» و «گزارشی از نیمه راه» می بینم و در هر یک کاستیهائی می یابم که کاهلی یا رنجوری مرا از زدایش آنها بازداشته است. پژوهش حاضر هم، یکی از این شمارست.

این سخنان را از سر «فروتن نمائی» های مصنوع و مرسوم نمی گویم، بلکه از بن دندان و میان جان و به صدق دل بیان می کنم؛ و همان قدر که از آن نقصان ملولم، بدین صداقت شادمانم.

(۶۱) آشنائی با بحار الأنوار، ص ۲۴۵.

(۶۲) باید خاطر نشان کنم که عباراتی چند از توضیحات مرحوم مجلسی، روی هم رفته، به اندازه یک نیم صفحه از متن، بضرورت، و برغم آیین مدیهای مرسوم تصحیح انتقادی و اصل امانت، کنار گذاشته شد.

(۶۳) برای تفصیل ماجرا، نگر: گزیده تاریخ بیهقی، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، ص ۷۵ و ۷۶.

ص: ۴۳

آرزو داشتم در تنقیح تصحیح و ضبط نص کوشش بیشتری به خرج دهم، تعلیقات را یک دست و هماهنگ و پرمایه بنویسم، و در مقدمه گفتنیهای فراوانی را بازگویم، و این همه محتاج این بود که در ازدحام اشتغالات، از این کار دست بدارم و برای

تکمیل و تتمیم پژوهش حاضر به انتظار آسوده‌دمی دیریاب بنشینم اما هم اکنون می‌بینم دیری نخواهد گذشت که همین مجموع پریشان نیز در انبوه اوراق آشفته و نوشته های شوریده‌ام متفرق شود؛ چنان که پاره ای یادداشتهای فراهم آمده برای این کار مدّتی است مفقود گردیده! در جایی که از یکسو امر بین ضیاع و بقاء صورت موجود دائرسست، و از دیگر سو برخی از شیفتگان تراث دینی و بویژه نگارشهای علّامه مجلسی (ره) نشر این پژوهش را به همین صورت نیز مغتنم شمردند، جانب بقاء را فرومی‌گذارم و نیت تتمیم و تکمیل آن را در چاپهای آینده - اگر صورت بندد - به دل می‌گیرم.

راست گفته‌اند که «الإنّکان لا نهایة له و الأغلاط تصحّح مع الزّمن». پس اگر این پژوهش مددی اندک به شناخت و احیاء تراث اسلامی رسانده باشد و تراث پژوهی شیعی را - هر چند به اندازه یک گام کوتاه - به پیش رانده باشد، سعی من و دل باطل نبوده است؛ تا چه رسد به آن که خدمتی به آستان مقدّس سرور یگانه پرستان، امیر باورداران و پیشوای پرهیزگاران، امام علی بن ابی طالب - علیهما الصّلاة و السّلام - به شمار آید؛ در آن صورت، سر فخر بر آسمان خواهم سود! و الله من وراء القصد بنده خدا: جویا جهانبخش سیزدهم رجب ۱۴۲۱ ه. ق سالروز ولادت امیر المؤمنین علیه السّلام اصفهان - شهرک خانه اصفهان

ص: ۴۵

پی‌نوشت‌های پیشگفتار

(۱) حدیث شریف نبوی است. نگر: فضائل الخمسة، ج ۲، ص ۱۳۱.

(۲) در این باره، نمونه را، نگر: منهاج الکرامه، تحقیق: عبد الرّحیم مبارک، صص ۱۱۳ - ۱۷۵.

آن اندازه شیعه و سنی در این باره قلم زده‌اند که تنها برشمردن نام مآخذ این بحث در عهده مجلّات متعدّدی خواهد بود.

(۳) نگر: کلام جاودانه، محمّد رضا حکیمی، بخش یکم.

(۴) نگر: الذّریعة، ج ۱۶، ص ۱۶۰ (۵) نگر: همان، همان ج، ص ۱۵۹.

از عبارات ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و دیلمی در إرشاد القلوب و جما ل الدّین أحمد بن عنبه در عمدة الطالب پیداست که بحث محلّ تربت مقدّس امیر مؤمنان - علیه الصّلاة و السّلام - در آن روزگاران بحثی زنده بوده است که اینان در

باب رفع شبهه ها به تفصیل پرداخته اند (نگر: الغارات، ج ۲، صص ۸۸۱-۸۸۴) ۶ در نگارش این نقد حال، از این مآخ ذ بهره‌ور بوده‌ام:

فرحة الغری، منشورات الرّضی، قم، بی تا، صص ۳-۷؛ و: فرحة الغری، تحقیق: السّید تحسین آل شیبب الموسوی، مرکز الغدیر للدراسات الإسلامیة، ج ۱: ۱۴۱۹ هـ- ۱۹۹۸ م، صص ۱۹-۲۵؛ و: کتابخانه ابن طاوس، صص ۱۹-۳۹؛ و: دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، مقاله «ابن طاوس»؛ و: الذّریعة، ج ۱۴، صص ۲۳۳ و ۲۳۴.

(۷) نگر: الذّریعة، ج ۱۶، ص ۱۵۹.

(۸) الوافی بالوفیات، ج ۱۹، باعتناء رضوان السّید، شتوتکارت- بیروت، ۱۴۱۳ هـ. ق. / ۱۹۹۳ م، ص ۱۳؛ با اندکی اصلاح.

ص: ۴۶

(۹) سنج: کتابخانه ابن طاوس، صص ۱۴۰ و ۱۴۱.

(۱۰) نگر: همان، ص ۱۴۱.

(۱۱) نگر: الذّریعة، ج ۳، صص ۲۸۱-۲۸۴.

(۱۲) سنج: همان، ج ۱۴، ص ۱۸۰.

(۱۳) در باره این اثر، نگر: همان، ج ۱۶، ص ۲۷۲.

(۱۴) نگر: همان، ج ۲، ص ۲۲۵؛ و: ج ۷، ص ۱۴.

(۱۵) سنج: همان، ج ۱۸، صص ۸۶ و ۸۷.

(۱۶) نگر: کتابخانه ابن طاوس، ص ۷۶.

(۱۷) نگر: کتابخانه ابن طاوس، صص ۴۱۵ و ۴۱۶؛ و: الذّریعة، ج ۲۰، ص ۳۲۰.

(۱۸) نگر: الذّریعة، ج ۲۰، ص ۳۱۹؛ و: کتابخانه ابن طاوس، ص ۸۱.

۱۹) نگر: فهرست کتب الشَّیْعَة و أصولهم، ص ۱۲۲ و ۱۲۳؛ و: کتابخانه ابن طاوس، ص ۴۱۸؛ و: أضبط المقال، ص ۹۵ و ۱۰۱.

۲۰) نگر: الذَّرِیْعَة، ج ۱۹، ص ۵۷؛ و: ج ۲۱، ص ۶۸ و ۶۹؛ و: ج ۲۲، ص ۴۳۵؛ و: کتابخانه ابن طاوس، ص ۴۱۸ و ۴۱۹.

۲۱) سنج: کتابخانه ابن طاوس، ص ۲۷۵.

۲۲) نگر: همان، ص ۲۷۵ و ۲۷۶.

۲۳) نگر: همان، ص ۴۷۳ و ۴۷۴.

۲۴) یا: ابو عمرو.

۲۵) سنج: الذَّرِیْعَة، ج ۲۵، ص ۲۹۳؛ و: کتابخانه ابن طاوس، ص ۶۰۰ و ۶۰۱.

۲۶) بر سری آنچه در پی‌نوشت پیشین آمد، نگر: کتابخانه ابن طاوس، ص ۵۲ و ۵۳.

۲۷) الغارات، ج ۲، ص ۸۳۷ و ۸۳۸.

۲۸) نگر: اندیشه‌های کلامی علامه حلّی، ص ۵۲، پی‌نوشت.

۲۹) این نکته را پس از تأمل در متن الدلائل البرهانیة شفاهاً به بنده فرمودند.

۳۰) سنج: الغارات، ج ۲، ص ۸۶۷ و ۸۶۸ (متن و پی‌نوشت).

۳۱) بیشترین آگاهی‌های این نقد حال را از این مآخذ برگرفته‌ام:

علامه مجلسی، حسن طارمی، انتشارات طرح نو، چ ۱، صص ۱۱-۲۱ و ۴۹-۵۳ و ۲۵۱ و ۸۵-۸۷ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۲۲؛ و: شناخت‌نامه علامه مجلسی، ج ۱، ص ۹۷؛ و: دو گفتار.

۳۲) نگارنده این سطور، در سخنرانی خود در کنگره بین‌المللی بزرگداشت مجدالدین فیروزآبادی (شیراز- فیروزآباد/ تابستان ۱۳۷۸)، از این گرایش و زمینه‌های پیدائی و ثمرات آن قدری سخن گفت.

(۳۳) امروز با بررسی برخی متون شیعی آن روزگاران مانند کامل بهائی به پاره‌ای لغزش‌ها و سهوهای بارز

ص: ۴۷

بازمی‌خوریم که نموداری از زمینه‌های عامیانه و پرخلط شدن معرفت دینی را نشان می‌دهد.

در حوزه اندیشه واران و دانش آموختگان سنی هم قلت آگاهیهای کسانی چون ملا عبد الرحمن جامی و نثاری بخارائی، صاحب مذکر احباب، از برخی لوازم شناخت تاریخی و دینی، آن سستی و ضعف، شاید حتی بیشتر، به چشم می‌آید.

نگارنده گمان می‌کند غرق شدن جامعه در فرهنگ فارسی و کم رونق شدن پیوند با متون اصلی که علی‌الأغلب به زبان تازی بودند، در فراهم آوردن زمینه دور شدن از اصالت‌های شناختی، تأثیر فراوان داشته است.

در جایی که در روزگار رفیع الدین همدانی، در سده هفتم، کتابی چون سیره ابن هشام در اقلیم پارس عزیز الوجود بوده باشد (چنان که خود او تصریح می‌کند)، شگفت نیست در سده‌های هشتم تا دهم آگاهیهای خامه واران شیعی و سنی ایرانی از تاریخ و فرهنگ اسلام به زلّات عدیده آلوده باشد.

(۳۴) در باره این «نسخه‌های مهاجر»، نگر: مقالات تاریخی، رسول جعفریان.

(۳۵) نگر: شناخت‌نامه علّامه مجلسی، ج ۱، ص ۹۸.

(۳۶) نگر: علّامه مجلسی، حسن طارمی، انتشارات طرح نو، چ ۱، ص ۶۹.

(۳۷) سنج: شناخت‌نامه علّامه مجلسی، ج ۲، ص ۱۷.

(۳۸) همان، همان ج، ص ۲۸۶.

(۳۹) علّامه مجلسی، حسن طارمی، انتشارات طرح نو، چ ۱، ص ۸۹.

(۴۰) همان، ص ۹۰.

(۴۱) همان، ص ۸۹؛ با قدری تصرف.

(۴۲) همان، همان ص.

(۴۳) پسندیده است یادی کنیم از علامه شیخ آقا بزرگ طهرانی - طاب ثراه - که به نوشته فرزندشان (در: طبقات أعلام الشيعة، ج ۱: قرن رابع، مقدمه) برای استفاده عامه مسلمانان، عربی نویسی را ترجیح می دادند.

(۴۴) سنج: شناختنامه علامه مجلسی، ج ۲، صص ۱۹ - ۲۱.

(۴۵) علامه مجلسی، حسن طارمی، انتشارات طرح نو، چ ۱، ص ۹۲.

(۴۶) سنج: همان، همان ص، پی نوشت.

(۴۷) سنج: شناختنامه علامه مجلسی، ج ۲، ص ۳۱.

(۴۸) علامه مجلسی، حسن طارمی، انتشارات طرح نو، چ ۱، ص ۹۵.

(۴۹) در باره این قول، نگر: همان، همان ص.

(۵۰) سنج: شناختنامه علامه مجلسی، ج ۲، صص ۲۱ - ۳۳.

(۵۱) علامه مجلسی، حسن طارمی، انتشارات طرح نو، چ ۱، ص ۱۳۵.

(۵۲) نگر: همان، ص ۱۳۸ و ۱۳۹.

ص: ۴۸

(۵۳) نگر: مقاله نگارنده در روزنامه انتخاب (هفته یکم رمضان ۱۳۷۸ ه. ش.) به نام «دو نگرش در باره نیایش».

(۵۴) چنین تقسیم کتابشناسانه‌ای، بیش و کم، در فهرستهای خود نوشت مرحوم فیض کاشانی دیده می شود. نگر:

آینه پژوهش، ش ۶۰، ص ۹۵.

(۵۵) علامه مجلسی، حسن طارمی، انتشارات طرح نو، چ ۱، ص ۳۶.

(۵۶) نگر: همان، ص ۳۷، پی‌نوشت.

(۵۷) نگر: شناخت‌نامه علامه مجلسی، ج ۲، ص ۳۱.

(۵۸) نگر: علامه مجلسی، حسن طارمی، ص ۱۳۲.

(۵۹) نگر: الغارات، ج ۲، ص ۸۶۷ و ۸۶۸ (متن و پی‌نوشت).

(۶۰) نگر: فهرست نسخه‌های خطی ... مرعشی، ج ۱، صص ۲۰۵-۲۱۸.

(۶۱) آشنائی با بحار الأنوار، ص ۲۴۵.

(۶۲) باید خاطر نشان کنم که عباراتی چند از توضیحات مرحوم مجلسی، روی هم رفته، به اندازه یک نیم صفحه از متن، بضرورت، و برغم آیین‌مندیهای مرسوم تصحیح انتقادی و اصل امانت، کنار گذاشته شد.

(۶۳) برای تفصیل ماجرا، نگر: گزیده تاریخ بیهقی، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، ص ۷۵ و ۷۶.

ص: ۴۹

ترجمه رساله فرحة الغری

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله منزل النجف في الشرف أعلى الدرجات و جاعل مشرقه بعد رسوله المصطفى أكرم البريات - صلوات الله عليهما و على ذريتهما ما استقرت الأرضون و دارت السموات.

و بعد، خادم خدمه اخبار ائمه اطهار، محمد باقر بن محمد تقی - حشرهما الله مع موالیهما الأخیار - معروض رای انور برادران ایمانی می‌گرداند که چون طاوس خوش خرام بوستان نجابت و شرافت، و عندلیب خوش الحان گلستان براعت و بلاغت، مقرب ملک قدّوس، سید عبد الکریم بن طاوس - حشره الله مع آبائه الطاهرين - که از افخم سادات کرام و اعظم علمای اعلام امامیه است، کتابی در تعیین مضجع شریف و مدفن منیف سلطان سریر ارتضا، پادشاه اقلیم اجتبا، صدرنشین ایوان خلافت، شهباز میدان شجاعت، فرمان‌فرمای عوالم غیب و شهود، علّت غائی ایجاد هر موجود، مخاطب به خطاب مستطاب **أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ، مقصود کریم أَفَمَنْ أَتَّبَعَ رِضْوَانُ اللَّهِ، نوازش یافته تکریم کریم إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ، نواخته منصب والای وَ إِنِّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ، رفیع قدری که سپهرش کمینه غلامی است هر صبح و شام از گرده مهر و ماه**

جیره‌خوار، و ملک جهان در نظر همت والایش خرده عطائست بسی کم قدر و بی اعتبار، مالک و رضوانش دو خادم فرمان بردار، جبرئیل و میکائیل به منصب رکاب داریش در افتخار، جبین آدم افروخته نور انورش بود که مسجود ملائکه هفت آسمان شد، و شفاعت اسم اقدسش بود که نوح را در غرقاب اضطراب کشتیان شد، کشتی نوح تا التجا به دولت سرایش نیاورد بر جودیش قرار ندادند، و ابراهیم خلیل تا پناه به نام جلیش نبرد خطاب **یا نَارُ کُونِی** به آتش نفرستادند، اگر یعقوبست به بوی پیراهن محبت او بیناست، و اگر یوسف است به شفاعت او از حبس رهایی یافته متمکن بر سریر **کَذَٰلِكَ مَكَّنَّا** ست، موسی کلیم که خطیب طور مناجات است به منصب عصاداریش ممتاز، و روح الله با همه تعظیم به سپهسالاری عسکر فرزند سعادت‌مندش سرافراز، سلیمان به دعای **رَبِّ هَبْ لِی** با صد زاری منصب مهرداریش از خدا خواسته، هر پیغمبری بهر روشناسی آن درگاه چهره به نور تولایش بر آراسته، زهی باریافته سراقق لو کشف که بی حجاب و نقاب در مقام

لم اکن لاعبد رباً لم اره

مشغول عرض نیاز است، و حبذا باب مدینه علم که بی واسطه ملک و کتاب درهای وحی بر خاطر حقیقت بینش باز است، به ته جرعه جام محبتش انبیا در شورند، و به ریزه خاک انعامش عالمیان معمورند؛ مسبحان ملاً اعلی، تسبیح ازو آموخته اند، و قدسیان ملکوت سما، آیین عبادت ازو اندوخته اند؛ عندلیب فصاحت، واله گلرخان گلشن ضمیر الهام پذیرش، و طایر سماحت پیوسته بر شاخسار کف عظیم النظیرش، ابر نیسانی بوصف سخایش رطب اللسان گردیده که پیوسته گهربار است، و قلزم به امید عطایش کف خویش گسترده در مقام عرض احتیاج و اضطرار است؛ شهنشاهی که چون قدم در میدان شجاعت نهادی جانهای مشرکان وداع گفتی و سرها فراق بدنهای جستی، و چون صدا به تکبیر حرب برکشیدی مرغ جانها از آشیان بدنهای رمیدی؛ از جویبار آبدار ذو الفقار دوست و دشمن را نصیب : دوستان را رو تازه کردن، دشمنان را دست از لوث جان شستن، نفع میغش را بر زمین و آسمان منت : پشت زمین را از بار رخسار سبک کردن، گوش فلک را از ناخوش آواز مشرکان رهانیدن، معراج قریش در رفعت بسی از عرش بالاتر- اعنی دوش رسول- مهد استراحتش در عزت رهی

از کرسی بلندپایه تر- یعنی کنار بتول-؛ کسی که منصب سلیمانیش یافته ملک سلیمان را کجا در نظر می آورد، و کسی که به غلامی قنبرش سرافراز گردیده کیکاووس را از غلامان خود می شمارد؛ آن پرورش یافته کنار حجر اسماعیل، شفابخش زمزم

و شرف افزای مقام خلیل، مرهم نه جراحتها ی سینه رسول، غمگسار خاطر حزین بتول، ضعیفان امت را پشت و پناه، گناهکاران امت را امیدگاه، شرف اعظم و اشراف، غصن دوحه طیبه عبد مناف، اعنی امیر المؤمنین و امام المتّقین و یعسوب الموحّدین، اسد الله الغالب علیّ بن ابی طالب - صلوات الله علیه و علیّ اخیه و زوجه و اولاده الطّاهرین -، تألیف نموده، و به فرحه الغری موسوم گردانیده و بر اختلافی که در آن عصر در میان سنّیان و مخالفان درین باب بوده و بعضی می گفته اند که آن جناب را در خانه خود مدفون ساخته اند و بعضی در مسجد کوفه و بعضی در قصر الاماره کوفه و بعضی در رحب ه کوفه و بعضی از جهّال شیعه و سنّی می گفته اند که در بغداد کهنه مدفون گردیده، پس سیّد جلیل مزبور کتاب مذکور را برای رفع این اختلاف تألیف نموده و اخبار متواتره از طرق خاصّه و عامّه و شواهد عقلیه و نقلیه بی شمار که دلالت دارند بر آن که آن وصی و خلیفه سیّد انام و برگزیده ملک علّام، در نجف اشرف در همین موضع مقدّس که مزار کافه انام و مطاف خاص و عام است مدفون گردیده، در آن کتاب ایراد نموده و چون کتاب مزبور مشتمل بود بر فواید جلیله و زیارات شریفه و ادعیه معتبره و معجزات غریبه که در اکثر کتب متداوله مذکور نیست، بعضی از دوستان ایمانی و برادران روحانی از فقیر استدعا نمودند که آن را به لغت فارسی ترجمه نمایم تا نفعش عام و فوایدش تمام باشد. لهذا از جهت رعایت حقوق ایمانی، اجابت ایشان را لازم دانسته به عبارات قریبه به افهام ترجمه نمودم - و من الله الاستعانة فی جمیع الأمور.

ابتدای ترجمه، کلام این است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۱) حمد و سپاس خداوندی را سزااست که حق را در نظر جهانیان هویدا و ظاهر

ص: ۵۲

گردانیده و کسوت خفا و ظلمت بر باطل بی حاصل پوشانیده؛ صواب و راستی را به استقامت موصوف گردانیده به عالمیان عطا فرمود، و بنای حق را در هر باب مشیّد و محکم ساخته به ارباب قابلیت و استعداد کرامت نمود. حمد می کنم خداوند خویش را با نهایت جهد و اهتمام و معترفم که حمدی که شایسته جناب اوست، از قدرت این ناتوان برتر است و چه باشد ثنای من در جنب نعمتهای نامتناهی او که از حیظه عدد احصا بدر است؛ و درود بر پیغمبر برگزیده او محمد مصطفی (ص) و بر آلش که پیروی مناهج هدایت او در هر باب نموده اند.

اما بعد، شخصی که رعایت حقّ او بر ذمه من لازم بود از بزرگان صاحبان مجد و حسب و اعیان اهالی فضل و نسب از من طلب کرد رساله ای که مشتمل باشد بر اخباری که دلالت کند بر مرقد منور و موضع قبر مطهر حضرت امام المتّقین و سیّد الوصیّین امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب (ع)، بر وجهی که استیفا کنم جمیع آنچه متعلّق است به این باب و مربوط است به این امر، پس نوشتم آنچه سعی و طاقت من به آن می رسید به نحوی که موافق آمد با وعده ای که در استقضای این مطلب نموده بودم و بیرون آوردم این اخبار را از کتابهای مندرس شده ای که از اصحاب ما به ما رسیده بود و نوشتم این را با نهایت تنگی وقت و تشویش خاطر، با اینکه آنچه وارد شده است در این امر متفرّق است در کتب و در یک باب مجتمع نیست و محلّ معلومی ندارد که به آسانی به آن رجوع توان نمود، و لیکن من نهایت سعی مبذول ساختم و تقصیر بر خویش روا نداشتم، تا آنکه موافق شد با آنچه از من طلبیده بودند؛ و از خداوند عالمیان سؤال می کنم لطفی و عنایتی که مرا نگاه دارد از لغزش در سلوک طریق صواب و قطع کند ماده خطا و غلط را در هر باب؛ و مرتّب ساختم آن را بر دو مقدمه و پانزده باب:

مقدمه اولی در بیان دلیلی که به حسب نظر و تأمل عقل دلالت کند بر آنکه قبر آن حضرت (ع) در غری واقع است؛ و مقدمه ثانیه در بیان سببی که موجب اخفای ضریح مقدّس آن حضرت شد و چرا علانیه دفن نکردند که ابتداء بر عالمیان ظاهر باشد.

و اما ابواب:

ترجمه فرحة الغری ۵۳ ترجمه رساله فرحة الغری

ص: ۵۳

(۱) پس باب اوّل در ذکر اخباری که از سیّد کونین، رسول خدا (ص)، در این باب وارد شده است.

باب دویم در بیان اخباری که از حضرت امیر المؤمنین (ع) در این باب منقول شده.

باب سیّم در بیان اخباری که درین باب از سیّدی شباب اهل الجنّة، حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السّلام، وارد شده.

باب چهارم در ذکر اخباری که از حضرت سیّد السّاجدین و زین العابدین، علیّ بن الحسین (ع)، درین باب مأثور گردیده.

باب پنجم در بیان اخباری که از حضرت امام محمّد باقر (ع) درین باب وارد شده.

باب ششم در بیان اخباری که از حضرت امام جعفر صادق (ع) درین باب وارد شده.

باب هفتم در بیان اخباری که از حضرت امام موسی کاظم (ع) درین باب وارد شده.

باب هشتم در ذکر اخیلوی که از حضرت علی بن موسی الرضا (ع) درین باب وارد شده.

باب نهم در نقل اخباری که از حضرت امام محمد تقی (ع) درین امر رسیده.

باب دهم در ذکر اخباری که از حضرت امام علی تقی (ع) در این امر رسیده.

باب یازدهم در نقل اخباری که از حضرت امام حسن عسکری (ع) درین باب وارد شده.

باب دوازدهم در نقل اخباری که از زید بن علی بن الحسین شهید در این باب منقولست.

باب سیزدهم در بیان اخباری که از منصور دوانیقی و هارون الرشید - علیهما اللعنة - در این باب منقولست و ذکر جمعی از خلفای بنی عباس که بعد از ایشان زیارت آن حضرت در این مکان شریف کرده‌اند موافق آنچه از اخبار به ما رسیده.

باب چهاردهم در ذکر اخباری که از جمعی از بنی هاشم و غیر ایشان از علما و فضلا در این باب به ما رسیده.

باب پانزدهم در نقل امری چند از کرامات و معجزات که در نزد ضریح مقدس آن

ص: ۵۴

حضرت به ظهور آمده که هر یک برهانی است بر رد آن جمعی که منکر کرامات ایشان‌اند.

مقدمه اولی در بیان دلیلی که به حسب نظر و تفکر عقل دلالت می‌کند بر آن که قبر آن حضرت در غری واقع است

(۱) و غری همین موضعی است که اکنون مآب و مرجع عالمیان است و آن حضرت را در آنجا زیارت می‌کنند و این موضع را غرئین می‌گویند بنا بر آن که در حوالی آن دو گنبد بوده که بر سر قبر مالک و عقیل - که ندیمان جذیمه بن الابرش بودند - ساخته بودند و بنا بر آن آن را غرئین نام کردند که غری آلوده کردن است و نعمان بن منذر که یکی از ملوک عرب بود چون کسی را می‌کشت می‌فرمود تا آن دو قبر را به خون آلوده می‌کردند و گاه غری نیز می‌گویند.

دلالت می‌کند بر آن که موضع قبر آن حضرت همین مکان معروف است، اتفاق گروهی که منسوبند به ولایت و محبت اهل بیت رسالت، یعنی فرقه محقه شیعه - رضوان الله علیهم -، که از آباء و اجداد و استادان خود ضبط کرده‌اند و هر خلف‌الی

سلف روایت کرده اند، و محال است اتفاق این جماعت بر کذب و خطا؛ و همین است تواتری که نزد جمهور ارباب عقل موجب علم و جزم است و این امر نزد ایشان ثابت شده است به دلالت و راهنمایی ائمه طاهرين عليهم السلام که محلّ اعتماد و راهنمایی ما گروه شیعه اند در جمیع احکام شرعیّه و امور دینیّه، و هیچ فرقی نیست میان این امر و امری از امور شرعیّه که به تواتر از ایشان به ما برسد و ما تلقّی به قبول کنیم. پس چنانچه اگر در مسأله ای از مسایل شرعیّه این گروه اتفاق کنند بر نقل و فتوی ما را متابعت لازم است همچنین در این امر ما را قبول لازم است.

و اگر مخالف ما در این امر، معجزات نبی را به تواتر ثابت می داند، همین بعینه جواب اوست در انکار این مسأله و این امر موافق آن امر است چنانچه دو تای نعل بر یک دیگر

ص: ۵۵

موافقاند و پرهای تیر مساوی یک دیگرند. «۱»

(۱) و اگر مخالف ما گوید که اگر این امر متواتر بود- چنانچه شما می گوئید-، می بایست که ما را نیز علم به هم رسد و حال آنکه ما علم نداریم به آنچه شما می گوئید، جواب گوئیم که خلافتی نیست میان ما و شما که آن حضرت (ع) مخفی مدفون شده اند، و هر گاه چنین باشد اهل بیت آن حضرت بر آن حضرت داناتر خواهند بود از غیر ایشان، و تواتری که به ما رسیده است از اهل بیت رسیده است و ایشان ما را دلالت کرده اند بر این امر و به سر انگشت بیان اشاره به سوی آن نموده اند.

و اگر چنان باشد که مخالفان ما می گویند که درین موضع معهود آن حضرت مدفون نیست، ملامت به سوی ایشان راه می یابد از جهت دیگر؛ زیرا که اگر ایشان را اعتقاد اینست که در قصر الاماره کوفه مدفونست یا در ساحت مسجد کوفه یا در بقیع یا در کرخ- که محلّه ای از محلات بغداد کهنه است-، هر آینه بر ایشان لازم خواهد بود که آن حضرت را زیارت کنند در جمیع این اماکن یا در یکی از اینها؛ بلکه چون معلوم است که جمیع این اقوال از یک شخص نیست بایست که هر طایفه یکی ازین امکان را که مدفن آن حضرت دانند، آن حضرت را در آنجا زیارت کنند همچنان که معروف کرخی و جنید و سری سقطی و ابو بکر شبلی و غیر ایشان را زیارت می کنند و حال آنکه نمی کنند، بلی، اگر ایشان از جماعتی می بودند که زیارت موتی را خوب نمی دانستند یا اعتقاد به فضل حضرت امیر المؤمنین (ع) و علو مرتبه آن حضرت نمی داشتند، این الزام بر ایشان نمی توانست کرد؛ و آنچه شما می گوئید چون متواتر باشد و حال آنکه کتابها مملو است از خلاف قول شما چنانچه قبل از این ذکر کردیم؛ و اگر فرض کنیم که از شخصی به تواتر خلاف قول ما به شما رسیده باشد ما قبول نخواهیم کرد؛ زیرا که تواتر در این باب افاده علم به صدور این کلام از آن شخص می کند و چون مناقض قولی است که از ائمه عليهم السلام به ما رسیده است مردود است.

و باز می‌گوئیم که هر میّتی اهل و خویشان او، در غالب اوقات اعلم می‌باشند به

(۱). و این مثلی است در میان عرب مشهور که در بیان مساوات دو امر با یک دیگر ایراد می‌نمایند. منه.

ص: ۵۶

احوال آن میّت، (۱) و اولایند به دانستن از دوران و بیگانگان، خصوصاً هر گاه اهل بیت میّت، اهل بیت رسالت (ص) باشند، و ایشان جمعی‌اند که شرف و جلالت ایشان بلندپایه است، و بیت الحرام عزّت و بزرگواری ایشان سر بر اوج رفعت کشیده، و اساس عالی بنای قدر و منزلت ایشان بسی محکم و استوار است و ایشانند قرین کتاب حق - سبحانه و تعالی - که هرگز از ایشان مفارقت نمی‌کند به گفته رسول خدا (ص) که عامّه و خاصّه روایت کرده‌اند که آن حضرت فرموده که

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ

- یعنی من می‌روم و در میان شما می‌گذارم دو چیز عظیم را، کتاب خدا و عترت من، اهل بیت من، و این دو تا از یک دیگر جدا نخواهند شد تا بر من وارد شوند در حوض کوثر - و این حدیث صریح است در آنکه حق هرگز از ایشان مفارقت نمی‌کند و آنچه خلاف ایشان است باطل است.

و ابو عمرو زاهد در کتاب یوqاقیت از تغلب نقل کرده است در معنی «ثقلین» که چرا کتاب و اهل بیت را «ثقلین» نامیده آن حضرت، زیرا که تمسّک به ایشان نمودن و متابعت ایشان کردن بر مردمان ثقیل است.

و درین شکی نیست که عترت آن حضرت و شیعه آن حضرت متّفق اند در اینکه موضع قبر آن حضرت همین مکان معروف است و هیچ شک درین امر ندارند و اثری چند در این مکان مخصوص مشاهده می‌کنند از کرامات و معجزات و علامات که دلالت بر صدق ایشان می‌کند و این کرامات به منزله حجّتی است بر ردّ قول منکرین که غرض ایشان تعطیل احکام الهیست و وسوسه در نفوس خلائق و از ه مه چیز عجیب تر آنست که اگر کسی بر سر قبر مجهولی بایستد و بگوید : این قبر پدر من است، رجوع به قول او می‌کنند بی‌شک و ریبی، و اهل بیت معصوم آن حضرت - صلوات الله علیهم - می‌فرمایند که این قبر پدر ماست، و از ایشان قبول نمی‌کنند و بیگانگان دوران دشمن را در این باب اعلم می‌دانند؛ و این قولی است در نهایت غرابت؛ و اگر دوران محلّ قبر آن حضرت را ندانند بعید نیست و محلّ ملامت نخواهند بود؛ زیرا که از ایشان مستور کردند و اجانب را بر این امر مطّلع نساختند و علم ایشان احاطه به این امر نکرد؛ و اگر ایشان دعوی علم

کنند راستگو نخواهند بود (۱) و چون جاهل بودند به این امر هر یک از ایشان از روی گمان و تخمین قولی استنباط کردند و چنان که در مسایل شرعیّه به گمانهای ضعیف عمل می‌نمایند، درین باب به اندک مرجّحی به خواهش طبع خود ترجیح دادند، هر چند علم به حقیقت واقعه نداشتند؛ و بعد از آن جاهل دیگران از او نقل کردند؛ و بعد ازین طبقه جمعی دیگر از جهّال تلقّی به قبول کردند.

پس اهل و خویشان و اعیان خواص و نزدیکان آن حضرت اولایند به معرفت و داناترند؛ و این امریست واضح که هیچ اشکالی در آن نیست و محلّ منازعه نیست.

و ما بعد از این ذکر خواهیم کرد سببی را که موجب اخفاء قبر آن حضرت - صلوات الله علیه - شد و شکی نیست که اخفاء سبب این اختلافات شد و ائمه طاهرین علیهم السلام اگر اشاره به قبر اجنبی بکنند تقلید ایشان لازم است از جهت امامت، چگونه چنین نباشد در جایی که امامت با فرزندی جمع شده باشد که در این مقام از دو جهت قبول قول ایشان لازم است؛ و همین قدر در این مقام کافی است.

و اگر می‌خواستیم استیفاء فنون کلام در این باب بکنیم هر آینه بسیار به طول می‌انجامید و لیکن آنچه اندک باشد و دلالت کند بهتر است از آنچه بسیار باشد و موجب ملالت شود.

مقدمه ثانیه در بیان سببی که موجب اخفای قبر مقدّس آن حضرت (ع) شد ابتداء.

(۲) بتحقیق که ثابت و معلوم است و بر عالمیان ظاهر است امری چند که از برای حضرت امیر المؤمنین (ع) جاری شد از وقایع و جنگهای عظیمی که موجب بغض و عداوت و کینه مردمان شد نسبت به آن حضرت؛ زیرا که همیشه آن حضرت موافق حق عمل می‌نمودند و حق در کام اکثر عالمیان تلخ می‌باشد و سبب این وقایع کشتن عثمان بود در روز غدیر در سال سی و پنجم از هجرت و اوّل این وقایع واقعه جنگ جمل بود که با عایشه شد و دویم جنگ صفین بود که با معاویه ملعون شد و سیّم جنگ نهروان بود که با

(۱) خوارج نهروان - علیهم اللّٰعنه - شد و آن ملاعین بر آن حضرت خروج کردند و محاربه به آن حضرت را عبادت دانستند و کینه آن جناب در سینه های ایشان قرار گرفت و سب آن حضرت می کردند و ناسزا می گفتند و هر که منسوب به آن حضرت بود می کشتند، همچنان که عبد الله بن خطاب بن الارت را که از اصحاب آن حضرت بود با زوجه اش شهید کردند قبل از واقعه نهروان و این اعمال را عبادت می دانستند و مطلب ایشان رضای کسی نبود حتی آنکه عثمان را نیز لعن می کردند به سبب آن اعمال که در شش سال آخر خلافتش کرد که آن اعمال را از او نپسندیدند و این باعث این شد که دشنام به عثمان می دادند و ناسزا به حضرت امیر می گفتند که قایل به حکمین شد؛ و عذر آن حضرت عذر رسول خدا (ص) بود در واقعه بنی قریظه که حضرت رسول (ص) در آن واقعه راضی شد به حکم سعد بن معاذ و ایشان به حکم او از قلعه به زیر آمدند و سعد حکم کرد که مردان ایشان را بکشند و زنان و اطفال ایشان را اسیر کنند و اموال ایشان را به غنیمت بگیرند و حضرت فرمود به سعد که حکمی کردی که خداوند عالمیان در بالای هفت آسمان چنین حکم کرده بود.

پس آن حضرت را شهید کرد شقی ترین اولین و آخرین، عبد الرحمن بن عمرو بن یحیی بن عمرو بن ملجم بن قیس بن مکسوح بن مقفر بن کلدۀ بن حمیر، و این قصه مشهور است، و چون آوردند آن ملعون را که بکشند، ثقفی نقل کرده است در کتاب مقتل امیر المؤمنین (ع) و من نقل کردم این حکایت را از کتاب بسیار کهنه ای که تاریخش سال سیصد و پنجاه و پنج از هجرت بود و درین واقعه خلافت: بعضی می گویند که حضرت امام حسن (ع) خود او را بیک ضربت کشتند و بعضی موافق نقل این کتاب روایت کرده اند که چون آن ملعون را حاضر کردند. عبد الله پسر جعفر طیار گفت که بگذارید که من قدری دل خود را از او آسایش دهم و کینه خود را از او بخواهم. پس آن ملعون را به عبد الله دادند. فرمود که میخ آهنی را به آتش تافتند و به چشمهای آن ملعون کشید. پس آن ملعون گفت: بزرگوار و با برکت و نعمتهای غیر متناهی است خداوندی که آدمی را از پاره خون خلق کرده است. ای پسر برادر! روا باشد که مرا سرمه می کشی به میل آهنی

ص: ۵۹

گرم. (۱) پس فرمود که دست و پایش را بریدند و آن ملعون هیچ حرف نگفت. پس فرمود که زبانش را ببرند. آن بدبخت آغاز جزع و استغاثه کرد. بعضی از مردم به او گفتند که ای دشمن خدا! میل آتش به چشم کشیدند و دست و پایت را بریدند و جزع نکردی و از زبان بریدن جزع کردی؟ آن نابینای ظاهر و باطن به ایشان گفت که ای جاهلان! من از زبان بریدن جزع نمی کنم و لیکن خوشم نمی آید که بقدر فاصله میان دو دفعه دوشیدن شتر که یک لحظه بیش نیست زنده باشم و ذکر خدا نتوانم کرد؛ و چون زبانش را بریدند، فرمود که آن لعین را به آتش سوختند و به سوی عذاب الیم الهی فرستادند.

پس در حال این ملعون و امثال این از دشمنان آن حضرت تفکر کن و ملاحظه کن که با وجود این قسم دشمنان چگونه قبر آن حضرت را مخفی نکنند از خوف اینکه مبدا خلاف آدابی از ایشان نسبت به آن جناب صادر شود.

حتی آن که خبر داد مرا عبد الصمد بن احمد از ابی الفرج بن الجوزی که او گفت که خواندم نوشته ای به خط ابی الوفاء بن عقیل که چون ابن ملجم - علیه اللعنه - را به نزد حضرت امام حسن (ع) آوردند، گفت به آن حضرت که یک کلمه با شما آهسته می خواهم بگویم. آن حضرت (ع) ابا فرمودند و حضرت فرمودند که غرضش آنست که گوش مرا به دندان بگیرد. پس آن ملعون گفت: و الله که اگر می گذاشت گوشش را از سرش جدا می کردم.

پس هر گاه افعال و اقوال او این باشد در چنین حالی که منتظر کشته شدن است و کینه او در این مرتبه باشد که در چنین وقتی ضبط خود نکند، پس چگونه خواهد بود احوال و افعال او در هنگامی که مخلی بالطیع و بی مانع باشد! این بود حال خوارجی که اقتداری نداشتند و به سبب این امور خود را به کشتن می دادند، پس چگونه باشد حال اصحاب معاویه بن ابی سفیان - علیه اللعنه - و بنی امیه و حال آنکه ملک و پادشاهی در آن زمان از ایشان بود و دولت به دست ایشان بود و مهار بختی دولت در کف ایشان بود و منشور علمهای سلطنت بر سر ایشان سایه افکن بود، از اطراف جهان هدایا به سوی ایشان می بردند و به تحفه ها تقرب به ایشان می جستند و

ص: ۶۰

مبالغه کردن در محو آثار تشیع را از اعظم قربات می دانستند؛ (۱) و دلالت می کند بر آنکه معاویه و اصحابش سعی تمام در اخفاء نور آن حضرت می نمودند آنچه نقل کرده است عبد الحمید بن ابی الحدید مدائنی در شرح نهج البلاغه از ابو جعفر اسکافی که معاویه - علیه اللعنه - صد هزار درهم به سمره بن ج ندب داد که حدیثی وضع کند که در شأن علی بن ابی طالب (ع) نازل شده است این آیه **وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ**، و در شأن ابن ملجم - علیه اللعنه - نازل شده است این آیه **وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ**؛ پس سمره قبول نکرد که این حدیث را وضع کند؛ پس دویست هزار درهم فرستاد و او قبول نکرد؛ پس سیصد هزار درهم فرستاد و او قبول نکرد؛ پس چهار صد هزار درهم فرستاد و او قبول کرد.

و ترجمه آیه اوّل به نحوی که مفسران ذکر کرده اند اینست که از مردمان کسی هست که به شگفت می آورد و خوشحال می سازد گفتار او در مصالح زندگانی دنیا و تدبیرات معاش و به گواهی می آورد خدا را بر آن چیزی که در دل اوست - یعنی

می‌گوید که دل و زبان من یکی است و خدا بر این گفتار گواه است - و حال آنکه او ستیزه‌کننده‌تر است در مخاصمه با اهل اسلام و دشمنی کردن با ایشان از سایر مردمان، و چون برگردد از مجلس تو بشتاب در زمین مدینه تا فساد کند در آن و نابود گرداند کشتزار را به سوختن و هلاک گرداند چهارپایان را و خدا نمی‌پسندد فساد و معصیت را.

و اکثر مفسرین نقل کرده‌اند که این آیه در شأن اخفش ثقفی نازل شد که به نزد رسول (ص) آمد و اظهار اسلام کرد و چون برگشت زراعت جمعی را بسوخت و چهارپایان مسلمانان را پی کرد؛ و علی بن ابراهیم نقل کرده است که این در شأن عمر بن الخطاب نازل شد؛ و بعضی گفته‌اند که در شأن معویه - علیه اللّٰعنه - نازل شد.

و ترجمه آیه دوم بر قول مفسران اینست که از مردمان کسی هست که می‌فروشد نفس خود را، یعنی بذل می‌کند در جهاد یا در امر به معروف و نهی از منکر، به جهت خشنودی خدا و خدا مهربان است با بندگان خود که در طلب رضای او جان فدا می‌کنند

ص: ۶۱

و ایشان را به ثوابت عظیم می‌رساند.

و از ابن عباس مرویست که این آیه در شأن عالیشان حضرت امیر المؤمنین (ع) نازل شده و اجماع علمای شیعه است بر آنکه این آیه در شان آن حضرت نازل شده و غزالی در کتاب احیای علوم و ثعلبی در تفسیر خود - و این هر دو از اکابر علمای عامّه‌اند - و غیر ایشان از علمای اهل سنّه نقل کرده‌اند که این آیه در شب غار که حضرت امیر در فراش سیّد مختار خوابید و جان فدای رسول خدا کرد، در شان آن حضرت نازل شد.

مصنّف گوید که دلالت می‌کند بر آنکه قاطبه بنی امیه سعی در محو آثار اهل بیت می‌کردند، آنچه روایت کرده است ثقفی در کتاب مذکور که خبر داد مرا (۱) اسماعیل بن ابان از دی که او گفت که خبر داد مرا عتاب بن کریم تمیمی که او گفت خبر داد مرا حارث بن حضیره که سه‌سالار لشکر حجّاج - علیه اللّٰعنه - گوی کند در رحبه کوفه و مرده پیری را بیرون آورد که موی سر و ریشش سفید بود و به حجّاج نوشت که من حفر کردم و بیرون آوردم مرد پیر موی سر و ریش سفیدی را و او علی بن ابی طالب است. پس حجّاج به او نوشت که دروغ می‌گوئی؛ آن مرد را در همان جا که بیرون آورده‌ای بگذار که حضرت امام حسن (ع) در وقتی که به مدینه می‌رفت پدرش را درآورد و با خود برد؛ و من می‌گویم که این قول حجّاج صحیح نیست زیرا که نبش قبر بعد از دفن جایز نیست؛ پس چگونه حضرت امام حسن (ع) چنین کرده باشند؛ و همین کافی است از برای بطلان این قول؛ و غرض از نقل این خبر این بود که معلوم شود که ایشان چه مقدار تفحص قبر آن حضرت می‌کردند و اگر در

خاطرش ترجیح می یافت که آن شخصی را که بیرون آورده است حضرت امیر المؤمنین است، هر آینه عطیه های عظیم به او می داد؛ و لیکن آنچه او گفته است، اعتباری ندارد.

و همچنین اعتمادی نیست بر قولی که از ابی الیقظان نقل کرده اند که در قصر الاماره کوفه مدفون است؛ و نه آن قولی که در رحبه کوفه مدفون است نزدیک به ابواب کنده؛ و نه بر آنچه فضل بن دکین گفته است که آن حضرت در بقیع مدفون است؛ و نه آن قولی که صاحب قرعة الشراب گفته است که در منی مدفون است؛ و نه بر قول آن شخصی که گفته

ص: ۶۲

است که در مشهد کرخ قریب به نعمانیه مدفونست - (۱) و کرخ نام محله ای از محلات بغداد کهنه بوده است و اهل آن محله همیشه شیعه بوده اند؛ و همچنین اعتمادی نیست بر قول خطیب که از بعضی از عا مه نقل کرده است که قبيله طی قبر آن حضرت را شکافتند به گمان آنکه مالیت که در آن موضع دفن کرده اند؛ زیرا که این اقوال همه بنایشان بر رجم به غیب است؛ و ظن فاسدی چند کرده اند و هیچ یک از روی علم و بصیرت نیست؛ و آنچه تحقیق است در این باب و نقل صحیح است بعد از این خواهد آمد.

چنین می گوید مولای عظیم الشان، یگانه عصر و یکتای دهر خود، نور ناصیه سادات غیاث الدین ابو المظفر عبد الکریم بن احمد بن طاوس، مؤلف این کتاب، - حق تعالی فیروزی او را مستدام بدارد و آرزوهای او را در دو جهان برآورد - که:

آن کسی که زیارتگاه کرخ را بنا کرد بساسیری، آزاد کرده شرف الدوله، ابو الفوارس، پسر عضد الدوله، بود و بنا کرد قنطره بساسیریّه را، و وقف کرد دهی را بر بیمارستان، و سد کرد رخنه خالص را - و خالص اسم نهري بوده است در طرف شرقی بغداد -، و حفر کرد مجرای نهر دجیل را - که شعبه ای بوده است از دجله - و آب را به سوی مرقد امام موسی (ع) برد و مشهور اینست که او آب فرات را به کربلای معلی برد.

و کسی نگوید که حجاج او را از جهت این نکاوید که می دانست که آن حضرت در بقیع مدفون است، زیرا که می گوئیم که اگر چنین بود می بایست در مدینه ظاهر و مشار الیه بلشد، یا ائمه بعد از او می بایست مردم را دلالت کند، و این حرف حجاج بنا بر گمان فاسد خودش بود و شکی نیست که اخفای دفن آن حضرت سبب این اختلاف شد و الحمد لله که اثر اخفا مترتب شد که معاندین ظفر نیافتند.

و حال حجاج و آنچه با شیعه علی بن ابی طالب (ع) می‌کود، از کشتن و سایر تعذیبات و تفحص ایشان نمودن، ظاهرتر است از آنکه دلیل بر آن باید گفت.

دیدم حکایتی مناسب این مقام که پدرم نقل کرده است در کتاب خود - که مسمی است به نور الاقاحی النجدیه - از هشام کلبی از پدرش که گفت : من قبیله بنی اود را دیدم که فرزندان و زن آن خود را سب و دشنام علی بن ابی طالب (ع) تعلیم می‌کردند و در میان

ص: ۶۳

ایشان مردی بود از قبیله عبد الله بن ادریس بن هانی . (۱) آن مرد روزی بر حجاج - علیه اللعنه - داخل شد و با حجاج سخن گفت. حجاج با او در جواب درشت سخن گفت. آن مرد گفت به حجاج که ای امیر! چنین با من سخن مگوی که هیچ یک از قریش و ثقیف را منقبت و فضیلتی نیست که به آن افتخار کنند مگر آنکه ما را مثل آن منقبت هست . حجاج گفت که بگو مناقب شما چیست؟ آن ملعون گفت که هرگز عثمان را در مجالس ما به بدی یاد نکرده اند. حجاج گفت که این منقبت عظیمی است. باز آن ملعون گفت که هرگز کسی از ما بر شما خروج نکرده است. حجاج گفت که این منقبت بزرگی است. آن ملعون گفت که هیچ یک از ما با ابو تراب در هیچ جنگ حاضر نشده‌اند مگر یک شخص که او حاضر شد و ما او را از چشم خود انداختیم و نام او در میان ما پست شد و او را نزد ما هیچ قدر و قیمتی نیست. حجاج - علیه اللعنه - گفت که این منقبت عظیمی است. آن ملعون گفت که هیچ یک از ما اراده خواستگاری زنی نکرد مگر آنکه از او پرسید که آیا تو علی را دوست می‌داری و او را به نیکی یاد می‌کنی؟ اگر گفت: بلی، او را نخواست و از او دوری کرد.

حجاج - علیه اللعنه - گفت که این شرف و فضیلت عظیمی است . باز آن بدبخت گفت که هیچ پسری در میان ما متولد نشده است که او را علی و حسن و حسین نام کنیم و هیچ دختری متولد نشد که فاطمه اش نام کنیم. حجاج - علیه اللعنه - گفت که این شرف عظیمی است. پس آن زندیق گفت که در هنگامی که حضرت امام حسین (ع) متوجه عراق شد، زنی از قبیله ما نذر کرد که اگر آن حضرت کشته شود، ده شتر قربانی کند و چون آن حضرت شهید شد وفا به نذر خود کرد . حجاج - علیه اللعنه - گفت که این منقبتی است عظیم . پس آن ملعون گفت که شخصی از قبیله ما را به سوی بیزاری از علی و لعن او خواندند آن شخص گفت که من حسن و حسین را نیز اضافه می کنیم. حجاج - علیه اللعنه - گفت که این نیز منقبت شریفی است، و الله! پس آن ملعون گفت که عبد الملک مروان به ما گفت که شما پیراهن تن مائید و ناصر و یاور مائید. حجاج گفت

که این بزرگی عظیمی است. پس آن ملعون گفت که حسن و ملاحی نیست مگر در قبیله بنی اود که قبیله ماست. پس حجّاج ملعون بخندید.

ص: ۶۴

(۱) هشام بن الکلبی گوید که پدرم گفت، که از آن روز که آن ملعون این سخن را گفت خداوند عالمیان حسن و ملاحی را از ایشان سلب کرد.

مصنّف گوید که معاویة بن ابی سفیان - علیه اللّٰعنة - علیّ بن ابی طالب (ع) را سب می کرد و تفحص اصحاب آن حضرت می کرد مثل میثم تمّار را و عمرو بن الحمق را و جویریة بن مسهر را و رشید هجری را که ایشان از خواصّ آن حضرت بودند و در قنوت نماز سبّ آن حضرت می کرد.

خبر داد مرا عادل ثقه، محمد بن محمد بن علیّ بن ذباب واعظ، به اسناد خود از نصر بن مزاحم که او نقل کرده است در کتابی که در کیفیت جنگ صفین نوشته که معاویه - علیه اللّٰعنة - در قنوت نماز، لعن حضرت امیر المؤمنین و عبد الله بن عباس و قیس بن سعد و حضرت امام حسن و امام حسین می کرد و هیچ کس انکار این نکرد زیرا که مؤمنان می ترسیدند و منافقان را خوش می آمد.

و خالد بن عبد الله بن یزید - علیه اللّٰعنة - بر منبر امر می کرد مردمان را به لعن علیّ بن ابی طالب و می گفت که او لصّ پسر لصّ است، یعنی دزد پسر دزد است، و لص را به ضمّ لام می خواند و به حسب لغت، بکسر لام می باید. اعرابی برخاست و گفت: نمی دانم از کدام یک تعجب کنم: از لعن کردن تو علی را یا از ربط تو به عربیت؟! کراچکی در کتاب تعجب آورده است که مسجدی هست در مصر آن را مسجد ذکر می نامند؛ در موضعی واقع است که آن موضع را سوق وردان می گویند؛ و از این جهت مسجد ذکرش می گویند که خطیبی از ایشان در روز جمعه فراموش کرد که بر منبر لعن علی بن ابی طالب (ع) بکند و چون به این موضع مسجد رسید به خاطرش آمد؛ در همین موضع ایستاد و سبّ علی کرد بقضای آنچه فراموش کرده بود . پس در این موضع عمارت کردند و به این اسم مسمّی گردانیدند؛ و گفته است که من بعضی از سالها بر این موضع گذشتم، دیدم که چراغ بسیاری در آن مسجد افروخته اند و بخور بسیاری سوخته اند و گفتند که از خاک این موضع برمی دارند و از آن طلب شفا می کنند. بعد از آن عمارتش را تجدید کردند و تعظیمش را زیاده کردند و تا حال روز جمعه را یوم السّبتّه

ص: ۶۵

می‌گویند، یعنی روز لعن حضرت امیر المؤمنین.

(۱) پس این قسم امور باعث این شد که حضرت امیر المؤمنین (ع) امر کردند که آن حضرت را مخفی دفن کنند و کسی را مطلع نسازند از خوف بنی امیه - لعنهم الله - و اعوان ایشان و از بیم خوارج - قاتلهم الله - و امثال ایشان که مبدا این ملاعین اراده نبش قبر آن حضرت کنند و بنی هاشم معارض شوند و در میان مقاتله و مجادله به طول انجامد و موجب فتنه های عظیم شود و آن حضرت در حال حیات آن مقدار سعی در اطفاء نایره فتنه می نمودند، چگونه وصیت فرمایند به ترک امری که ماده نزاع باشد بعد از وفات آن جناب.

و در اخفاء قبر آن حضرت فواید بسیار دیگر هست که بتفصیل معلوم ما نیست.

و بتحقیق که دانسته ای قصه دفن حضرت امام حسن (ع) را در بقیع که آن حضرت وصیت فرمودند که اگر منازعه کنند در دفن من نزد جدّ بزرگوار خود، مرا در بقیع دفن کنی تا مورث فتنه نشود و چون اهل بیت آن حضرت دانستند که در علانیه دفن کردن آن حضرت مفسده نیست و نخواهد بود، به غیر از زیادتی تعظیم و تبجیل آن حضرت چیزی مترتب نخواهد شد، علانیه دفن کردند.

و چون در قبر حضرت امیر (ع) مصلحت اختفا زایل شد و مفسده برطرف شد، اظهار کردند و شیعیان را دلالت کردند به دلیل آنکه از آن روز تا حال، یوما فیوما، تعظیم و تبجیل زیاده می شود و دلهای عالمیان میل به سوی زیارت آن جناب می کند؛ و کسی که انصاف دارد همین قدر از برای او کافی است؛ و دیگر احادیث خواهد آمد که دلالت بر این معنی می کند که در جاهای خود ذکر خواهیم کرد - إن شاء الله تعالی.

باب اول در ذکر آنچه در این باب از رسول خدا (ص) منقول است.

(۲) دیدم در کتابی از حسن بن الحسین بن طحال بغدادی که او ذکر کرده بود که خلف از سلف روایت کرده اند از عبد الله بن علبس که رسول خدا (ص) گفت با امیر المؤمنین (ع)

ص: ۶۶

که یا علی! خداوند عالمیان عرض کرد محبت ما اهل بیت را بر آسمانها و زمین پس اول چیزی که قبول کرد و اجابت نمود آسمان هفتم بود؛ پس خداوند عالمیان آن را مزین ساخت به عرش و کرسی؛ بعد از آن آسمان چهارم قبول کرد؛ پس مزین ساخت آن را به بیت المعمور؛ پس آسمان اول قبول کرد؛ پس مزین ساخت آن را به ستارگان زیرا که به حسب حسن چنین

توهم می شود که همه ستارگان در آنجاست اگر در حقیقت چنین نباشد؛ بعد از آن زمین حجاز اجابت نمود؛ حق تعالی آن را مشرف ساخت به خانه با حرمت و عزّت، یعنی کعبه معظّمه؛ بعد از آن زمین شام قبول کرد؛ پس او را زینت داد به بیت المقدس؛ بعد از آن زمین مدینه مشرفه قبول کرد؛ پس آن را شرف و منزلت کرامت کرد به قبر من؛ بعد از آن زمین کوفه قبول کرد، و حق - سبحانه و تعالی - آن را مشرف ساخت به قبر تو یا علی! حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمود: یا رسول الله! من در کوفه عراق مدفون خواهم شد؟ حضرت فرمودند که بلی، یا علی! شهید خواهی شد و مدفون خواهی شد در صحرای پشت کوفه میان غریین - که تفسیرش گذشت - و تلکهای سفید، و تو را خواهد کشت بدبخت ترین این امت، عبد الرحمن بن ملجم. به حق آن خداوندی که مرا به راستی به خلق فرستاده که پی کننده ناقه صالح عذابش از او بدتر و عظیم تر نیست. یا علی! ترا یاری و نصرت خواهد کرد از عراق صد هزار شمشیر.

و این حدیث بسیار خوبی است و کافی است در این مقام و ناطق است به حجّت و برهان بر این مدّع.

باب دویم در نقل اخباری که از مولای متّقیان و امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (ع) درین امر وارد شده.

(۱) روایت کرده است ابو عبد الله محمد بن علی بن الحسن علوی حسینی در کتاب فضل کوفه به اسنادی که بالا برده است تا عقبه بن علقمه که او گفت که حضرت امیر المؤمنین (ع) خریدند دهاتی را که ما بین خورنق - که عمارتی است مشهور بنا کرده

ص: ۶۷

نعمان بن منذر پادشاه عرب - (۱) و حیره - که کربلای معلی است - و کوفه بود، و در حدیث دیگر : ما بین نجف اشرف و حیره و کوفه، به چهل هزار درهم و گواه گرفتند جمعی را بر خریدن . پس به آن حضرت عرض کردند که یا امیر المؤمنین ! این زمین را به این مال بسیار می خرید و هیچ حاصلی از اینجا به عمل نمی آید.

حضرت فرمودند که شنیدم از رسول خدا (ص) که آن حضرت فرمودند که کوفه در آن فتنه های بسیار خواهد شد و از صحرای پشت آن محشور خواهد شد هفتاد هزار کس که بی حساب به بهشت روند و من خواستم که این جماعت از ملک من محشور شوند.

مصنّف می گوید که مراد به پشت کوفه، بیرون خندق است؛ زیرا که عمارت کوفه تا اینجا کشیده است و حضرت بیرون عمارت را خریدند؛ و شهر کوفه در سال هفتم از هجرت بنا شد و ابتداء سعد بن ابی وقاص در آنجا نزول کرد و حضرت امیر المؤمنین (ع) در سال سی و ششم از هجرت داخل کوفه شدند . پس معلوم شد که آن حضرت بیرون شهر کوفه را خریدند و دفن آن حضرت در ملک خود اولی است.

و این حدیث اشاره دارد به دفن مردمان نزد آن حضرت. پس می باید که حضرت در مسجد و قصر الاماره مدفون نباشد، زیرا که دفن مردمان در مسجد معقول نیست و قصر الاماره عمارت پادشاهان بود و ملک کسی نبود که آن حضرت خریداری نماید.

و محمد بن احمد بن داود قمی در کتاب خود ذکر کرده است به اسناد خود از عمرو بن الیسع که سعد خفاف به نزد من آمد و گفت که می خواهی ای فرزند که حدیثی به تو نقل کنم؟ گفتم: بلی. گفت: خبر داد مرا حضرت امام جعفر صادق (ع) که چون هنگام این شد که طایر روح مقدّس حضرت امیر المؤمنین (ع) به ریاض قدس پرواز کند، به حضرت امام حسن و امام حسین - صلوات الله علیهما - فرمودند که چون من به دار وصال ارتحال ن مایم، مرا غسل دهید و کفن کنید و حنوط کنید و مرا در تابوت گذاشته، بردارید عقب تابوت را، که پیش تابوت را ملائکه برخواهند داشت.

(۲) و در روایت کلبی به اسناد او از حضرت صادق (ع) منقول است که چون حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام آن حضرت را غسل دادند از طرف خانه ندائی برآمد که اگر پیش

ص: ۶۸

تابوت را برمی دارید، عقب تابوت را جمعی برخواهند داشت، و اگر عقب را برمی دارید، پیش تابوت را جمعی برخواهند داشت، یعنی ملائکه.

آمدیم بر سر تتمه حدیث اوّل: پس آن حضرت فرمود که چون مرا خواهید برد به قبری خواهید رس ید کننده و لحد ساخته و خشت در آن چیده. پس مرا در لحد گذارید و خشت بر من بچینید و چون خشتها را بگذارید یک خشت از بالای سر من بردارید و گوش بدهید به هاتفی که ندا خواهد کرد. پس چون حسنین به اوامر آن حضرت عمل نموده، آن حضرت را دفن نمودند و خشت بر لحد چیدند، یک خشت از جانب سر برداشتند در قبر چیزی ندیدند و قبر را خالی یافتند. در آن حالت هاتفی آواز داد که حضرت امیر المؤمنین بنده صالح و نیکو کردار خداوند عالمیان بود. حق تعالی او را به پیغمبر خود ملحق ساخت.

پس حضرت امام جعفر صادق (ع) فرمود که - حق سبحانه و تعالی - چنین می‌کند به جمیع اوصیا بعد از انبیا حتی آنکه اگر پیغمبری در مشرق وفات یابد و وصی آن پیغمبر در مغرب، البته حق تعالی آن وصی را به آن پیغمبر ملحق می‌سازد.

و باز محمد بن احمد بن داود به اسناد خود از احمد بن خباب روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین (ع) نظر کردند به نجف اشرف و فرمودند که چه خوش آینده است دیدار تو و چه خوش بوست قعر تو! خداوندا! قبر مرا درین زمین قرار ده.

(۱) و ذکر کرده است فقیه، محمد بن معد موسوی (رضی الله عنه)، که دیدم در بعضی کتب حدیث قدیم که روایت کرده بودند مسند از حضرت امام جعفر صادق (ع) که آن حضرت فرمود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به حضرت امام حسن (ع) وصیت فرمودند که در چهار موضع قبر از جهت آن حضرت بکند: در مسجد و در رحبه کوفه و در نجف و در خانه جعد بن هبیره، و غرض آن حضرت این بود که دشمنان آن حضرت موضع قبر آن جناب را ندانند.

مصنّف گوید که این سخن را حضرت سرّاً و مخفی فرمودند، و اوّل مرتبه اگر این ظاهر می‌شد هر آینه دشمنان تفحص می‌کردند، و اصل و صحیح درین باب آنست که ما

ص: ۶۹

ذکر کردیم سابقاً.

(۱) و جعفر بن مبشر در کتاب خود روایت کرده است به اسناد خود از ابی عبد الله جدلی که چون حضرت امیر (ع) را هنگام ارتحال به عالم وصال شد، به حضرت امام حسن (ع) وصیت فرمود که ای فرزند! من درین شب از دار فنا رحلت خواهم کرد. مرا غسل بده و کفن در پوشان و حنوط کن از کافوری که از بهشت آوردند و جدّت رسول خدا را به آن حنوط کردند و مرا در تابوت بگذار و هیچ یک از شما نزدیک پیش تابوت می‌آید که بی آنکه کسی بردارد برداشته خواهد شد، و وقتی که جانب سر تابوت از زمین برخیزد، شما طرف دیگر را بردارید، و به هر طرف که سر تابوت برود، از عقب آن بروید، و هر گاه طرف پیش تابوت میل به زمین کند، شما طرف دیگر را بر زمین گذارید؛ پس پیش آی - ای فرزند! - و بر من هفت تکبیر بگو و این جایز نیست از برای کسی بعد از من مگر از برای شخصی از فرزندان من که در آخر الزمان بیرون خواهد آمد و هر ناراستی که در حق به هم رسیده است درست خواهد کرد و هر بدعتی که در دین به هم رسیده است برطرف خواهد کرد؛ پس چون از نماز فارغ شوی، بر دور تابوت خطّی بکش و موضع تابوت را نشان کن؛ بعد از آن بجای تابوت، قبری از برای من بکن؛ پس لحد از برای من بساز و خواهی رسیدن به تخته ای که پدرم، حضرت نوح (ع)، از جهت من در آنجا مقرر ساخته؛

مرا بر روی آن تخته بگذار و هفت خشت بزرگ بر روی لحد بگذار و لحظه ای صبر کن؛ پس در قبر نظر کن که مرا نخواهی دید در لحد من.

(۲) و روایتی از ابن بابویه (ره) درین باب به ما رسیده است که اظهر است درین معنی.

روایت کرده است به اسناد خود از امّ کلثوم، دختر حضرت امیر المؤمنین (ع)، که او گفت که آخر سخنی که پدرم به برادرانم، حضرت امام حسن و امام حسین - صلوات الله علیهما -، گفت، این بود که ای فرزندان! چون من از دنیا رحلت نمایم مرا غسل دهید و جسد مرا خشک کنید از برد یمنی که رسول خدا و فاطمه - صلوات الله علیهما - را از آن خشک کردید و مرا در تابوت گذاشته چیزی بر من بپوشانید؛ پس نظر کنید هر گاه پیش تابوت بلند شود عقب آن را بردارید. امّ کلثوم گوید که بیرون آمدم که تشییع جنازه پدر

ص: ۷۰

خود کنم، چون به نجف اشرف رسیدیم، طرف سر تابوت میل به زمین کرد؛ پس عقب تابوت را بر زمین گذاشتند؛ پس حضرت امام حسن (ع) کلنگی گرفتند و به ضرب اوّل که زدند شکافته شد قبر کنده ای و در آنجا تخته بود و بر آن نوشته بود دو سطر به خطّ سریانی که مضمونش این بود: **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** این قبریست که کنده است و مقرر ساخته است نوح پیغمبر از جهت علی، وصیّ محمد (ص)، پیش از طوفان به هفتصد سال. امّ کلثوم گوید که چون قبر را درست کردند شکافته شد و ندانستیم که آن حضرت زمین را شکافت و بیرون رفتند یا آن حضرت را به آسمان بردند. آنگاه شنیدیم که هاتفی ما را تعزیه داد و گفت: خدا شما را صبر نیکو کرامت فرماید در مصیبت سیّد و بزرگ شما و حجّت خداوند عالمیان بر خلائق.

باب سیّم در نقل اخباری که از حضرت امام حسن و امام حسین - صلوات الله علیهما - درین باب وارد شده است.

(۱) خبر داد مرا عمّ سعادت‌مند، رضی الدّین علی بن طاووس، در ماه صفر سال ششصد و شصت و سه به اسناد خود از حسان بن علی قسری که او گفت خبر داد مرا آزاد کرده حضرت امیر المؤمنین (ع) که چون هنگام احتضار آن حضرت شد، به حسنین - صلوات الله علیهما - گفت که چون من از دنیا رحلت نمایم، مرا بر تختی بگذارید و بیر و ن آورید و عقب تخت را بردارید و جانب پیش را به حال خود بگذارید که آن خود برداشته خواهد شد و ببرید مرا به غریین، یعنی به نجف اشرف، پس در آنجا سنگ سفیدی خواهید دید؛ در آن سنگ قبر را بکنید؛ به تخته ای خواهید رسید؛ مرا در آنجا دفن کنید؛ پس چون آن واقعه روی نمود، بیرون آوردیم آن حضرت را، و ما عقب تخت را برداشتیم و پیش تخت به خودی خود برخاست و

در راه آوازهای خفی و صداهاى ضعیف می شنیدیم و کسی را نمی دیدیم تا وقتی که به غریبن رسیدیم سنگ سفیدی دیدیم که از نور می درخشید. در آن سنگ حفر کردیم؛ تخته ای ظاهر شد و بر آن تخته نوشته بود که

ص: ۷۱

این را نوح در آنجا از برای علی بن ابی طالب ذخیره گذاشته؛ پس آن حضرت را دفن کردیم و از دیدن این معجزات که دلالت بر جلالت قدر و منزلت آن حضرت می کرد خشنود برگشتیم. در راه جمعی از شیعیان به ما رسیدند که به نماز حاضر نشده بودند. ما ایشان را خبر دادیم به آنچه گذشته بود و به اکرام خداوند عالمیان نسبت به امیر المؤمنین (ع)؛ پس ایشان گفتند که ما می خواهیم که از کرامات آن حضرت آنچه دیده اید، مشاهده کنیم. ما گفتیم که اثر قبر را محو کردیم و علامتی نگذاشتیم که توان دانست، چنانچه آن حضرت وصیت فرموده بودند. پس ایشان رفتند به طرف قبر و برگشتند و گفتند که ما قبر را شکافتیم کسی را در قبر نیافتیم.

(۱) و جعفر بن محمد بن قولویه به اسناد خود روایت کرده از حسین حلال از جدش که از حضرت امام حسن (ع) سؤال کردیم که حضرت امیر را در کجا دفن کردید؟ فرمود که شب آن حضرت را بیرون بردیم و از مسجد اشعث گذشتیم و در بیرون کوفه به طرف غری دفن کردیم.

و خبر داد مرا وزیر سعادت مند خاتم العلماء، خواجه نصیر طوسی (ره) به اسناد خود از ابی مطر که چون بدبخت ترین پیشینیان و پسینیان، ابن ملجم - علیه اللعنه -، حضرت امیر المؤمنین (ع) را ضربت زد، حضرت امام حسن (ع) از پدر عالی مقدار پرسید که ابن ملجم را بکشم؟ حضرت فرمودند که نه، او را حبس کن، و بعد از فوت من او را بکش، و چون رحلت نمایم مرا دفن کنید درین پشت کوفه در قبر دو برادرم حضرت هود و حضرت صالح.

و ایضا خواجه نصیر (ره) به اسناد خود روایت کرد از ابو طالب که گفت سؤال کردم از حضرت امام حسن (ع) که کجا دفن کردید حضرت امیر را؟ فرمود که بر کنار رودی که محلّ مرور سیلاب است و شب آن حضرت را از مسجد اشعث گذرانیدیم و آن حضرت فرمود که مرا در قبر برادرم، حضرت هود، دفن کنید.

و این دو حدیث را از خطّ شیخ طوسی (ره) نقل کردم.

(۲) و ایضا منقولست از حسین سرکه فروش از جدش که گفت از حضرت امام حسن (ع)

سؤال کردم از موضع قبر حضرت امیر؛ فرمودند که شب آن حضرت را از مسجد اشعث گذرانیده در پشت کوفه، یعنی نجف اشرف، در پهلوی غری - که تفسیرش گذشت - دفن کردیم.

باب چهارم در ذکر اخباری که از حضرت سید السّاجدین، علی بن الحسین زین العابدین، در این باب منقول شده.

(۱) خبر داد مرا وزیر سعادت‌مند، خواجه نصیر الدّین طوسی، به اسناد خود از جابر بن یزید جعفی که حضرت امام محمد باقر (ع) فرمودند که پدرم در پشت کوفه بر سر قبر حضرت امیر المؤمنین ایستادند و گریستند و فرمودند:

السّلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته السّلام علیک یا امین الله فی أرضه و حجّته علی عباده أشهد أنّک یا امیر المؤمنین و جاهدوا فی الله حقّ جهاده و عملت بکتابه و اتّبع سنن نبیّه ح تّی دعاک الله إلی جواره و قبضک إلیه باختياره و ألزم أعداءک الحبّة مع ما لک من الحجج البالغة علی جمیع خلقه اللهمّ فاجعل نفسی مطمئنّة بقدرک راضیة بقضائک مولعة بذکرک و دعائک محبةً لصفوة أولیاءک محبوبةً فی أرضک و سماءک صابرةً علی نزول بلاءک شاکرةً لفواضل نعمائک ک ذاکرةً لسوابع آلائک مشتاقّةً إلی فرحة لقاءک متزوّدة التقوی لیوم جزائک مستنّة بسنن أولیائک مفارقةً لأخلاق أعدائک مشغولةً عن الدّنيا بحمدک و ثنائک.

بعد از آن یک طرف روی مبارک خود را بر قبر گذاشتند و فرمودند:

اللهمّ إنّ قلوب المخبّتين إلیک والهة و سبل الرّاغبین إلیک شارعة و أعلام القاصدين إلیک واضحة و افئدة العارفين منک فازعة و أصوات الدّاعین إلیک صاعدة و أبواب الإجابة لهم مفتّحة و دعوة من ناجاک مستجابة و توبة من أناب إلیک مقبولة و عبرة من بکی من خوفک مرحومة و الإغاثة لمن استغاث بک موجودة و الإعانة لمن استعان بک مبدولة و عداک لعبادک منجّزة و زل من استقالک مقالة و أعمال العاملين لדיک محفوظة و أرزاقک إلی الخلائق من لدنک نازلة و عوائد المزیّد إلیهم واصله و ذنوب المستغفرین مغفورة و

حوائج خلقك عندك مقضية و جوائز السائلين عندك موفرة و عوائد الميزيد إليك متواترة و موائد المستطعمين معدة و مناهل
الظماء مترعة اللهم فاستجب دعائي و اقبل ثنائي و اجمع بيني و بين أوليائي بحق محمد و علي و فاطمة و الحسن و الحسين
آبائي إنك ولي نعمائي و منتهى مناي و غاية رجائي في منقلي و مثوای.

(۱) پس حضرت امام محمد باقر (ع) فرمود که هر که از شیعیان ما این زیارت و دعا را نزد قبر امیر المؤمنین یا یکی از ائمه
معصومین - صلوات الله عليهم - بخواند، ملائکه بالا برند این دعا را بر نامه ای از نور و مهر رسول خدا و هر یک از ائمه -
صلوات الله عليهم - بر آن بزنند و هر یک قبول فرمایند تا تسلیم حضرت صاحب الزمان (ع) کنند، و در روز قیامت این دعا
به استقبال آن مؤمن بشتابد با بشارت‌های نامتناهی و سلام و تحیت فراوان و کرامتها و نعمتهای بی پایان إن شاء الله تعالی.

(۲) و خبر داد مرا علی بن بلال به سند معتبر از حضرت امام رضا از پدرش از جدش از امام محمد باقر - صلوات الله عليهم
أجمعین - که آن حضرت فرمود که زیارت کرد پدرم علی بن الحسین (ع) حضرت امیر المؤمنین را به این زیارت که گذشت.

و ابن ابی قره روایت کرده است در کتاب مزار به سند معتبر از جابر جعفی که حضرت امام محمد باقر (ع) فرمود که پدرم
علی بن الحسین (ع) بعد از واقعه هایله کربلا خیمه ای از موی در صحرا زدند و چند سال در آنجا اقامت فرمودند و از کثرت
حزن و اندوه و وفور دشمنان و معاندان به میان مردمان نمی آمدند و از اختلاط ایشان نفرت می نمودند و از آن صحرا به طرف
عراق تشریف می بردند به زیارت پدر و جد بزرگوار خود و کسی بر این مطلع نمی شد. پس روزی پدرم متوجه زیارت شد و
من با آن حضرت بودم و هیچ کس همراه نبود بغیر از دو شتری که سوار بودیم . پس چون آن حضرت به نجف کوفه رسیدند
در موضعی ایستادند و آنقدر گریستند که محاسن مبارک آن حضرت به آب دیده ایشان تر شد و فرمودند که:

السَّلامُ عَلَیکَ یا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ السَّلامُ عَلَیکَ یا أَمِینَ اللَّهِ فی أَرْضِهِ وَ حُجَّتُهُ أَشْهَدُ أَنَّکَ یا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ
جَاهَدْتَ فی اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَ عَمِلْتَ بِکِتَابِهِ وَ اتَّبَعْتَ سُنَنَ نَبِیِّهِ

ص: ۷۴

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ حَتَّى دَعَاكَ اللَّهُ إِلَى جَوَارِهِ فَقَبَضَكَ إِلَيْهِ بِاخْتِيَارِهِ لَكَ كَرِيمُ ثَوَابِهِ وَ الزَّمَّ أَعْدَاءَكَ الْحِجَّةَ مَعَ مَا لَكَ مِنْ
الْحِجَجِ الْبَالِغَةِ عَلَى عِبَادِهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْ نَفْسِي مَطْمَئِنَّةً بِقَدْرِكَ رَاضِيَةً بِقَضَائِكَ مَوْلَعَةً بِذِكْرِكَ وَ دَعَاكَ
مَحَبَّةً لَصَفْوَةِ أَوْلِيَائِكَ مَحْبُوبَةٍ فِي أَرْضِكَ وَ سَمَاءِكَ صَابِرَةً عَنِ نَزُولِ بَلَاءِكَ شَاكِرَةً لِفَوَاضِلِ نِعَمَائِكَ ذَاكِرَةً لِسَابِغِ آلَانِكَ مُشْتَاقَةً
إِلَى فَرَحِهِ لِقَائِكَ مَتَزُوْدَةً بِتَقْوَى لِيَوْمِ جَزَائِكَ مُسْتَنَّةً بِسُنَنِ أَوْلِيَائِكَ مُشْغُولَةً عَنِ الدُّنْيَا بِحَمْدِكَ وَ ثَنَائِكَ.

(۱) بعد از آن یک طرف روی منور را بر تربت مقدسه گذاشتند و دعائی را خواندند که سابقا گذشت و لیکن درین روایت بجای و الاغاثه، و الاستغاثه است و بجای و

عواید المزیّد إلیهم واصله، و عواید المزیّد متواتره

است؛ و بعد از آن حضرت امام محمد باقر (ع) ثوابی که در آن حدیث از جهت این دعا فرمودند، نقل کردند.

جابر گفت که من این حدیث را به حضرت امام جعفر صادق (ع) نقل کردم؛ حضرت فرمود که هر یک از ائمه را که خواهی زیارت وداع بکنی این زیارت وداع را بخوان و این را زیاد کن که

السّلام علیک أيّها الإمام ورحمة الله وبرکاته استودعک الله وعلیک السّلام ورحمة الله وبرکاته آمنا بالرسول و بما جئ تم به و دعوتهم إلیه اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارتی و لیک اللهم لا تحرمني ثواب مزاره الذی اوجبت له و یسر لنا العود إن شاء الله تعالی.

مصنّف گوید که این زیارت را مکرّر نقل کردم از جهت کثرت فواید خبر ثانی و از جهت آنکه در این خبر زیارت وداع بود و در خبر اوّل نبود؛ و اگر کسی از نسل حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه - صلوات الله علیهما - باشد جایز است که بگوید آبائی در آخر دعا به نحوی که منقولست، و اگر نه، بجای آبائی، ساداتی بگوید؛ و شیخ طوسی (ره) در مصباح این عبارت را نقل نکرده است.

(۲) و ذکر کرده حسن بن حسین بن طحال که حضرت امام زین العابدین (ع) وارد کوفه شدند و داخل مسجد کوفه شدند و ابو حمزه ثمالی که از جمله زهاد و عبّاد و مشایخ اهل کوفه بود در مسجد حاضر بود. حضرت دو رکعت نماز در مسجد به جا آوردند. ابو حمزه گفت که من هرگز لهجه خوش آینده تر از لهجه آن حضرت نشنیده بودم. نزدیک رفتیم که

ص: ۷۵

بشنوم آنچه آن حضرت می فرماید. شنیدم که این مناجات می فرمود:

إلهی ان کان قد عصیتک فإنی قد اطعتک فی احبّ الاشیاء إلیک الاقرار بوحدانیّتک منّا منک علیّ لا منّا منی علیک.

یعنی: خداوندا! اگر چه معصیت تو بسیار کرده ام و لیکن اطاعت تو کرده ام در محبوب ترین چیزها نزد تو که آن اقرار به یگانگی تو است، و در این اقرار مرا منتی نیست بر تو، بلکه تراست منت بر من که هدایت کرده ای مرا به مذهب حق.

و تتمه دعا را نقل نکرده است مصنف، و در کتب زیارات مسطور است.

(۱) ابو حمزه گفت که چون حضرت از دعا فارغ شدند برخاستند. من همراه آن حضرت رفتم تا جایی که محلّ سواری بود. غلام سیاهی دیدم که اسبی و شتری دارد. پرسیدم که این مرد کیست؟ آن غلام از پرسیدن من تعجب کرد و گفت: آیا از شمایل او شناختی و حال آنکه سیمای امامت و نور عظمت و جلالت از جبین او ساطع و لامع است؛ او حضرت علی بن الحسین است - صلوات الله علیه. ابو حمزه گفت که چون این را شنیدم بر قدم مبارک آن حضرت افتادم و می بوسیدم. حضرت به دست مبارک، سر مرا برگرفتند و فرمودند که چنین مکن؛ سجده مخصوص خداوند عالمیان است. پرسیدم که چه باعث شد - ای فرزند رسول خدا! - که شما به این شهر تشریف آوردید؟ حضرت فرمود که باعث همین بود که دیدی - یعنی نماز در مسجد کوفه -؛ بعد از آن حضرت فرمودند که اگر مردم بدانند فضیلت این مسجد و عبادت در آن را هر آینه از اطراف عالم به سوی این مسجد بشتابند اگر چه به چهار دست و پا باشد یا اگر چه بطریق اطفال به نشستگاه خود را بر زمین کشند و آیند. بعد از آن فرمود که می خواهی که با من زیارت جدّم علی بن ابی طالب به جا آوری؟ گفتم: بلی. پس من در رکاب همایون آن حضرت می رفتم و آن حضرت احادیث از جهت من نقل می فرمودند و سخن می گفتند تا آنکه رسیدیم بغرین - یعنی صحرای نجف - به زمین سفیدی که نور از آن می تافت. آن حضرت از شتر به زیر آمدند و دو طرف روی مبارک خود را بر آن زمین سودند و فرمودند که یا با حمزه! این قبر جدّم علی بن ابی طالب است. بعد از آن زیارت فرمودند به زیارتی که اولّش اینست:

ص: ۷۶

السّلام علی اسم الله الرّضی و نور وجهه المّضی

، بعد از آن وداع فرمودند و به جانب مدینه روانه شدند و من به طرف کوفه برگشتم.

باب پنجم در ذکر اخباری که از حضرت امام محمد باقر (ع) در بیان این معنی وارد شده.

(۱) در باب پیش ذکر کردیم زیارت حضرت باقر را با پدرش - صلوات الله علیهما -؛ دیگر آن حدیث را اعاده نمی کنیم.

روایت کرد پدرم به سند معتبر از ابو بصیر که گفت: سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر (ع) از موضع قبر حضرت امیر المؤمنین (ع). فرمود که آن حضرت را با پدرش حضرت نوح در یک قبر دفن کردند. گفتم: فدای تو گردم! کی آن حضرت را دفن کرد؟

فرمود که رسول خدا (ص) با ملائکه مقربین با بوهای خوش و گل‌های بهشت آن حضرت را دفن کردند.

(۲) و ایضا پدرم روایت کرده به سند معتبر از عبد الرحیم قصیر که گفت : سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر (ع) از قبر مقدّس حضرت امیر المؤمنین (ع). فرمود که آن حضرت در قبر نوح مدفون شد. پرسیدم که کدام نوح؟ فرمود که نوح پیغمبر (ع). پرسیدم که چرا چنین کردند؟ فرمود که آن حضرت معصوم و راست گفتار و درست کردار خدا بود، حق - سبحانه و تعالی - آرامگاه او را در آرامگاه شبیه او مقدّر ساخت. ای عبد الرحیم! بدرستی که رسول خدا (ص) خبر داد به وقت وفات آن حضرت و موضع دفن آن حضرت، پس حق - سبحانه و تعالی - حنوط از نزد خود از جهت او فرستاد با حنوط برادرش رسول خدا (ص)، و خبر داد که ملائکه قبر آن حضرت را خواهند کند و چون آن حضرت رحلت فرمود از جمله وصیّتهائی که به حسنین - صلوات الله علیهما - فرمود این بود که چون من به عالم قدس رحلت کنم مرا غسل دهید و حنوط کنید و در شب مرا مخفی بردارید و عقب تخت را بردارید و به هر طرف که پیش تخت برود

ص: ۷۷

متابعت نمائید و چون پیش تخت بر زمین گذاشته شود بر زمین گذارید و مرا دفن کنید در قبری که تخت بر بالای آن گذاشته می شود و دفن کنید مرا با آن جمعی از انبیا و ملائکه که اعانت شما خواهند نمود بر دفن من و در شب مرا دفن کنید و قبر مرا هموار کنید و علامتی مگذارید.

(۱) و ایضا به اسناد معتبر از عبد الرحیم منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر (ع) از قبایر المؤمنین (ع) و گفتم که مردمان اختلاف دارند در موضع قبر آن حضرت. فرمود: بدرستی که آن حضرت مدفون شد با پدرش حضرت نوح (ع).

(۲) و به سند معتبر منقولست از ابو حمزه ثمالی که حضرت امام محمد باقر (ع) فرمود که وصیّت فرمودند حضرت امیر المؤمنین (ع) که مرا ببر و ن برد از کوفه به طرف نجف، و هر جا که پاهای شما در زمین فرو نشیند و بند شود و نسیمی روبروی شما بوزد، مرا همان جا دفن کنید که آنجا اوّل طور سیناست. پس چنین کردند که آن حضرت فرموده بودند.

(۳) و به سند معتبر منقولست از جابر بن یزید که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر (ع) که کجا مدفون شد حضرت امیر المؤمنین (ع)؟ فرمودند که مدفون شد در طرف غریین قبل از طلوع صبح و داخل قبر شدند حضرت امام حسن و امام حسین - صلوات الله علیهما - و محمد بن الحنفیه و عبد الله بن جعفر (رضی الله عنه).

(۴) و ذکر کرده است عمّ سعادتمند من، رضی الدّین، در کتاب لباب المسرّت از کتاب ابن ابی قره که حضرت امام محمد باقر (ع) زیارت حضرت امیر المؤمنین کرد درین موضع و همچنین حضرت امام زین العابدین (ع).

(۵) مصنّف گوید که دیدم در کتابی که از اسحق بن عبد الله بن ابی مروان روایت کرده بود که او گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر (ع) که چند سال بود سنّ مبارک حضرت امیر (ع) در وقتی که شهید شدند؟ فرمود که شصت و سه سال. گفتم: صفت و شمایل آن حضرت چون بود؟ فرمود که گندم گون بودند، نیکو چشم و درشت چشم بودند، گشاده پیشانی بودند . پرسیدم که بلندبالا بودند یا کوتاه؟ فرمودند که به کوتاهی

ص: ۷۸

مایل بودند. پرسیدم که کنیت ایشان چه بود؟ فرمود که ابو الحسن . پرسیدم که در کجا مدفون شدند؟ فرمود که در کوفه؛ شب دفن کردند آن حضرت را، و هموار کردند قبر او را، و علامتی نگذاشتند.

(۱۱) مصنّف می گوید که اگر این راوی متّهم بوده است و خوش اعتقاد نبوده و از خواصّ ایشان نبوده است، چنین فرموده اند که بر او مستور باشد موضع قبر آن حضرت، و همان رعایتی که ابتداء در استتار و اختفاء فرمودند، در اینجا نیز فرمودند؛ و اگر راوی از مخصوصان بوده است، ممکن است که در مجلس کسی بوده باشد که مصلحت ندانند که او مطلع شود، و مع هذا آن حضرت بیان واقع را فرمودند زیرا که آن موضع که مدفن آن حضرت است بحسب واقع نیز از کوفه است.

و پدر و عمّ - رحمهما الله - روایت کرده اند به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق - صلوات الله علیهما - که هر دو معصوم فرمودند که در هنگامی که حضرت امیر المؤمنین (ع) از دار فنا مفارقت فرمودند شصت و پنج سال داشتند و این واقعه در سال چهارم از هجرت واقع شد و وقتی که وحی بر رسول خدا (ص) نازل شد حضرت امیر المؤمنین (ع) دوازده ساله بودند و سیزده سال بعد از آن در خدمت رسول خدا (ص) که در مکه معظمه بودند و بعد از آن به مدینه هجرت فرمودند و ده سال در مدینه مشرّفه با رسول خدا (ص) بودند و بعد از آن حضرت سی سال عمر یافتند که مجموع شصت و پنج سال باشد و در شب جمعه از دار فنا به دار بقا انتقال فرمودند و قبر آن حضرت در غری واقع است و نسب آن حضرت اینست: علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرّه.

باب ششم در ذکر اخباری که از حضرت امام جعفر صادق (ع) در بیان این معنی وارد شده است از طرق اهل سنت و شیعه.

(۲) یک روایت از آن حضرت در باب سابق گذشت.

و مرویست از عبد الله بن عبید بن زید که گفت: دیدم حضرت امام جعفر صادق و عبد الله بن الحسن را در غری نزد قبر امیر المؤمنین (ع) و عبد الله اذان و اقامه گفت و در عقب حضرت نماز کرد و شنیدم که حضرت می فرمود که این قبر حضرت امیر المؤمنین است.

(۱) و ثقفی در کتاب مقتل امیر المؤمنین (ع) روایت کرده است از صفوان بن مهران جمال که او گفت که من حضرت امام جعفر صادق (ع) را بر شتران خود سوار گردانیده به طرف نجف آوردم و چون به حیره رسیدند - و آن شهری بوده است در حوالی کوفه - فرمودند که یا صفوان! به دست چپ میل کن تا از حیره بگذریم و به طرف قایم برو.

گویا قایم عمارتی یا میلی و علامتی بوده است در حوالی نجف.

پس رسیدیم به موضعی که نشان قبر حضرت امیر را در آنجا می دادند. حضرت به زیر آمدند و وضو ساختند و پیش ایستادند و با عبد الله بن الحسن نماز گزاردند. پس چون از نماز فارغ شدند، پرسیدم که فدای تو شوم! این چه موضع است؟ فرمود که این قبر علی بن ابی طالب است - صلوات الله علیه - و این قبریست که شیعیان به زیارتش می آیند.

و مرویست از ابی الفرج سندی که من با حضرت امام جعفر صادق (ع) بودم وقتی که آن حضرت به حیره تشریف بردند . در شبی فرمودند که استر را زین کن . پس سوار شدند و من در خدمت آن حضرت بودم تا رسیدیم به پشت کوفه، یعنی نجف . پس آن حضرت فرود آمدند از استر و دو رکعت نماز گزاردند و اندکی دورتر رفتند و دو رکعت دیگر نماز کردند و اندکی دیگر دورتر رفتند و دو رکعت نماز بجا آوردند . من گفتم: فدای تو گردم! دیدم که در سه موضع نماز گزاردید . فرمود که موضع اول موضع قبر حضرت امیر المؤمنین (ع) بود، و موضع دوم محل دفن سر مبارک حضرت امام حسین (ع) بود و موضع سیم جای منبر حضرت قایم آل محمد (ص) بود.

(۲) مصنف گوید که این حدیث نیز در اخبار ما منقولست به عبارت دیگر. خبر داد مرا عمّ سعادت مند به سند معتبر از ابان بن تغلب که گفت با حضرت امام جعفر صادق (ع) بودم که گذشتند به صحرای نجف و فرود آمدند و دو رکعت نماز کردند و اندکی پیشتر

رفتند و دو رکعت نماز کردند پس سوار شدند و اندکی راه رفتند و به زیر آمدند از چهارپا و دو رکعت نماز کردند . پس فرمودند که این جای قبر حضرت امیر المؤمنین (ع) است.

گفتم: آن دو جای دیگر که نماز کردید چه بود؟ فرمود که موضع سر حضرت امام حسین (ع) و منبر حضرت صاحب الامر (ع).

(۱) و خبر داد مرا وزیر عظیم الشان، خواجه نصیر الدین (ره)، به سند معتبر از مبارک خباز که او گفت که حضرت امام جعفر صادق (ع) در وقتی که بحیره تشریف آورده بودند فرمودند به من که استر و درازگوش را زین کن، و آن حضرت سوار شدند و بنده در خدمت ایشان سوار شدم تا به جایی رسیدیم که سیلاب آن موضع را گو کرده بود در نجف اشرف، و فرود آمدند و دو رکعت نماز کردند؛ پس اندکی پیش رفتند و از استر فرود آمدند و دو رکعت نماز کردند؛ پس اندکی پیش رفتند و دو رکعت نماز کردند و سوار شدند و برگشتند. من عرض کردم که فدای تو شوم! دو رکعت اول و دو رکعت دوم و دو رکعت سیم چه بود؟ فرمودند که موضع دو رکعت اول موضع قبر حضرت امیر المؤمنین (ع) بود و موضع دو رکعت دوم موضع سر مبارک حضرت امام حسین (ع) و موضع دو رکعت سیم موضع منبر حضرت قایم آل محمد (ع) بود.

(۲) و منقولست از محمد بن معروف بن هلال که گفت : رفتم به حیره به خدمت حضرت امام جعفر صادق (ع) و از کثرت و ازدحام مردم که به خدمت آن حضرت می آمدند تا سه روز نتوانستم به ملازمت رسید . روز چهارم آن حضرت مرا دیدند و نزدیک طلبیدند و چون مردم متفرق شدند متوجه زیارت حضرت امیر المؤمنین (ع) شدند و من از عقب آن حضرت رفتم و سخن ایشان را می شنیدم و با ایشان راه می رفتم در اثنای راه اراده بول کردن فرمودند؛ از راه دور شدند و در ریگ گوی ساختند و بول کردند؛ پس گوی دیگر کردند؛ آب از آنجا به اعجاز آن حضرت بیرون آمد؛ وضو ساختند و دو رکعت نماز کردند و از جمله چیزهائی که شنیدم آن حضرت می فرمودند این دعا بود:

اللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْنِي مِمَّنْ تَقْدَمُ فَمُرِّقَ وَلَا مِمَّنْ تَخَلِّفُ فَمُحَقِّقَ وَاجْعَلْنِي مِنَ النَّمَطِ الْاَوْسَطِ

یعنی خداوندا! مرا مگردان از جماعتی که پیش افتادند و سبقت گرفتند بر ائمه معصومین یا بر مذهب حق و از حق

ص: ۸۱

درگذشتند و به باطل افتادند و نه از آن جماعتی که پس ماندند از ایشان و به ایشان ملحق نشدند و باطل و گمراه شدند بلکه مرا از جماعت وسط و میانه رو گردان که از ایشان هرگز مفارقت نمی کنند و پیوسته متابعت ایشان می نمایند. (۱) بعد از آن

فرمودند که ای پسر! کسی را به آنچه دیدی خبر مده، و فرمودند که دریا را امانی نمی باشد، یعنی همچنین نیست که کسی ازو ایمن باشد؛ نسبتش به همه کس مساویست؛ پس تا مضطر نشوند نباید به دریا نشستن؛ و پادشاهان را دوستی نمی باشد؛ و عافیت و تندرستی نعمتی است که قیمت ندارد از بسیاری نفاست؛ و چه بسا کسی که در رفاهیت باشد و قدر آن را نداند، و روز پنجشنبه را بر خود مبارک داند و دست از آن بردارید و هر کار که مرتکب شوید اول طلب خیر خود در آن کار از خداوند عالیمان بکنید و زکاء مال خود را به آسانی ادا کنید و حلم و بردباری را زینت خود کنید و از دروغ اجتناب کنید و کیل و وزن را تمام بدهید و ترازو دزدی نکنید.

مصنّف گوید که اگر چه در این حدیث تعیین قبر آن حضرت، مذکور نیست، و لیکن از حیره متوجّه آنجا شدن، دلالت می کند بر آن که در آن حوالی باشد؛ و ایضا این حدیث مشتمل بر معجزه آن حضرت نیز بود؛ لهذا ذکر کردیم.

(۲) و منقولست از حسین بن ابی العلاء که گفت: شنیدم از پدرم که می گفت که حضرت امام جعفر صادق (ع) تشریف بردند به حیره و با آن حضرت پسری بود و هر دو سواره تشریف بردند و این خبر در کوفه شهرت کرد. چون روز دوم شد گفتم به غلام خود که برو و به فلان موضع بر سر راه بنشین، وقتی که ببینی دو جوان را که سواره آیند، بیا و مرا خبر کن. چون صبح شد غلام خبر آورد که اینک آمدند. برخاستم و بوریائی برداشتم و بر سر راه آن حضرت انداختم و بالشی بر روی حصیر گذاشتم و درخت خرمايي در آنجا بود. دو کوزه آب بر آن درخت آویختم و طبق رطبی در آنجا گذاشتم - و آن درخت درخت خرماي صرفانه بود-؛ و چون آن حضرت نمودار شدند، استقبال کردم و سلام کردم. جواب فرمودند و مرا تکریم فرمودند. گفتم: ای سیّد و مولای من! ای فرزند رسول خدا! من از جمله موالیان شمايم و التماس دارم که نزد من ساعتی فرود آئید و شربت آب

ص: ۸۲

خنکی تناول فرمائید. (۱) آن حضرت پا را از زین گردانیدند و به زیر آمدند و بر وساده تکیه فرمودند و به درخت خرما نظر کردند و فرمودند که یا شیخ! این درخت خرما را به چه نام می خوانید؟ گفتم: یا ابن رسول الله! این درخت را صرفانه می گویند. حضرت گفت: خدا ترا رحمت کند! و الله این درخت نامش عجوه است؛ درخت خرمائیسست که حضرت عیسی در زیر آن متولّد شدند و حضرت مریم از خرماي آن درخت میل فرمودند. پس حضرت فرمود که ازین درخت از برای ما خرما بچین. چیدم و در طبقی گذاشتم و نزد آن حضرت آوردم. بسیار از آن میل فرمودند. گفتم: فدای تو شوم من و پدرم و مادرم!

این قبری که از جانب آن تشریف می آورید، قبر حضرت امام حسین است؟ فرمود: بلی و الله ای شیخ! اگر این قبر در مدینه می بود چنان که به حج می رویم به این زیارت خواستیم رفت. گفتم:

این قبری که در پشت کوفه است، قبر حضرت امیر المؤمنین است؟ فرمود که بلی و الله ای شیخ! و اگر این قبر در حوالی مدینه می بود هر آینه چنانچه اهتمام در حج می کنیم در زیارت آن حضرت می کردیم. بعد از آن سوار شدند و روانه شدند.

(۲) و منقول است از معلی بن خنیس که گفت با حضرت امام جعفر صادق (ع) بودم در حیره؛ به ملازمان فرمود که جای مرا در صحرا بیندازید و جای معلی را نزدیک سر من بیندازید. بعد از آن تشریف آوردند و خوابیدند و من نزدیک سر آن حضرت آمدم. گمان کردم که آن حضرت در خوابند. مرا آواز دادند که یا معلی! گفتم: لبیک. فرمودند که می بینی این ستاره ها را چه بسیار خوش آنده و نیکوست؟ گفتم: بسیار نیکوست.

فرمودند که این ستارگان امان اهل آسمانند؛ وقتی که اینها برطرف می شود، می آید اهل آسمان را آنچه وعده داده اند ایشان را از قیامت و احوال آن؛ و ما امان اهل زمینیم و سبب ایمنی ایشانیم از عذاب الهی و چون ما از زمین می رویم می آید بر سر اهل زمین آنچه وعده داده اند ایشان را از انقضای دنیا و قیام قیامت و حلول عذاب الهی. بعد از آن فرمود که ملازمان را بگو که استر و درازگوش را زین کنند و فرمود که بر استر سوار شو. گفتم که من بر استر سوار شوم؟ فرمود که می گویم سوار شو، اطاعت کن. پس من بر استر سوار شدم و آن حضرت بر درازگوش سوار شدند و روانه شدیم و آمدمیم تا به غریین رسیدیم.

ص: ۸۳

حضرت فرمود که این غریین است؟ گفتم: بلی. فرمود که به دست چپ میل کن؛ و رفتیم تا رسیدیم به موضعی. حضرت فرمود که فرود آی. من پیاده شدم و آن حضرت نیز زیر آمدند و فرمودند که این قبر حضرت امیر المؤمنین است؛ و آن حضرت نماز کردند و من نماز کردم.

(۱) و منقولست به سند معتبر از صفوان شتریان که گفت من و عامر بن عبد الله بن خزاعه نزد حضرت امام جعفر صادق (ع) بودیم. عامر گفت که فدای تو گردم! مردم می گویند که حضرت امیر المؤمنین (ع) در رحبه کوفه مدفونند. فرمودند که نه. من گفتم که در کجا مدفونند؟ فرمودند که چون آن حضرت وفات یافتند، حضرت امام حسن (ع) ایشان را برداشت و آورد به پشت کوفه، به طرف چپ غری و به طرف راست حیره، در میان تلکهای سفید دفن کرد.

صفوان گفت: بعد از چندگاه رفتم و تفحص کردم؛ یک موضعی را گمان کردم و زیارت کردم و چون به خدمت حضرت آمدم عرض کردم. حضرت فرمودند که درست دیده‌ای خدا ترا رحمت کند! سه مرتبه این عبارت را فرمودند.

(۲) و منقولست از عبد الله بن سنان که گفت عمر بن یزید آمد به خانه من و گفت: سوار شو.

سوار شدم با او و آمدم تا رسیدیم به خانه حفص کناسی و او را هم از خانه بیرون آوردیم و با ما سوار شد و رفتیم تا به غری رسیدیم، پس به قبری رسیدیم. عمر بن یزید گفت از چهارپایان به زیر آئید که این قبر حضرت امیر المؤمنین (ع) است. گفتیم: از کجا دانستی؟ گفت: وقتی که حضرت امام جعفر صادق (ع) در حیره بودند، مکرر در خدمت آن حضرت به اینجا آمدم و فرمودند که قبر حضرت امیر المؤمنین است.

(۳) و منقولست از زید بن طلحه که گفت حضرت امام جعفر صادق (ع) وقتی که در حیره بودند فرمودند که می خواهی آنچه به تو وعده کرده بودم؟ - یعنی زیارت قبر حضرت امیر المؤمنین (ع) -، گفتم: بلی. پس آن حضرت سوار شدند و اسماعیل، مخدوم زاده آن حضرت، سوار شد و من سوار شدم و در خدمت ایشان رفتیم تا آنکه از ثویّه - که اسم موضعی بوده است از کوفه - گذشتند، و در میان حیره و نجف - و نجف اسم تلّی یا سدّی

ص: ۸۴

بوده است که مانع بوده است از آنکه سیلاب به مقابر کوفه و خانه ها برسد و اکنون مدینه مقدّسه غری را به آن اعتبار نجف می گویند - نزد تلکهای سفید از مرکب به زیر آمدند و اسماعیل و من پیاده شدیم و آن حضرت نماز کردند و ما نیز نماز کردیم. پس حضرت فرمود به اسماعیل که برخیز و بر جدّت، امام حسین (ع)، سلام کن. من گفتم: فدای تو گردم! مگر امام حسین در کربلا نیست؟ حضرت فرمود که بلی و لیکن وقتی که سر مبارک آن حضرت را به شام بردند شخصی از موالیان ما سر را دزدید و دفن کرد در پهلوی حضرت امیر المؤمنین (ع).

(۱) و منقولست به دو سند معتبر از ابو بصیر که گفت از حضرت صادق (ع) پرسیدم که کجا مدفون شد حضرت امیر المؤمنین (ع)؟ فرمود که در قبر پدرش حضرت نوح. گفتم:

قبر نوح کجاست؟ مردم می گویند که حضرت امیر در مسجد کوفه مدفون است. فرمودند که نه، در بلندی پشت کوفه یعنی نجف اشرف مدفونست.

(۲) و منقولست از عبد الله بن طلحه که گفت داخل شدم بر حضرت امام جعفر صادق (ع) و با آن حضرت رفتیم تا به غری رسیدیم و در موضعی آن حضرت نماز کردند و فرمودند به فرزند خود اسماعیل که برخیز و نماز کن پیش سر پدرت، امام حسین. عرض کردم که مگر سر آن حضرت را به شام نبردند؟ فرمود که بلی، و لیکن فلان شخص از موالیان ما دزدید و آورد و در اینجا دفن کرد.

(۳) و مرویست که حضرت امام جعفر صادق (ع) به شخصی فرمودند که در پهلوی کوفه قبری هست که هیچ مکروب و غمناک به زیارت آن قبر نمی آید مگر آنکه حق - سبحانه و تعالی - غم او را زایل می گرداند و حوایج او را برمی آورد. آن شخص گفت که قبر حضرت امام حسین (ع) را می فرمائید؟ به سر مبارک اشاره فرمودند که نه . گفت: قبر حضرت امیر المؤمنین (ع)؟ به سر اشاره فرمودند که بلی.

و همین حدیث را بعینه بعد از این به سند معتبر از داود بن فرقد روایت کرده است.

(۴) و مرویست به دو سند معتبر از یونس بن ظبیان که در وقتی که حضرت امام جعفر صادق (ع) به حیره آمدند، به خدمت آن حضرت رفتیم و با آن حضرت رفتیم به یک

ص: ۸۵

موضعی که خود می دانستند و فرمودند که مرکب را ببند . (۱) بعد از آن دست به دعا برداشتند و دعای مختصری خواندند که من نفهمیدم. بعد از آن مشغول نماز شدند و نماز را بلند خواندند به دو سوره کوچک و من آنچه حضرت کردند کردم . بعد از آن دعائی خواندند که فهمیدم و تعلیم من کردند و فرمودند که ای یونس ! می دانی که این موضع کجاست؟ گفتم : فدای تو گردم! نمی دانم. این قدر می دانم که در صحرائیم.

فرمودند که این قبر حضرت امیر المؤمنین (ع) است؛ او و رسول خدا (ص) یک دیگر را ملاقات می کنند تا روز قیامت.

و آن دعا اینست:

اللّهُمَّ لَا بَدَّ مِنْ أَمْرِكَ وَلَا بَدَّ مِنْ قُدْرِكَ وَلَا بَدَّ مِنْ قَضَائِكَ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ اللَّهُمَّ فَمَا قَضَيْتَ عَلَيْنَا مِنْ قَضَاءٍ وَ قَدَّرْتَ عَلَيْنَا مِنْ قَدَرٍ فَاعْطِنَا مَعَهُ صَبْرًا يَقْهَرُهُ وَ يَدْمِغُهُ وَ اجْعَلْهُ لَنَا صَاعِدًا فِي رِضْوَانِكَ يَنْمِي فِي حَسَنَاتِنَا وَ تَفْضِيلِنَا وَ سُودْدِنَا وَ شَرْفِنَا وَ مَجْدِنَا وَ نِعْمَانِنَا وَ كَرَامَتِنَا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ لَا تَنْقُصْ مِنْ حَسَنَاتِنَا اللَّهُمَّ وَ مَا أَعْطَيْتَنَا مِنْ عَطَاءٍ أَوْ فَضَّلْتَنَا بِهِ مِنْ

فضيلة او اكرمنا به من كرامة فاعطنا معه شكرا يقهره و يدمغه و اجعله لنا صاعدا في رضوانك و حسناتنا و سوددنا و شرفنا و نعمائك و كرامتك في الدنيا و الآخرة و لا تج عله لنا اشرا و لا بطرا و لا فتنة و لا مقتا و لا عذابا و لا خزيا في الدنيا و الآخرة اللهم إنا نعوذ بك من عثرة اللسان و سوء المقام و خفة الميزان اللهم لقنا حسناتنا في الممات و لا ترنا اعمالنا على نا حشرات و لا تخزنا عند قضائك و لا تفضحنا بسيئاتنا يو م نلقاك و اجعل قلوبنا تذكرك و لا تنسك و تخشاك كأنها تراك حتى تلقاك و بدل سيئاتنا حسنات و حسناتنا درجات و اجعل درجاتنا غرفات و اجعل غرفتنا عاليات اللهم اوسع لفقيرنا من سعة ما قضيت على نفسك و الهدى ما ابقيتنا و الكرامة اذا توفيتنا و الحفظ فيما بقي م ن عمرنا و البركة فيما رزقتنا و العون على ما حملتنا و الثبات على ما طوقتنا و لا تؤاخذنا بظلمنا و لا تعاقبنا بجهلنا و لا تستدرجنا بخطيئتنا و اجعل احسن ما نقول ثابتا في قلوبنا و اجعلنا عظماء عندك اذلة في انفسنا و انفعنا بما علمتنا و زدنا علما نافعا أعوذ بك من قلب لا يخشع و من عين لا تدمع و صلاة لا تقبل اجرنا من سوء الفتن يا ولي الدنيا و الآخرة.

و اين دعا را نقل کرده‌ام از تهذيبی که به خط مصنفش، شيخ طوسی (ره)، بود.

ص: ۸۶

(۱) و ايضا منقولست از صفوان که در خدمت حضرت امام جعفر صادق (ع) آمديم به زیارت قبر حضرت امير المؤمنين (ع) و آن حضرت از مرکب به زیر آمدند و گوی کردند و پاره ای آهن نقش کرده از آنجا بیرون آوردند که علامت قبر آن حضرت بود و ظرفی برگرفتند و وضو ساختند و چهار رکعت نماز کردند و فرمودند که برخیز ای صفوان ! و آنچه من کردم تو هم بکن و بدان که این موضع قبر حضرت امير المؤمنين (ع) است.

(۲) و منقولست از ابی اسامة از امام جعفر صادق (ع) که آن حضرت فرمود که کوفه باغی است از باغستانهای بهشت؛ در آن واقع است قبر نوح و ابراهيم و قبر سبيد و هفتاد پیغمبر و ششصد وصی از اوصیای پیغمبران، و در آن واقع است قبر سيد اوصیا حضرت امير المؤمنين (ع).

و منقولست که حضرت صادق (ع) فرمود که قبر حضرت امير المؤمنين (ع) در غری واقع است میان سینه و فرق سر حضرت نوح به طرف قبله - یعنی پیش روی نوح (ع).

(۳) و باز منقولست که آن حضرت (ع) فرمود که چهار بقعه در ایام طوفان نوح به خداوند عالمیان استغاثه کردند که طوفان برطرف شود یا ضررش به ایشان نرسد : یکی بیت المعمور و خداوند عالمیان آن را به آسمان برد و نجف اشرف و کربلای معلی و طوس - یعنی محل قبر امام رضا (ع).

(۴) و ایضا منقولست از صفوان که گفت : من و یک رفیقی از کوفه بیرون آمدیم و به خدمت حضرت صادق (ع) آمدیم و از قبر حضرت امیر المؤمنین (ع) سؤال کردیم.

فرمود که آن نزد شماسست در پشت کوفه و ما را نشان آن موضع دادند . من و رفیقم آمدیم و تفحص کردیم و یافتیم . بعد از آنکه به خدمت آن حضرت رسیدیم، فرمود که درست یافته‌اید؛ نزد همان تلکهای سفید است.

(۵) و منقولست از اسحاق بن جریر که حضرت صادق (ع) فرمود که وقتی که من در حیره نزد ابی العباس، خلیفه عباسی، بودم، شبها به زیارت حضرت امیر المؤمنین (ع) می‌رفتم و آن در طرف نجف حیره واقع است نزدیک غری و نماز شب در آنجا می‌کردم و قبل از صبح برمی‌گشتم.

ص: ۸۷

(۱) و کالصحیح از مفضل بن عمر منقولست که داخل شدم بر حضرت امام جعفر صادق (ع) و عرض نمودم که اشتیاق نجف اشرف دارم. فرمودند که از چه جهت؟ عرض نمودم که می‌خواهم زیارت کنم حضرت امیر المؤمنین (ع) را؟ فرمودند که ثواب زیارت آن حضرت را می‌دانی؟ گفتم: نه، یا ابن رسول الله! مگر آنکه شما بفرمائید . فرمودند که هر گاه زیارت کنی آن حضرت را بدان که زیارت می‌کنی استخوانهای حضرت آدم و بدن حضرت نوح و جسم مقدس حضرت امیر المؤمنین - صلوات الله علیهم - را. عرض نمودم که یا ابن رسول الله! مشهور است که حضرت آدم در سرانندی فوت شد و می‌گویند که استخوانش در بیت الله الحرام است؛ پس چگونه استخوان آن حضرت به کوفه آمد؟

فرمودند که حق - سبحانه و تعالی - وحی فرستاد به حضرت نوح در وقتی که در کشتی بود که هفت شوط طواف خانه بکن . طواف خانه کرد چنان که حق - سبحانه و تعالی - فرموده بود و از کشتی به زیر آمد و داخل آب شد و آب تا زانوهای آن حضرت بود. پس از آب تابوتی بیرون آورد و در کشتی گذاشت و کشتی در میان دریا می‌گشت یا طواف خانه می‌کرد آن مقدار که حق - سبحانه و تعالی - خواست. پس کشتی رسید تا دروازه کوفه و داخل مسجد کوفه شد . آنگاه حق - سبحانه و تعالی - به زمین خطاب کرد که آب خود را فرو بر . پس آب دریا در مسجد کوفه فرو رفت همچنان که ابتدا از آنجا بیرون آمده بود؛ و جمعی که با نوح بودند در کشتی، در اطراف عالم متفرق شدند و حضرت نوح تابوت حضرت آدم را از کشتی بیرون آورد و در نجف دفن کرد و این نجف ق طعه‌ایست از کوهی که حق - سبحانه و تعالی - در آن کوه با حضرت موسی سخن گفت و حضرت عیسی را درین کوه مقدس و مطهر گردانیدند و حضرت ابراهیم (ع) را درین کوه خلیل خود گردانید و حضرت محمد را - صلی الله علیه و آله - در شب معراج بر این کوه خلعت محبت خویش پوشانید و آن را محل سکونای

پیغمبران گردانید؛ و قسم به خدا که بعد از دو پدرش، آدم و نوح، کسی از پیغمبران سکنی نکرد که گرامی تر از حضرت امیر المؤمنین (ع) باشد. پس چون زیارت کنی جانب نجف را پس زیارت کن استخوانهای حضرت آدم و بدن حضرت نوح و جسم حضرت امیر المؤمنین - صلوات الله علیهم - را که زیارت

ص: ۸۸

کرده خواهی بود پدران پیشینیان را که آدم و نوح باشند و زیارت کرده خواهی بود حضرت سید المرسلین را - چون امیر المؤمنین نفس پیغمبر است و زیارت او زیارت آن حضرت است - ، و زیارت کرده خواهی بود حضرت امیر المؤمنین (ع) را که به ترین اوصیاء پیغمبران است و بدرستی که دعاهاى زایران آن حضرت مستجاب است و در وقت زیارت آن حضرت درهای آسمان گشوده می شود؛ پس بخواب مرو و غافل مشو از امثال این فضیلتهاى عظیم و کرامتهاى نامتناهی.

(۱) و کالصّحیح منقولست از یونس قصیری که گفت در مدینه به خدمت حضرت صادق (ع) رفتم و عرض کردم که فدای تو گردم! به خدمت شما آمدم و زیارت نکردم حضرت امیر المؤمنین (ع) را. فرمودند که بد کردی؛ اگر نه از شیعیان ما بودی، نظر به تو نمی کردم. آیا زیارت نمی کنی کسی را که حق - سبحانه و تعالی - و جمیع ملائکه و پیغمبران و مؤمنان او را زیارت می کنند؟ گفتم: فدای تو گردم! نمی دانستم که زیارت آن حضرت چنین است. فرمودند که بدان که حضرت امیر المؤمنین (ع) افضل است نزد حق - سبحانه و تعالی - از جمیع ائمه معصومین - صلوات الله علیهم - و او راست ثواب اعمال جمیع ایشان (چنان که حضرت پیغمبر (ص) فرمودند که ضربت علی در روز خندق افضل است از عبادت جن و انس تا روز قیامت). پس فرمود که ائمه بقدر اعمال بر یک دیگر فضیلت دارند.

مترجم گوید که ازین حدیث ظاهر می شود که هر یک از ائمه که عمر ایشان بیشتر باشد بر دیگران زیادتی داشته باشند و محتمل است که کیفیت نیز مراد باشد بنا بر این ممکن است که جهاد حضرت امام حسین (ع) با اعمال حضرت صاحب الامر (ع) برابری کند و ظاهراً به امثال این اخبار جرأت نتوان نمود بر تفضیل بعضی بر بعضی و اولی توقف است در فضیلت بعضی بر بعضی بغیر حضرت امیر (ع) که فضیلت آن حضرت بر سایر ائمه متواتر است.

(۲) و به سند معتبر منقولست از حسین بن اسماعیل صیمری که حضرت امام جعفر صادق (ع) فرمودند که هر که پیاده به زیارت حضرت امیر المؤمنین (ع) برود، حق - تعالی -

ص: ۸۹

به عدد هر گامی که بردارد حجّی و عمره ای در نامه عملش بنویسد و اگر پیاده نیز برگردد به عدد هر گامی دو حج و دو عمره در نامه عملش بنویسد.

(۱) و به سند معتبر منقولست از شخصی از اصحاب حضرت صادق (ع) که گفت نزد آن حضرت بودم و سخن حضرت امیر المؤمنین (ع) برآمد. ابن مارد عرض نمود به آن حضرت که چه ثواب دارد زیارت جدّت حضرت امیر المؤمنین (ع)؟ فرمودند که ای پسر مارد! هر که زیارت کند جدّم را و عارف به حقّ او باشد و او را امام اوّل داند، حق - سبحانه و تعالی - به عدد هر گامی حجّی و عمره ای مقبول در نامه عمل او بنویسد؛ قسم به خدا - ای پسر مارد! - که حق - سبحانه و تعالی - طعمه آتش نمی‌کند قدمی را که گرد آلوده شده باشد در راه زیارت حضرت امیر المؤمنین (ع)، خواه پیاده رفته باشد و خواه سواره، و این حدیث را به آب طلا بنویس.

مصنّف می‌گوید که اگر کسی گوید که در این خبر و امثال این مذکور نیست موضع قبر آن حضرت و ممکن است که زیارت کنند و ندانند موضع قبر را، جواب گوئیم که اینکه فرموده‌اند که قدمش در راه زیارت گردآلود شود دلالت بر این می‌کند که اصحاب می‌دانسته‌اند موضع قبر را، و اینها مؤیّد آن اخباریست که صریح بود در تعیین موضع قبر و همچنین اخبار دیگر؛ زیرا که اگر معلوم ایشان نبود البتّه می‌پرسیدند قبر آن حضرت در کجاست و در کجا زیارت کنیم، و چون معلوم ایشان بوده است سؤال نکرده‌اند.

(۲) و کالصّحیح منقولست از ابو عامر، واعظ اهل حجاز، که گفت: رفتم به خدمت حضرت امام جعفر صادق (ع) و سؤال کردم که یا ابن رسول الله! چه ثواب دارد کسی که زیارت کند حضرت امیر المؤمنین (ع) را و تعمیر نماید تربت آن حضرت را؟ فرمودند که ای ابو عامر! خبر داد مرا پدرم از پدرش از جدّش از حضرت امیر المؤمنین (ع) که حضرت سیّد المرسلین (ص) فرمودند به من که یا علی! و الله که ترا شهید خواهند کرد در زمین عراق و در آنجا مدفون خواهی شد. گفتیم: یا رسول الله! چه ثواب دارد کسی که قبور ما را زیارت کند و معمور سازد و ملازمت آن نماید و تعاهد آن کند و اهتمام به شأن زیارت آن داشته باشد؟ حضرت فرمودند که یا ابا الحسن! بدرستی که حق - سبحانه و

ص: ۹۰

تعالی - (۱) قبر ترا و قبرهای فرزندان ترا بقیعه‌ها گردانیده است از بقیعه‌های بهشت و عرصه‌ها از عرصه‌های جنت و بدرستی که حق - تعالی - دل‌های برگزیدگان خلق و بندگان خاص خود را مشتاق و محبّ شما گردانیده است که مشقتها و آزارها خواهند کشید در راه محبّت شما و ایشان عمارت کنندگان قبور شماوند و بسیار به زیارت قبور شما خواهند آمد از جهت

رضای خدا و محبت رسول او؛ یا علی! ایشان مخصوصانند به شفاعت من و ایشان در حوض کوثر بر من وارد خواهند شد و در بهشت ایشان به زیارت من خواهند آمد؛ یا علی! هر که معمر و آبادان دارد قبور شما را و تعاهد آن کند به پاکیزگی و بوی خوش و تعظیم و تکریم، چنان باشد که یاری کرده باشد حضرت سلیمان را بر بنای بیت المقدس، و هر که زیارت کند قبور شما را چنان است که بعد از حج اسلام هفتاد حج کرده باشد و چون از زیارت برگردد از گناهان پاک شده باشد مانند روزی که از مادر متولد شده بود؛ پس خوشحال باش و بشارت ده محبان و دوستان خود را به نعمتهای بس یار و به چیزی چند که چشم ایشان را روشن کند که نه چشمها دیده باشد و نه گوشها شنیده باشد و نه در خاطر کسی خطور کرده باشد؛ و جمعی از اراذل مردمان و بدترین خلق خدا سرزنش کنند زیارت کنندگان شما را به سبب زیارت، چنان که سرزنش می کنند زناکاران را به زنا؛ این جماعت بدترین امت منند؛ ایشان را شفاعت نخواهم کرد و در حوض کوثر بر من وارد نخواهند شد.

و همین حدیث به سند معتبر از عبد الله بن کثیر نیز منقولست.

(۲) و مرویست از عبد الله بن طلحه که گفت: داخل شدم بر حضرت صادق علیه السلام فرمودند که یا عبد الله! به زیارت قبر پدرم امام حسین (ع) می روی؟ گفتم: بلی، فدای تو گردم! می رویم به زیارت آن حضرت. فرمود که هر هفته یک مرتبه می روید؟ گفتم: نه. فرمود که در هر ماه یک مرتبه می روید؟ گفتم: نه. فرمود که چه بسیار جفاکاری شما نسبت به آن حضرت یا چه بسیار نادانید فضل آن حضرت را؛ بدرستی که زیارت آن حضرت برابر است با حج و عمره و زیارت پدرش (ع) برابر است با دو حج و دو عمره.

و منقول است از حسان بن مهران جمال که حضرت امام جعفر صادق (ع) به من گفت

ص: ۹۱

که ای حسان! آیا زیارت می کنی قبر شهیدانی را که نزد شمایند؟ گفتم: کدام شهدا؟

فرمودند که حضرت علی بن ابی طالب و امام حسین - علیهما السلام. گفتم: بلی، زیارت می کنم و بسیار زیارت می کنم. فرمودند که ایشانند شهدائی که حق - سبحانه و تعالی - به ایشان کرامت فرموده است از فضل غیر متناهی خود پس زیارت کنید ایشان را و طلب کنید نزد ایشان حوائج خود را به تضرع و زاری از خداوند عالمیان؛ و اگر ما به ایشان نزدیک می بودیم چنانچه شما اهل کوفه نزدیکید هر آینه متوطن می شدیم.

(۱) و کالصّحیح منقولست از یونس بن ظبیان که حضرت امام جعفر صادق (ع) فرمودند که هر گاه زیارت قبر حضرت امام حسین (ع) بجا آوری، وضو بساز و غسل بکن و به آهستگی راه رو و بگو:

الحمد لله الذي أكرمني بمعرفة رسوله و من فرض طاعته رحمة منه و تطولا منه عليّ و من عليّ بالإيمان الحمد لله الذي سيرني في بلاده و حملني على دوابه و طوى لي البعيد و دفع عني المكروه حتى ادخلني حرم اخي نبيّ ه و أرانيه في عافية الحمد لله الذي جعلني من زوّار قبر وصيّ رسوله الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ جَاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِهِ وَ أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا عَبْدَ اللَّهِ وَ أَخُو رَسُولِهِ.

و در من لا يحضره الفقيه بعد از این دعا این زیادتى هست و در اکثر نسخ مزار نیست:

اللّهمَّ عبدك و زائرک متقرّب إليك بزيارة قبر اخي رسولك و على كلّ مأتى حقّ لمن أتاه و زاره و أنت خير مأتى و أكرم مزور فاسألک يا الله يا رحمان يا رحيم يا جواد يا أحد يا صمد يا من لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ ان تصلى على محمد و اهل بيته و أن تجعل تحفّتك إياى من زیارتى فى موقفى هذا فكاك رقبتى من النار و اجعلنى ممّن يسارع فى الخيرات و يدعوك رغبا و رهبا و اجعلنى من الخاشعين اللّهمَّ إِنَّكَ بَشَرْتَنِي عَلَى لِسَانِ نَبِيِّكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَقُلْتُ فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ وَ قُلْتُ وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ اللّهمَّ و إني بك مؤمن و بجميع أنبيائك فلا تقفنى بعد معرفتهم موقفا تفضحنى به على رؤوس الخلائق بل قفنى معهم و توفنى على التصديق بهم فإنهم عبيدك و أنت خصصتهم بكرامتك و امرتنى بانباتهم

ص: ۹۲

و ترجمه این دعا اینست : (۱) جميع محامد و ثناها مخصوص خداوندیست که مرا گرامی داشت به آنکه خود را به من شناسانید و رسولش را و کسانی را که واجب گردانیده است اطاعت ایشان را بر خلائق از روی رحمت و احسان او بر من، و انعام کرد بر من به آنکه مرا مؤمن گردانید.

حمد خداوندی را سزااست که مرا از شهر به شهر آورد و حیوانات از جهت مرکوب من آفرید و مرا بر آن سوار گردانید و راه دور را بر من نزدیک گردانید و مکروهات را از من دور گردانید تا آنکه مرا در آورد در حرم برادر پیغمبرش (ص) و حمد خدا را که به تن درستی داخل حرم آن حضرت - که کوفه است - شدم - چنان که منقولست که کوفه حرم خدا و حرم رسول

خدا و حرم امیر المؤمنین است یا در اصل روضه داخل گردانید و آن بمنزله حرم آن حضرت است یعنی به سبب آنکه آن حضرت در اینجا مدفون است حرمتش بر همه کس واجب است؛ حمد خدائی را سزااست که مرا از جمله زیارت‌کنندگان قبر وصیّ رسولش گردانید؛ جمیع ثناها مخصوص خداوندی است که ما را هدایت نمود به معرفت ثواب زیارت آن حضرت یا به معرفت آن حضرت و ثواب زیارتش و اگر هدایت الهی نمی بود، ما هدایت نمی یافتیم به این شرف؛ گواهی می دهم که خداوندی نیست بغیر از واجب الوجود بالذاتی که در ذات و صفات یگانه است و او را شریکی در خداوندی و در ذات و صفات نیست، و گواهی می دهم که محمد بنده و رسول اوست و از جانب حق - سبحانه و تعالی - براستی بخلق آمده است، و گواهی می دهم که حضرت علی بن ابی طالب (ع) بنده خداست و برادر رسول اوست.

تا اینجا از روایت یونس است؛ و ترجمه دعای من لا یحضر اینست:

خداوندا! بنده ذلیل تو و زیارت‌کننده تو - چون زیارت دوستان خدا زیارت خدا است - تقرّب به تو می جوید به سبب زیارت قبر برادر رسول تو و هر که را زیارت کنند برو حقّی هست از جهت زایران او و تو بهتر ین کسانی که به نزد او روند و کریمترین کسانی که زیارت او کنند؛ پس سؤال می‌کنم - ای خداوند و ای بخشاینده و ای مهربان و ای بخشنده و ای یگانه در ذات و صفات و ای محتاج الیه کلّ ممکنات و ای خداوندی که

ص: ۹۳

والد نیستی که از تو فرزندی به هم رسد یا محلّ حوا دث باشی و مولود نیستی که حادث باشی و نبوده است و نخواهد بود کسی کفو تو - که صلوات فرستی بر محمد و اهل بیت او و آنکه بگردانی تحفه مرا که عطا خواهی فرمود و کار تست که در همین جا از گناهان من درگذری و بگردانی مرا از کسانی که پیش دستی می‌کنند در کارهای خیر و ترا می‌خوانند از روی رغبت و خواهش ثواب و رهبت و ترس از عقاب و بگردانی مرا از جمله خاشعان - و این جمله مقتبس است از قول حق - سبحانه و تعالی - در وصف زکریّا و یحیی و زوجه او که **إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ**؛ آنچه را به ایشان عطا فرموده است به دعا ازو می‌طلبیم که به ما نیز عطا فرماید - خداوندا! تو بشارت دادی ما را بر زبان رسولت که صلوات و درودهای تو بر او و بر آل او باد به آنکه فرمودی که یا محمد ! بشارت ده آن جمعی را که گوش می‌دهند اوامر ما را و متابعت می‌کنند هر چه را احسن است، و دیگر فرمودی که یا محمد ! بشارت ده آن جمعی را که ایمان آورده‌اند که ایشان را تقدّمی در راستی یا خوبی هست نزد پروردگار ایشان؛ خداوندا ! بدرستی و راستی که من به تو و به جمیع پیغمبران تو ایمان دارم پس چنان مکن که بعد از معرفت ایشان مرا بداری در جایی که رسوا گردانی مرا نزد خلاق،

بلکه حشر کن مرا با انبیا و اوصیا و مرا بمیران با تصدیق به ایشان، بدرستی که ایشان بنده تواند و تو ایشان را مخصوص گردانیده‌ای به کرامت خود و امر کردی مرا به متابعت ایشان.

بعد از آن فرمودند که پس نزدیک قبر می‌روی و می‌گوئی:

السَّلام من الله و السَّلام على محمد أمين الله على رسالته و عزایم امره و معدن الوحي و التَّنزيل الخاتم لما سبق و الفاتح لما
استقبل و المهيم على ذلك كله و الشَّاهد على الخلق السَّراج المنير و السَّلام عليه و رحمة الله و بركاته اللهم صلَّ على محمد
و أهل بيته المظلومين افضل و اكمل و ارفع و انفع و اشرف ما صلَّيت على انبيائك و اصفیاءك اللهم صلَّ على أمير المؤمنين
عبدك و خير خلقك بعد نبيك و اخي رسولك الذي بعثته بعلمك و جعلته هاديا لمن شئت من خلقك و الدليل على من بعثته
برسالتك و ديان الدين بعدلك و فصل

ص: ۹۴

قضائك من خلقك و السَّلام عليه و رحمة الله و بركاته اللهم صلَّ على الأئمة من ولده القوامين بامرک من بعده المطهرين
الذين ارتضيتهم أنصارا لدينك و أعلاما لعبادك و شهداء على خلقك و حفظة لسرك.

و صلوات می‌فرستی بر ائمه معصومین علیهم السَّلام یا بر هر یک یک، هر چه مقدورت باشد، پس می‌گوئی:

السَّلام على الأئمة المستودعين السَّلام على خالصة الله من خلقه السَّلام على الأئمة المتوسمين السَّلام على المؤمنين الذين
قاموا بأمرک و وازروا أولياء الله و خافوا لخوفهم السَّلام على ملائكة الله المقربين.

ترجمه‌اش اینست که: (۱) مطلق سلام یا هر سلامی یا حقیقت سلام از جانب حق - سبحانه و تعالی - است و هر سلامی که از
حق - سبحانه و تعالی - است بر محمد باد که امین و مؤتمن خداست بر رسالت او و بر اموری که واجب است اطاعت او در
آن امور بحسب فعل یا ترک که عبارت از واجبات و محرمات باشد و سلام الهی بر پیغمبری باد که معدن وحی است و
تنزیل - یعنی هر وحیی که در قلوب جمیع انبیا فایض شده است و هر علم و حکمتی که جبرئیل یا فرشتگان دیگر نازل
گردانیده‌اند بر هر پیغمبری همه نزد آن حضرت است چنانچه متواتر است این معنی در اخبار - آن پیغمبری که ختم پیغمبران و
رسولان باشد و هر علمی که ضرور شود عالمیان را همه را فتح کرد و ظاهر ساخت بر اوصیاء آن حضرت - پس علم اولین و
آخرین نزد آن حضرت بود و همه را به حضرت امیر المؤمنین تعلیم نمود؛ و در بعضی از نسخ این زیارت و الفاتح ل ما انفلق
یعنی توضیح مهمات و کشف مفصلات علوم الهیه در عهده آن حضرت صلوات الله علیه است - و آن حضرت بر همه مطلع و

عالم بود یا شاهد بود بر جمیع این علوم و بر افعال جمیع مکلفین گواه است یا آنکه اعمال بندگان از ابرار و فجّار چون بر آن حضرت عرض می شود آن حضرت بر همه شاهد است یا آنکه چون نمی شود و نشده است که زمین خالی از خلیفه الهی باشد چنان که فرمود که **إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً** و در آیات بسیار وارد است که امام و نبی هر

ص: ۹۵

زمانی شهادت می دهند بر اعمال بندگان حق - سبحانه و تعالی - و پیغمبر ما (ص) شهادت می دهد بر جمیع انبیا که ایشان تبلیغ رسالات کردند و همچنین بر اوصیاء خود و سایر اوصیا شهادت خواهند داد؛ و سلام الهی بر چراغی باد که عالم را به نور علم و هدایت منور گردانید و هر سلامی و هر رحمتی و هر برکتی بر آن حضرت باد - و رحمت منافع اخ روی است و برکت منافع دنیوی است که به اخروی برمی گردد؛ خداوندا! درود فرست بر محمد و بر اهل بیت آن حضرت که همیشه بر ایشان ستم می کردند و حق ایشان را غصب می نمودند؛ خداوندا! صلوات فرست بر ایشان صلواتی که فاضلتر و کامل تر و بلندتر و بهترین صلواتی باشد که فرستاده ای بر انبیا و رسل و برگزیدگان خودت؛ خداوندا ! صلوات فرست بر حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) که بنده تست و بهترین خلق تو است بعد از مرتبه پیغمبر آخر الزمان، و صلوات فرست بر برادر رسالت و جانشین پیغمبرت که او را از همه خلائق برگزیدی و آن کس که او را دلیل حقیّت پیغمبری که او را به رسالات خود فرستادی گردانیدی - زیرا که در زمان حضرت سیّد المرسلین (ص) و بعد از آن حضرت، هر معجزی که بر دست حضرت امیر المؤمنین (ع) ظاهر می شد، دلیل امامت خودش بود و دلیل حقیّت پیغمبری پیغمبر بود، بلکه ذات مقدّس او معجز و دلیل بود به اعتبار اتّصاف به کمالات الهی و تخلّق به اخلاق او، بلکه اعظم دلایل وجود واجب الوجود نیز بود - ؛ و صلوات فرست بر کسی که حکم کننده بود در دین اسلام به عدالت تو - زیرا که بعد از حضرت سیّد المرسلین کسی حکم به عدالت نکرد غیر از آن حضرت - و صلوات فرست بر کسی که جداکننده حق است از باطل در حکم در میان خلاقیت و سلام و رحمت و برکات الهی بر او باد ! خداوندا! صلوات فرست بر امامان معصومان از ذرّیت آن حضرت که به امر امامت همیشه قیام می نمودند به امر تو بعد از آن حضرت و آن معصومان که اختیار کرده ای ایشان را که مددکاران دین تو و حافظان اسرار تو باشند از جهت بندگان تو.

ترجمه دعای دوم: (۱) سلام الهی بر امامانی باد که ودایع پروردگارند و ایشان را به امانت به خلائق سپرده

ص: ۹۶

است خالق الخلائق که عزّت ایشان بدارند و اطاعت کنند ایشان را؛ سلام الهی بر جمعی باد که برگزیدگان حق - سبحانه و تعالی اند - از جمله خلائق، سلام الهی بر امامانی باد که متوسّمانند - یعنی صاحبان فراست اند و به هر که نظر می کنند می دانند سعادت و شقاوت او را، و احادیث بسیار وارد شده است که آیه کریمه **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ** در شان ائمّه معصومین - صلوات الله علیهم - وارد شده؛ و سلام الهی بر مؤمنانی باد که قیام نموده اند به امر تو چنان که باید یا بر امامت و اطاعت ائمّه هدی قیام و اقدام نمودند و اعانت نمودند دوستان حق - سبحانه و تعالی - را - که ائمّه هدی بلشند - و همیشه خایف و ترسان بودند از جهت خوف ائمّه هدی علیهم السّلام - و این سلامی است از جهت خواص شیعیان آن حضرت - و سلام الهی بر فرشتگان حق - سبحانه و تعالی - باد که مقربان اویند - و ظاهرا سلام بر فرشتگانی است که دران روضه مقیمند و محتمل است که مطلق ملائکه یا ملائکه مقرب مراد باشد، اعمّ از آنکه در آنجا باشند یا نباشند.

حضرت فرمودند که پس می گوئی:

السّلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمۀ الله و برکاته السّلام علیک یا حبیب الله السّلام علیک یا صفوة الله السّلام علیک یا ولیّ الله السّلام علیک یا حجّة الله السّلام علیک یا عمود الدّین و وارث علم الاولین و الآخیرین و صاحب المیسّم و الصّراط المستقیم أشهد أنّک قد أقمت الصّلوّة و اتیت الزّکاء و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر و اتّبعّت الرّسول و تلوت الکتاب حقّ تلاوته و جاهدت فی الله حقّ جهاده و نصحت لله و لرسوله و جدت بنفسک صابرا محتسبا و مجاهدا عن دین الله و موفیا لرسوله طالبا ما عند الله راغبا فیما وعد الله و مضیت للذی کنت علیه شهیدا و شاهدا و مشهودا فجزاک الله عن رسوله و عن الإسلام و أهله افضل الجزاء و لعن الله من قتلک و لعن الله من خالفک و لعن الله من افترى علیک و ظلمک و لعن الله من غصبک و من بلغه ذلک فرضی به أنا الی الله منهم بری ء لعن الله أمّة خالفنک و أمّة جحدت ولایتک و أمّة تظاهرت علیک و أمّة قتلتک و أمّة حادت عنک و خذلتک الحمد لله الذی جعل النار مثواهم **وَبِئْسَ الْوَرْدُ الْمَوْزُودُ** و بئس ورد الواردين اللهمّ العن قتلة

ص: ۹۷

أنبیاءک و قتله أوصیاء أنبیائک بجمیع لعناتک و اصلهم حرّ نارك اللهمّ العن الجوابیت و الطّواغیت و الفراعنة و اللّات و العزیّ و الجبت و الطّاغوت و کلّ ندّ یدعی من دون الله و کلّ مفتر اللهمّ العنهم و أشیاعهم و اتباعهم و أولیائهم و أعوانهم و محبّیهم لعنا کثیرا اللهمّ العن قتلة امیر المؤمنین

سه مرتبه

اللّهُمَّ العن قتلَهُ الحسن و الحسين

سه مرتبه

اللّهُمَّ العن قتلَهُ الائمه

سه مرتبه

اللّهُمَّ عَذِّبْهُمْ عَذَاباً لاَ تَعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ وَ ضَاعِفْ عَلَيْهِمْ عَذَابَكَ كَمَا شَاقُّوا وَلَاءَهُ أَمْرَكَ وَ أَعِدِّ لَهُمْ عَذَاباً لَمْ تَحْلَلْهُ بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ اللَّهُمَّ وَ ادْخُلْ عَلَى قَتْلِهِ أَنْصَارَ رَسُولِكَ وَ قَتْلِهِ أَنْصَارَ الْمُؤْمِنِينَ وَ عَلَى قَتْلِهِ أَنْصَارَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى قَتْلِهِ مِنْ قَتْلِ فِي وَلَايَةِ آلِ مُحَمَّدٍ أَجْمَعِينَ عَذَاباً مُضَاعَفاً فِي أَسْفَلِ دَرَكٍ مِنَ الْجَحِيمِ لا يُخَفِّفُ عَنْهُ مِنْ عَذَابِهَا وَ هُمْ فِيهَا مَبْلُوسُونَ مَلْعُونُونَ نَاكِسُوا رُؤُسَهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَدْ عَايَنُوا النَّدَامَةَ وَ الْخِزْيَ الطَّوِيلَ لِقَتْلِهِمْ عِترَةَ أَنْبِيَائِكَ وَ رِسْلَكَ وَ اتَّبَاعَهُمْ مِنْ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ اللَّهُمَّ الْعَنِهِمْ فِي مُسْتَسَرِّ السِّرِّ وَ ظَاهِرِ الْعِلَانِيَةِ فِي سَمَائِكَ وَ أَرْضِكَ اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صَدِّقٍ فِي أَوْلِيَاءِكَ وَ أَحِبِّ إِلَى مُسْتَقَرِّهِمْ وَ مُشَاهِدِهِمْ حَتَّى تُلْحِقَنِي بِهِمْ وَ تَجْعَلَنِي لَهُمْ تَبْعاً فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ .

بعد از آن بنشین نزدیک سر مبارک آن حضرت و این دعا را بخوان:

سلام الله و سلام ملائكتِهِ الْمُقَرَّبِينَ وَ الْمُسَلِّمِينَ لَكَ بِقُلُوبِهِمُ النَّاطِقِينَ بِفَضْلِكَ الشَّاهِدِينَ عَلَى أَنَّكَ صَادِقٌ أَمِينٌ صَدِّيقٌ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى رُوحِكَ وَ بَدَنِكَ أَشْهَدُ أَنَّكَ طَهَرَ طَاهِرٌ مُطَهَّرٌ مِنْ طَهَرَ طَاهِرٌ مُطَهَّرٌ أَشْهَدُ لَكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ وَ وَلِيَّ رَسُولِهِ بِالْبَلَاغِ وَ الْأَدَاءِ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ جَنِبَ اللَّهِ وَ أَنَّكَ بَابُ اللَّهِ وَ أَنَّكَ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي يُوْتِي مِنْهُ وَ أَنَّكَ سَبِيلُ اللَّهِ وَ أَنَّكَ عَبْدُ اللَّهِ ه وَ أَخُو رَسُولِهِ أَتَيْتَكَ وَافِداً لِعَظِيمِ حَالِكَ وَ مَنْزِلَتِكَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عِنْدَ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَتَيْتَكَ مُتَقَرِّباً إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِزِيَارَتِكَ فِي خِلَاصِ نَفْسِي مُتَعَوِّداً بِكَ مِنْ نَارِ اسْتِحْقَاقِهَا بِمَا جَنَيْتَ عَلَى نَفْسِي أَتَيْتَكَ انْقِطَاعاً إِلَيْكَ وَ إِلَى وَلِيِّكَ الْخَلْفِ مِنْ بَعْدِكَ عَلَى بَرَكَةِ الْحَقِّ فَقَلْبِي لَكُمْ مُسَلِّمٌ وَ أَمْرِي لَكُمْ مُتَّبِعٌ وَ نَصْرَتِي لَكُمْ مَعْدَةٌ وَ أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَ مَوْلَاكَ وَ فِي طَاعَتِكَ الْوَافِدُ إِلَيْكَ التَّمَسُّ بِذَلِكَ كِمَالِ الْمَنْزِلَةِ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى وَ أَنْتَ مَنِّمٌ أَمْرُنِي اللَّهُ بِصَلَاتِهِ وَ حَسَنِي عَلَى بَرِّهِ وَ دَلَّنِي عَلَى فَضْلِهِ وَ هَدَانِي لِحُبِّهِ وَ رَغْبَتِي فِي الْوَفَادَةِ إِلَيْهِ وَ الْهَمْنِي طَلَبِ

الحوائج عنده انتم اهل بیت یسعد ﴿١﴾ من تولّاكم و لا یخیب من أتاكم و لا یخسر من یهواكم و لا یسعد من عاداكم لا اجد احدا افزع إلیه خیرا لی منكم أنتم اهل بیت الرّحمة و دعائم الدّین و أركان الأرض و الشّجرة الطّیبة اللّهم لا تخیب توجّهی إلیك برسولك و آل رسولك و استشفاعی بهم اللّهم أنت مننت علیّ بزیارة مولای و ولايته و معرفته فاجعلنی ممّن ینصره و ینتصر به و منّ علیّ بنصری لدینك فی الدّنیا و الآخرة اللّهم انّی احيی علی ما حیى علیه علیّ بن أبی طالب صلوات الله علیه و أموت علی ما مات علیه علیّ بن ابی طالب صلوات الله علیه.

پس چون خواهی زیارت وداع آن حضرت بکنی، بگو:

السّلام علیک و رحمة الله و بركاته استودعک الله و استرعیک و اقرأ علیک السّلام آمنا بالله و بالرّسل و بما جاءت به و دلّت علیه فاکتبتنا مع الشّاهدین أشهد فی مماتى علی ما شهدت علیه فی حیاتی اشهد أنّکم الائمة واحدا بعد واحد و أشهد أنّ من قتلکم و حاربکم مشرکون و من ردّ علیکم فی اسفل درک من الجحیم أشهد أنّ من حاربکم لنا أعداء و نحن منهم برآء و أنّهم حزب الشّیطان اللّهم انّی اسألك بعد الصّلوّة و التّسلیم ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد.

و یک یک از ائمه را- صلوات الله علیهم- نام می‌بری و صلوات می‌فرستی و می‌گوئی:

و لا تجعله آخر العهد من زیارته فان جعلته فاحشرنی مع هؤلاء الائمة المسمّین اللّهم و ثبتّ قلوبنا بالطّاعة و المناصحة و المحبّة و حسن الموازرة و التّسلیم.

و ترجمه‌اش اینست که: (١) سلام الهی بر تو باد! ای پادشاه مؤمنان! ای دوست و محبوب حق- سبحانه و تعالی-!- چنان که در قرآن مجید در شان او فرموده که **يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ**؛ و حضرت سیّد الانبیاء فرمودند در خبیر که هر آینه علم داری که کار سردار لشکر می‌باشد به کسی دهم که دوست دار خدا و رسول باشد و خدا و رسول دوست او باشند؛ و دیگر در مرغی که از برای حضرت آورده بودند فرمودند که خداوندا! بیاور بنزد من محبوبترین خلقت را که با من تناول کند این طایر را، و انس در نمی‌گشود هر مرتبه که آن حضرت می‌آمدند انس

(١). سعد خ ل.

جواب می داد تا عاقبت در گشود و حضرت امیر از آن طایر با رسول خدا خوردند؛ مجملاً محبت و محبوبیت علی حق - سبحانه و تعالی - را از آن گذشته است که خوارج شک کنند، چه جای دیگری؟! - و ای برگزیده خدا و ای ولی خدا! - یعنی واجب الاطاعت و امام و اولی به نفس از جانب خدا - و ای حجت خدا - بر خلق، به کمالات صوریّه و معنویّه و معجزات ظاهره و باطنه - و ای ستون دین و ای وارث علوم انبیاء متقدّمین - مانند حضرت آدم و ادریس و نوح - و انبیاء متأخّرین - مانند ابراهیم و موسی و عیسی صلوات الله علیهم - و ای صاحب میسم و ای راه راست! - بر سیل مجاز شایع.

و میسم چیز است که حیوانات را به آن داغ می کنند و حق - سبحانه و تعالی - در قرآن یاد فرموده است دَابَّةُ الارض را: **وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ**، و چون تمام شود حجت ما بر خلائق به ظهور حضرت صاحب الامر و ظهور معجزات باهره بر دست او و نزول عیسی از آسمان و متابعت او صاحب الامر را و در عقب او نماز کند، و اعظم معجزات رجعت مؤمنان بسیار صالح باشد و کافران این امت از ائمه جور و معاونان ایشان بر ظلم و کفر که در آیه دویم مذکور است، بیرون آوریم از جهت ایشان جاننداری را از زمین که با ایشان سخن کند یا مجروح سازد به عصای موسی و خاتم سلیمان روهای ایشان را، به آنکه عصا بر روی ایشان زند و خاتم بر پیشانی ایشان مهر کند، و بر پیشانی مؤمنان صالح نوشته شود که مؤمن است حقاً و بر پیشانی کافران نوشته شود که این کافر است حقاً، چون آیات و معجزات ائمه هدی را دیدند و ایمان نیاورند به سبب این راه توبه مسدود شود بر ایشان، و روزی باشد که ما حشر کنیم از هر امتی طایفه ای را از کسانی که تکذیب می کنند آیات ما را که - ائمه هدی اند - و همه را جمع کنند و ایشان را کشند و زنده کنند تا تشفی دلهای مؤمنان زنده و مرده بشود.

و روایات در تفسیر «دَابَّةُ الارض» بسیار وارد شده است از طرق شیعه که دلالت می کند بر آنکه مراد از «دَابَّة» حضرت امیر المؤمنین (ع) است؛ از آن جمله به اسانید

ص: ۱۰۰

حسنه کالصّحی «حه». منقولست از ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق (ع) که حضرت سیّد المرسلین (ص) به حضرت امیر المؤمنین (ع) رسیدند و آن حضرت ریگی چند را جمع کرده بودند و رو بر آن گذاشته به خواب رفته بودند؛ پس حضرت رسول (ص) پائی بر حضرت امیر المؤمنین زدند و فرمودند که برخیز ای دابّه! پس یکی از صحابه گفت: یا رسول الله! آیا ما یک دیگر را به این نام می توانیم خواند؟ چون بحسب لغت بمعنی جنبنده است. پس حضرت فرمودند که نه، بلکه این اسم مخصوص علی است. آن دَابَّةُ الارضی که حق - سبحانه و تعالی - در قرآن مجید یاد فرموده است، و آیه سابقه را خواندند؛

پس فرمودند که یا علی! چون دنیا آخر می شود حق - سبحانه و تعالی - ترا در بهترین صورتی از زمین بیرون می آورد و با تو خواهد بود میسمی که آلت داغ است و دشمنان خود را به آن داغ خواهی کرد پس شخصی به حضرت عرض نمود که عامّه این آیه را تکلمهم می خوانند به تخفیف، یعنی دابّه ایشان را مجروح می سازد. حضرت فرمودند که حق - سبحانه و تعالی - این جماعت را در جهنّم مجروح خواهد کرد که تحریف قرآن می کنند بلکه آیه به تشدید است که دابّه با ایشان سخن خواهد گفت. بعد از آن حضرت امام جعفر صادق (ع) فرمودند که مراد از خروج دابّه، رجعت حضرت امیر المؤمنین (ع) است به قرینه آیه ما بعد. پس آن شخص گفت که مراد از آیه دویم حشر روز قیامت است حضرت فرمودند که حق - سبحانه و تعالی - در قیامت آیات بسیار فرستاده است که همه را حشر می فرماید مثل آیه **وَحَشَرْنَاهُمْ** الخ، یعنی همه را حشر خواهیم کرد و کسی نمی ماند که او را حشر نکنیم، و در رجعت حق - سبحانه و تعالی - مؤمنان خالص و کافران خالص را حشر می کند. پس حضرت فرمودند که شخصی به عمار بن یاسر گفت که یا ابا الیقظان - که کنیت عمار است - آیه ای در کتاب خدا هست که دل مرا فاسد گردانیده است و م را به شک انداخته است. عمار گفت که کدام آیه است؟ گفت: آیه **وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ**، این چه دابّه است؟ عمار گفت که و الله که ننشینم و نخورم و نیاشامم تا این دابّه را به تو بنمایم!؛ پس عمار با آن شخص آمد به خدمت حضرت امیر المؤمنین (ع) و آن حضرت خرما و روغن تناول می فرمودند؛ پس حضرت

ص: ۱۰۱

فرمودند که ای ابو الیقظان! بیا. عمار نشست و مشغول خوردن شد، و آن مرد تعجب می کرد از قسم عمار. پس چون عمار برخاست، آن مرد گفت که یا ابا الیقظان! تو قسم یاد کردی که نخوری و نیاشامی و ننشینی تا دابّه را به من بنمائی. عمار گفت: اگر عقل داری به تو نمودم.

و عامّه نیز این روایت را نقل کرده اند؛ و احادیث رجعت از طرق شیعه متواتر است و در زیارات بسیار وارد شده است؛ و حق - سبحانه و تعالی - در قرآن مجید یاد فرموده است رجعت عزیز و چندین هزار کس را که از طاعون گ ریختند **فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ** و همه را میراند و به دعای ارمیا یا اشمویل همه را زنده گردانید و سالها بودند و به نحو متعارف مردند.

و آنکه خطاب به حضرت واقع شده است که «ای صراط مستقیم!» بر سبیل مجاز شایع است، و احادیث متواتره وارد است که «صراط مستقیم» حضرت امیر المؤمنین است، یعنی راه آن حضرت راه راست است و راه غیر او راه مغضوب علیهم و ضالین است که علمای ایشان به غضب الهی درآمده اند که دانسته اند که راه حق است و مخالفت کرده اند و عوام ایشان گمراهانند.

(۱) گواهی می‌دهم که نماز را - بنحوی که باید کرد - اقامت کردی و زکاء مال را - در حال رکوع - دادی - و به سبب آن ولایت و امامت نازل شد - و امر کردی به معروف و نهی کردی از منکر و متابعت رسول خدا کردی حق متابعت را و تلاوت کردی کتاب الهی را چنان که حق تلاوت آنست و جهاد کردی با اعدای دین چنان که حق جهاد بود و نصیحت کردی از جهت خدا و رسول به عنوان موعظه و اظهر آنست که مراد آنست که خیرخواه خدا و رسول بودی یعنی از خود گذشته بودی و همگی هر چه می‌کردی از جهت خیرخواهی دین خدا و رسول بود - و این مجازیست شایع خصوصاً در زیارات -، و جان خود را بخشیدی در شب غار یا همیشه جان خود را فدای رسول الله (ص) می‌کردی در جمیع مجاهدات و در هر جهادی قدم راسخ داشتی و صابر بودی بر جهاد خالصاً لوجه الله، و در هیچ جا پشت بر دشمن نکردی و دفع دشمنان از دین مبین می‌کردی - بنا بر نسخه‌ای که موقیاً به قاف باشد، و بنا بر نسخه فا، وظمی کردی به عهدی که با خدا و

ص: ۱۰۲

رسول کرده بودی -، (۱) و در همه این عبادات یا در مجاهدات غرضت رضای الهی بود و راغب بودی در وعده های الهی و به همین عنوان که در جمیع عمر بودی از دنیا رفتی با شهادت و شاهد امت بودی و مشهود بودی که خدا و رسول شهادت بر خوبی تو داده بودند پس حق - سبحانه و تعالی - ترا جزا دهد جزای خیر در آنچه در محافظت رسول و حفظ اسلام و اهل اسلام کوشیدی و سعیها نمودی به بهترین ثوابها، و لعنت کند حق - سبحانه و تعالی - آن کسی که ترا شهید کرد، و لعنت خدا بر آنها باد که مخالفت تو کردند، و لعنت خدا بر آنها باد که افترا بر تو بستند و بر تو ظلم کردند - و از جمله افتراها آنکه تو راضی بودی به خلافت ثلاثه با آنکه خود خلاف آن را روایت کرده اند از آن جمله بخاری در اخبار متفرقه بسیار در صحیح خود روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین (ع) تا فاطمه زهرا زنده بود بیعت نکرد و همه صحابه با او اظهار دشمنی می‌کردند و لیکن رعایت حضرت فاطمه می‌کردند و بعد از شش ماه که آن حضرت فوت شد مضطر شد و بیعت کرد که می‌دانست همه متفق شده‌اند بر قتل او و خالد ولید را مقرر کرده بودند که آن حضرت را شهید کند، و شش ماه موافق روایات مخالفان است، و موافق روایات اهل بیت - علیهم السلام - حضرت فاطمه بعد از حضرت رسول خدا به هفتاد و پنج روز به رتبه شهادت فایز شدند چنان که احادیث صحیحیه بر آن وارد شده است و به دست عمر بن الخطاب و قنفذ شهید شدند و آتش در خانه آن حضرت انداختند یا می‌خواستند آتش بیندازند و به خانه آن حضرت ریختند و اوّل شمشیر را برداشتند و ردای آن حضرت را در گردنش کرده می‌کشیدند و به این نحو با بنی هاشم همگی سر کردند و با سلمان و ابو ذر و مقداد نیز چنین کردند - و لعنت خدا بر کسی باد که حق تو - که امامت است - غصب کرد، و لعنت خدا بر کسانی باد که شنیدند این ظلم را و به آن راضی شدند؛ من بیزارم از ایشان همه؛ لعنت خدا بر امتی باد که مخالفت کردند ترا و بیعت نکردند با تو یا

بیعت کردند و شکستند؛ و لعنت خدا بر امتی باد که انکار کردند بیعت ترا بعد از اقرار، و بر جمعی که متفق شدند بر مخالفت تو و بر جمعی که ترا شهید کردند- و شهادت آن حضرت در سقیفه بنی ساعده شد چنان که در احادیث متواتره صحیحه وارد است که هر

ص: ۱۰۳

خونی که از ما اهل بیت و از شیعیان ما ریخته شد همه در گردن آنهاست که بیعت باطل کردند با باطلی چند، و بنا بر اینست که حضرت قتل آن حضرت را نسبت به امت داده است با آنکه قاتل یک ملعون بود- و بر امتی که از تو میل به دیگری کردند و ترا خوار کردند.

(۱) حمد خداوندی را سزااست که جهنم را جای ایشان گردانید و بد جایی است محل ورود ایشان و بد محلی است از جهت آن جمعی که در آنجا وارد خواهند شد- چنان که حق- تعالی- فرموده است **وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا** الخ، یعنی همه شما وارد خواهید شد در جهنم البته و این واجبی است که مقدر شده است، پس نجات خواهیم داد متقیان را و ایشان را بیرون خواهیم آورد و ظالمان را در آنجا خواهیم گذارد به دو زانو در آ - مده و بد مرتبه پستی است مرتبه ایشان چنان که حق- تعالی- فرموده است بتحقیق که منافقان در درک اسفل جهنم خواهند بود.

خداوندا! لعنت کن قاتلان پیغمبرانت را و قاتلان اوصیای پیغمبرانت را به جمیع لعنتهای خودت و ایشان را در گرمی جهنم درآور یا همیشه جهنم کن ایشان را؛ خداوندا! لعن کن بتها و شیطان را و فرعونهای بنو امیه تا مروان حمار و بنو عباس تا معتصم و لات و عزّی را- اینها اسمای بتان است و در زمان حضرات ائمه هدی مثل زمان حضرت امام محمد باقر تا به آخر ائمه- صلوات الله علیهم- نام بت و بت پرست نمانده بود و از جهت تقیه تعبیر به جبت و طاغوت می کنند و تسمیه به جبت و طاغوت ابتداء از حضرت امیر المؤمنین (ع) شد در دعای صنمی قریش که آن حضرت در قنوت و سجده نماز شب و غیر آن می خواندند و چون لفظ لات و عزّی مؤنث است کنایه از آن دو ملعونه است- و خداوندا! لعنت کن هر مثلی که شریک خداوند عالمیان کرده اند آن را- و مراد از آن علمای باطل ایشان است از مخربان دین حضرت سید الانبیاء چنان که در اخبار بسیار وارد است در تفسیر این آیه **اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ** یعنی یهود و نصاری علمای خود را بمنزله خدایان خود کرده پرستیدند، ائمه هدی- صلوات الله علیهم- فرموده اند که و الله که نماز نکردند برای ایشان و عبادت نکردند ایشان را و لیکن افتراپی

ص: ۱۰۴

چند بر خدا و رسول بستند و مقلدان ایشان متابعت ایشان کردند پس همان است که ایشان را پرستیده‌اند همچنان که ظالمان اهل بیت قلیلی بودند و لیکن چون دیگران راضی بودند به افعال ایشان همه در ظلم ایشان شریک شدند چنان که حق - سبحانه و تعالی - نسبت داده است به بنی اسرائیل که پیغمبران را بناحق کشتید و خطاب به جمعی فرموده است که در زمان حضرت سیّد المرسلین (ص) بودند چون اینها راضی بودند از افعال آنها ایشان نیز داخل قاتلان انبیا شدند چنان که احادیث بسیار بر این مضمون نیز وارد است.

(۱) خداوندا! لعنت کن کسانی را که افترا بستند بر خدا و رسول؛ خداوندا لعنت کن این جماعت را و متابعان ایشان را و دوستداران ایشان را و مددکاران دوستداران ایشان را به لعنتهای بسیار.

پس سه مرتبه بگو:

خداوندا! لعنت کن قاتلان حضرت امیر المؤمنین (ع) را.

و سه مرتبه بگو:

خداوندا! لعنت کن قاتلان حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام را.

پس سه مرتبه بگو:

خداوندا! لعنت کن قاتلان ائمه معصومین علیهم السلام را.

و در همه جا مراد قاتلانند و جمعی که به امامت و خلافت ائمه جور راضی شدند و متابعت ایشان کردند تا ایشان کردند آنچه کردند.

خداوندا! معذّب گردان ایشان را به عذابی که هیچ یک از عالمیان را آن عذاب نکرده باشی و مضاعف گردان بر ایشان عذاب خود را چنان که ایشان عداوت نمودند با کسانی که تو ایشان را والی و امام خلاق گردانیده ای و مهیا ساز از جهت ایشان عذابی را که در نیاورده باشی آن عذاب را به هیچ کس از خلاق خود؛ خداوندا! داخل ساز بر قاتلان مددکاران حضرت رسول (ص) و بر قاتلان انصار حضرت امیر المؤمنین (ع) و بر قاتلان یاوران حسنین - صلوات الله علیهما - و بر قاتلان جمعی که ایشان را از جهت دوستی

آل محمد شهید کرده اند، داخل ساز بر ایشان عذابی را که مضاعف گردانی در مرتبه آخر جهنم که عذاب آن از همه درکات عظیم تر است و از آن عذاب چیزی تخفیف نیابد و ایشان در آن عذاب از رحمت الهی ناامید باشند تا عذاب ایشان سخت تر باشد و از رحمت تو همیشه دور باشند یا آنکه اهل جهنم یا عالمیان نیز همیشه ایشان را لعنت کنند و نزد پروردگار خود سرها به زیر انداخته باشند و معاینه بینند پشیمانی و خواری دور و دراز را چ و ن عترت پیامبران تو را شهید کرده اند و عترت رسل ترا شهید کرده اند و بندگان شایسته الهی را که اتباع ایشان بودند شهید کرده اند.

خداوندا! لعنت کن ایشان را در پنهان پنهان و در ظاهر آشکار، در آسمان و در زمین.

خداوندا! بگردان از جهت من زبانی راستگو در مدح اولیای تو یا چنان کن که مرا بر نیکی یاد کنند از جهت محبت دوستان تو- و این معنی اظهر است.

خداوندا! محلّ قرار و قبور ایشان را نیز محبوب من گردان و محلّ شهادت ایشان را نیز محبوب من گردان یا محلّ قرار ایشان را- که مدینه مشرفه است- و مشاهد- که قبور ایشان است- چنان کن که هر دو محبوب من باشند تا آنکه ملحق سازی مرا به ایشان و مرا تابع ایشان گردانی در دنیا و آخرت. ای خداوندی که بخشنده ترین بخشندگانی! پس بنشین نزد سر آن حضرت و بگو: (۱) سلام حق- سبحانه و تعالی- و سلام ملائکه مقربین و سلام مؤمنین که تسلیم کرده اند و گردن نهاده اند متابعت ایشان را به دلهای خود، آنها که همیشه گویانند فضیلت ترا و شهادت می دهند بر آنکه تو صادقی و امینی و صدیقی و معصومی و اوّل کسی که تصدیق حضرت سید المرسلین کردی، سلام ایشان بر تو باد! ای مولای واجب الاطاعه و آقای من! حق- سبحانه و تعالی- صلوات فرستد بر روح و بدن تو! گواهی می دهم که تویی نفس پاکیزگی و پاکی از همه بدیها و حق- سبحانه و تعالی- ترا معصوم گردانیده است از گناهان صغیره و کبیره و سهو و نسیان و والدین تو نیز پاک و پاکیزه و مطهر بودند تا به آدم، و گواهی می دهم از جهت تو- ای ولیّ خدا و ای ولیّ رسول خدا!- که هر دو ترا خلیفه خود گردانیدند در اداء و تبلیغ رسالات محمدی (ص) و تو بجا آوردی همه را، و شهادت

می دهم که تویی جنب الله- (۱) چنان که احادیث بسیار وارد شده است که آن حضرت فرمودند که منم جنب الله و باب الله و وجه الله؛ و جنب الله اشاره است به آنکه حق- سبحانه و تعالی- فرموده است که روز قیامت جمعی حسرت خورند بر

آنکه تقصیر کرده اند در جنب الله، یعنی تقصیر نموده اند در اطاعت کسی که حق - سبحانه و تعالی - اطاعت او را با اطاعت خود و اطاعت رسولش مقرون گردانیده است و فرموده است که اطاعت کنید پروردگار خود را و اطاعت کنید رسول او را و اطاعت کنید اولو الامر را که حضرت امیر المؤمنین است با یازده فرزند او، و همچنین در آیه **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ** الخ، پس ایشان را در پهلوی خود جا داده است و اطاعت ایشان را اطاعت خود فرموده است و مخالفت ایشان را مخالفت خود فرموده است - و گواهی می دهم که تویی باب الله - یعنی از درگاه متابعت آن حضرت به رضای الهی می توان رسید و حضرت سید الانبیاء (ص) فرمودند که من شهرستان علم الهیم و حضرت علی در آن شهرستان است، و حق - سبحانه و تعالی - فرموده است که از در داخل خانه شوید - دیگر گواهی می دهم که تو وجه خدائی - یعنی رو به آن حضرت می باید بکند هر که خواهد رو به حق کند، یعنی چون رو به حق - سبحانه و تعالی - کنند حق - تعالی - حاجات بنده را برمی آورد و همچنین هر که روی متابعت به ایشان کند رو به خدا کرده است، و آن حضرت فرمودند که هر که مرا بیند خدا را دیده است، بنا بر یک تفسیر، و تفسیر دیگر آنست که هر که مرا در خواب بیند مرا دیده است و واقعه او حق است، و حضرت تفسیر وجه را فرموده است که روئی است که از آن رو به حق می توان رفت و می باید رفت - و شهادت می دهم که تو راه خدایی - یعنی راه نماینده، از قبیل زید عدل - و تو بنده مقرب الهی و برادر معنوی رسول اللهی (ص). به درگاه تو فرود آمده ام - و داب کریمان عرب آنست که هر که شتر خود را در در خانه کسی بخواباند تا جان همراهی می کند - و من به درگاه تو آمده ام چون رتبه و منزلت ترا نزد حق - سبحانه و تعالی - و نزد رسولش می دانم، و به درگاه تو آمده ام تا قرب و منزلتم نزد حق - سبحانه و تعالی - عظیم شود یا مقرب خدای - تعالی - شوم یا آنکه به زیارت تو آمده ام خالص از جهت آنکه به برکت این زیارت خود را خلاص گردانم و پناه

ص: ۱۰۷

به تو آورده ام (۱) تا از آتش جهنم که مستحق آن شده ام به سبب ستمهایی که بر نفس خود کرده ام خلاص شوم و رهایی یابم؛ به درگاه تو آمده ام در حالتی که از هر که غیر تو است بریده ام و به تو پناه آورده ام و به ولی تو که خلیفه تو است بعد از تو که آن حضرت امام حسن است با باقی حضرات ائمه معصومین - صلوات الله علیهم - که همه فرزندان خلف تواند، که تا مبارک شود حق بر من و بر عالمیان - و در تهذیب «علی تزکیه الحق» است، یعنی خلیفه تو است یا خلفای تواند بر آنکه نگذارند که حق خدا و رسول ضایع شود و تا مردمان را به مذهب حق بخوانند و باطلی را که ممزوج کرده اند به حق آن باطل

را بر هم زنند و حق را از شوب باطل پاک کنند-؛ پس دل من منقاد مذهب حق شماست یا آنکه در دل خود قرار داده ام که متابعت حق کنم و کار من تابع فرمان شماست که هر چه بفرمائید چنان کنم و یاری من مهیاست از جهت شما و من بنده خداوندم و مولی و آزاد کرده شماام یا دوست شماام بردار شماام در اطاعت شما و به درگاه شما آمده ام و غرض آنست که کامل شود منزلتم نزد حق - سبحانه و تعالی-، و تو از آن جماعتی که حق - سبحانه و تعالی- مرا امر فرموده است که خود را در بندگی شما بدارم، و ترغیب نموده است مرا به نیکی کردن به شما، و مرا راهنمایی کرده است بر فضیلت شما بر عالیشان، و هدایت کرده است مرا بر دوستی شما و ترغیب نموده است مرا که به درگاه شما آیم و شما را شفیع خود گردانم نزد او و ملهم ساخته است مرا که حاجات خود را به نزد شما آورم.

شما جمعید که هر که توّلّا به شما کند سعادت مند می شود و کسی که محبت شما دارد زیان نکرده است و کسی که دشمن شماست سعادت مند نمی شود. پناهی نمی یابم از جهت پناه بردن نزد او که از جهت من بهتر از شما باشد؛ شما اهل بیت رحمتید و شما ستونهای دینید و ارکان زمینید و شجره طّیبه اید.

خداوندا! ناامید مکن مرا در آنکه رسالت را شفیع خود کرده ام و دست در دامن آل رسالت زده ام و ایشان را شفیع خود گردانیده ام. خداوندا! تو احسان کردی بر من به آنکه توفیق یافتم که زیارت آقای خود کردم و محبت به او دارم و او را شناخته ام.

ص: ۱۰۸

خداوندا! (۱) پس بگردان مرا از کسانی که یاری کنند آقای خود را یا آقا او را یاری کند یا- تو او را یاری کنی بنا بر نسخه «تا»- و بگردان مرا از کسانی که انتقام کشی به او از دشمنان او یا او انتقام کشد مولای من به او از دشمنان خود و منت نه بر من که نصرت دهی مرا از جهت دین خود در دنیا و آخرت یا انعام کن بر من به سبب یاری که دین تو را کرده ام در دنیا و عقبی یا توفیق ده مرا که یاری کنم دین ترا در دنیا و در رجعت.

خداوندا! زندگانی می کنم بر نحوی که زندگی کرد به آن نحو حضرت امیر المؤمنین (ع) می میرم به آن نحوی که آن حضرت از دنیا رفت.

پس چون خواهی که وداع کنی آن حضرت را بگو که:

سلام خدا و رحمت او و برکات او بر تو باد! ای مولای من! ترا به خدا می سپارم و از خدا می طلبم رعایت حال دنیای ترا و سلام بر تو می فرستم. ایمان آورده ایم به خدا و به رسولان او و به آنچه آورده اند رسولان تو از کتابها و به آنچه راهنمایی به آن کرده اند از اصول دین؛ پس خداوندا! بنویس ما را با گواهان؛ گواهی می دهم بعد از مرگ به آنچه گواهی بدان می دادم در حالت حیات؛ گواهی می دهم که شما امامان منید هر یک بعد از دیگری، و گواهی می دهم که هر که شما را شهید کرده است یا با شما حرب کرده است، همه کافرند، و کسی که رد کند سخن شما را جای او در درک اسفل جهنم است، و گواهی می دهم که هر که با شما حرب کرده است یا کند، آنها دشمنان مانند و ما از ایشان بیزاریم و ایشان لشکر شیطانند.

خداوندا! بدرستی که من سؤال می کنم از تو بعد از صلاه و سلام که صلوات بر محمد و آل او فرستی - و نام هر یک را ببر.

و خداوندا! مگردان این زیارت را مرتبه آخر زیارت؛ پس اگر این زیارت آخر باشد پس محشور ساز مرا با امامانی که ایشان را نام بردم. خداوندا! ثابت دار دلهای ما را به طاعت و خیرخواهی این دین مبین با ائمه معصومین و بر محبت ایشان و بر آنکه نیکو اعانت کنم ایشان را و گردن نهم فرمان ایشان را.

(۲) و منقولست به سند معتبر از مفضل بن عمر که حضرت امام جعفر صادق (ع) فرمودند

ص: ۱۰۹

که دوست می دارم از برای هر مؤمنی که پنج انگشت در دست داشته باشد : اوّل یاقوت، و آن فاخرترین انگشترهاست و زینتش از همه بیشتر است؛ دوّم عقیق، و دست کردن آن خالص تر است از برای خدا و از برای ما - و مصّنّف چنین فهمیده است که: اخلاص عقیق نسبت به خدا و ما اهل بیت بیش از سنگهای دیگر است -؛ سیّم فیروزه، و نظر کردن به آن مورث فرح و سرور است؛ چهارم حدید صینی است، و بسیار ضرور نمی دانم با خود داشتن آن را و لیکن بد نیست پوشیدن آن در وقتی که ملاقات کنند کسی از اهل شر و دشمنان را که سبب دفع شرّ ایشان می شود و از جهت دفع شیاطین و جنّیان متمرّد نیز نافع است؛ پنجم آن درها که خداوند عالمیان در آن تلّهای سفید نجف اشرف ظاهر می کند - یعنی درّ نجف. عرض کردم که چه فضیلت دارد در دست کردن آن؟ فرمودند که هر که آن را در دست کند و نگاه کند به آن در هر نگاه کردنی حق - سبحانه و تعالی - ثواب روزه ای در نامه عملش بنویسد - و در احادیث دیگر تفسیر «زوره» واقع شده است که مراد حج و عمره است - یعنی در هر نگاه کردن حجّی و عمره ای در نامه عملش می نویسند که ثواب آن حج و عمره مثل ثواب پیغمبران و بندگان شایسته خدا باشد، و اگر نه الطاف و رحمتهای الهی می بود نسبت به شیعیان ما، هر آینه هر نگینی از آن به مرتبه ای

می‌رسید که به قیمت درنمی‌آمد و لیکن حق - سبحانه و تعالی - از برای شیعیان ارزان گردانیده است تا غنی و فقیر ایشان توانند در دست کرد و به این ثواب عظیم برسند.

(۱۱) و ایضا منقولست از مفضل بن عمر که روزی داخل شدم بر حضرت صادق (ع) و انگشتر فیروزه‌ای در انگشت من بود. فرمود که ای مفضل! نظر کردن در انگشتر فیروزه سبب جلای چشم و تفریح خاطر مؤمنین و مؤمناتست، و من دوست می‌دارم از برای هر مؤمنی که پنج انگشتر در دست داشته باشد: یکی یاقوت، و آن فاخرترین نگینهاست و زینت در آن بیشتر است؛ و دیگری عقیق، و آن خالص تر است از برای حق - سبحانه و تعالی - و ما اهل بیت؛ و دیگری فیروزه و آن تقویت نور چشم و رفع دلنگی می‌کند و قوت دل را زیاد می‌کند و هر که آن را به دست کند به هر حاجتی که برود حاجتش برآورده شود؛ و دیگر حدید صینی، و بسیار محبوب من نیست در انگشت کردن آن

ص: ۱۱۰

و لیکن بد نیست در وقتی که به دیدن شخصی از اهل شر بروند و دفع شرّ شیاطین می‌کند و از این جهت دوست می‌دارم که با خود دارند؛ و پنجم آن چیز است که حق - سبحانه و تعالی - درین تلهای سفید نجف ظاهر می‌سازد - یعنی در نجف - و هر که از آنها انگشتر بسازد و در دست کند خداوند عالمیان به هر نگاه کردنی حجّی و عمره ای در نامه عملش بنویسد، و اگر نه رحمت الهی می‌بود بر شیعیان ما، هر آینه هر نگینی را به مال بسیار می‌فروختند و لیکن حق - سبحانه و تعالی - ترحم فرموده و بر ایشان ارزان کرده که فقیر و غنی ایشان توانند انگشتر کرد.

(۱۱) ابو طاهر می‌گوید که من این حدیث را به خدمت حضرت امام حسن عسکری (ع) عرض کردم. فرمود که این حدیث جدّ من حضرت امام جعفر صادق (ع) است. گفتم:

فدای تو گردم! شما اهتمام بسیار در شان عقیق سرخ دارید و پیوسته با خود نگاه می‌دارید. فرمود که خبر داد مرا پدرم که اوّل کسی که انگشتر عقیق سرخ در دست کرد حضرت آدم (ع) بود به جهت آنکه دید که بر عرش به نور نوشته است که منم خداوندی که بجز من خداوندی نیست حال کونی که یگانه‌ام در ذات و صفات؛ محمد (ص) برگزیده من است از خلق من؛ او را قوت و نصرت و یاری دادم به برادرش علی و اسم فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام را نیز دید که در آنجا نوشته است. چون حضرت آدم مرتکب آن ترک اولی شد و به زمینش فرستادند متوسّل شد به حق - سبحانه و تعالی - به اسم آن پنج کس و ایشان را شفیع خود گردانید؛ حق - سبحانه و تعالی - توبه‌اش را قبول فرمود. بعد از آن حضرت آدم انگشتری از

نقره ساختند و نگینش را از عقیق سرخ کردند و نامهای آل عبا را بر آن نگین نقش کردند و در دست راست کردند و این سنتی شد در میان اتقیاء فرزندانیش که ایشان نیز چنین می‌کنند.

(۲) مصنف می‌گوید که این دو حدیث ردّ قول حمزه بن الحسن اصفهانی می‌کند که او گفته است که این روایتی که مشهور است که

«تَخْتَمُوا بِالْعَقِيقِ»

به «تا»، تصحیف است، بلکه حضرت فرمودند که

«تَخَيِّمُوا بِالْعَقِيقِ»

به «یا»، یعنی خیمه بزنید در عقیق، و عقیق اسم صحرائی است بیرون مدینه؛ و ازین دو حدیث ظاهر شد که در عقیق فضیلت بسیار

ص: ۱۱۱

هست و استبعادی که آن اصفهانی کرده است خطاست و مراد از عقیق همین سنگ مشهور است؛ و نسبت اخلاص به این سنگ دادن یا از حیثیت شعور جمادات است، چنان که حق - سبحانه و تعالی - می‌فرماید که «هیچ چیز نیست مگر آنکه تسبیح و تحمید پروردگوار خود می‌نماید و لیکن شما نمی‌فهمید تسبیح ایشان را»، یا آنکه مراد انقیاد آن و نفاذ امر الهی است در آن، یعنی در تحت قدرت الهی است و حکم الهی در آن جاریست چنان که می‌فرماید که «آیا نمی‌بینی که سجده می‌کنند خداوند خود را جمیع آنچه در آسمانها و در زمینهاست» و مراد اینست که هر نحو تصرفی که حق - سبحانه و تعالی - می‌خواهد در ایشان می‌نماید و حکم او در ایشان جاریست و ممکن است که در عقیق خصوصیتی و زیادتى باشد که ما ندانیم؛ و جالینوس در کتاب احجار ذکر کرده است که عقیق کوه مبارکی است و صاحب میمنت و منافع است - و خداست توفیق دهنده در جمیع امور.

(۱) و منقولست از حضرت صادق (ع) که فرمودند که چون امیر المؤمنین (ع) وفات فرمودند، حسنین - صلوات الله علیهما - و دو شخص دیگر، آن حضرت را بیرون آوردند و رفتند تا از کوفه بیرون رفتند و کوفه را به دست راست گذاشتند و به راه قبرستان کوفه روانه شدند تا به نجف رسیدند و آن حضرت را آنجا دفن کردند و قبر را مساوی زمین کردند و برگشتند.

(۲) و از اسماعیل منقولست که حضرت صادق (ع) فرمودند که ما اهل بیت می گوئیم که در پشت کوفه قبری هست که هر صاحب کوفتی و المی به آن قبر پناه برد البته خداوند عالمیان او را شفا کرامت می فرماید.

و شیخ مفید (ره) این حدیث را بی سند در کتاب مزار خود ذکر کرده است و گفته است که مراد قبر حضرت امیر المؤمنین (ع) است.

(۳) و منقولست از صفوان جمال که گفت بیرون رفتم با حضرت امام جعفر صادق (ع) از مدینه مشرفه و اراده کوفه داشتیم و چون از حیره گذشتیم، فرمود که یا صفوان! گفتم:

لَبَّیک یا ابن رسول الله! فرمود که شتران را رو به قایم ببر- و «قایم» میلی یا عمارتی بوده

ص: ۱۱۲

است- و به طرف غری برو و چون به قایم رسیدند آن حضرت ریسمان باریکی بیرون آوردند و سرش را در قایم بند کردند و به طرف مغرب چند گام رفتند و آن ریسمان را کشیدند تا آنجا که ریسمان منتهی شد، ایستادند و کفی از خاک برداشتند و بو کردند مدتی مدید و چند قدم آمدند تا موضعی که اکنون موضع قبر آن حضرت است و به دست مبارک قبضه ای از خاک برداشتند و بوئیدند و نعره ای زدند و از هوش رفتند و من گمان کردم که از دنیا مفارقت فرمودند و چون به هوش آمدند فرمودند که و الله که این محل قبر حضرت امیر المؤمنین (ع) است. بعد از آن خطی بر دور قبر کشیدند. من عرض کردم که یا ابن رسول الله! چه مانع شد معصومان این اهل بیت را از اظهار قبر آن حضرت؟

فرمودند که از خوف بنی مروان و خوارج- علیهم اللعنة- اظهار نکردند و مخفی کردند.

صفوان گفت که من سؤال کردم از آن حضرت که به چه نحو زیارت آن حضرت بکنیم؟

فرمود که وقتی که خواهی زیارت کنی غسل کن و دو جامه پاکیزه شسته یا نو درپوش و بوی خوش بکن، و اگر به دست نیاید بوی خوش باکی نیست، و چون از خانه بیرون آیی این دعا را بخوان.

مصنّف می گوید که دعا و زیارت را ذکر نکردم زیرا که به طول می انجامد.

(۱) و منقولست از معاویه بن عمار که حضرت صادق (ع) فرمودند که هر گاه اراده زیارت قبر حضرت امیر المؤمنین (ع) داشته باشی غسل کن و زیارت طویلی ذکر کردند که در کتب مزار مسطور است.

(۲) و محمد بن المشهدی در مزارش ذکر کرده است که حضرت صادق (ع) این زیارت را تعلیم محمد بن مسلم ثقفی فرمودند و فرمودند که هر گاه به زیارت حضرت امیر المؤمنین (ع) روی غسل کن از برای زیارت و پاکیزه ترین جامه‌ای خود را بپوش و خود را خوشبو کن و به آرام دل و آرام تن راه رو و به در روزه مقدّسه که برسی رو به قبله کن و سی مرتبه الله اکبر بگو، و بگو:

السّلام علی رسول الله السّلام علی خیره الله

تا آخر زیارت که در مزار مذکور است.

و عمّ سعادت مند من در کتاب مزار خود ذکر کرده است که حضرت صادق (ع) در روز

ص: ۱۱۳

هفدهم ماه ربیع الاول که مولود نبی است به این زیارت حضرت امیر المؤمنین (ع) را زیارت کردند و این زیارتی است که محمد بن مسلم روایت کرد؛ لیکن من در میان این دو روایت اختلاف بسیاری یافتم.

(۱) و ایضا منقول است از صفوان که چون در خدمت حضرت امام جعفر صادق (ع) به کوفه آمدم در وقتی که آن حضرت به دیدن منصور دوانیقی تشریف می بردند در یک موضعی فرمود که شتر را بخوابان که این قبر جدّم حضرت امیر المؤمنین (ع) است. من شتر را خوابانیدم. به زیر آمدم و غسل فرمودند و جامه های خود را تغییر دادند و فرمودند که آنچه من می کنم تو هم بکن. بعد از آن به جانب تلّهای نجف روانه شدند و فرمودند که پاها را نزدیک یک دیگر بگذار و سر را به زیر انداز که بدرستی که از برای هر قدمی که برمی داری صد هزار حسنه در نامه عملت ثبت می کنند و صد هزار سیئه گناه محو می کنند و صد هزار درجه در بهشت از برایت بلند می کنند و صد هزار حاجت برآورده می شود و می نویسند از برای تو ثواب هر صدیق و هر شهیدی که مرده اند یا کشته شده اند. پس روانه شدند و من در خدمت ایشان روانه شدم با سکینه و وقار، و تسبیح و تقدیس و تهلیل می کردیم و مشغول ذکر خدا بودیم تا به تلّها رسیدیم. حضرت ایستادند و به دست راست و چپ نظر کردند و چوبی که در دست داشتند خطی کشیدند و فرمودند که طلب کردم . اثر قبری یافتم . آب دیده مبارک آن حضرت بر روی مقدّس او روان شد و فرمودند:

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

، پس فرمودند که: (۲)

السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْوَصِيُّ الْبِرُّ التَّقِيُّ السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ الْعَظِيمُ السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الصَّدِيقُ الرَّشِيدُ «۱» السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْبِرُّ الزَّكِيُّ السَّلامُ عَلَيْكَ يَا وَصِيَّ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ السَّلامُ عَلَيْكَ يَا خَيْرَهُ اللَّهُ عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ أَشْهَدُ أَنَّكَ حَبِيبُ اللَّهِ وَخَاصَّةُ اللَّهِ وَخَالِصَتُهُ السَّلامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ وَمَوْضِعَ سِرِّهِ وَغَيْبَةِ عِلْمِهِ وَخَازِنَ وَحْيِهِ.

بعد از آن خود را بر روی قبر افکندند و فرمودند:

بأبي أنت و أمي يا أمير المؤمنين يا حجة الخصام بابي أنت و أمي يا باب المقام بابي أنت و

(۱) - خ ل الشهيد.

ص: ۱۱۴

أُمِّي يَا نُورَ اللَّهِ التَّامَّ أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ عَنِ اللَّهِ وَ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَا حَمَلْتَ وَ رَعَيْتَ مَا اسْتَحْفَظْتَ وَ حَفَظْتَ مَا اسْتَوْدَعْتَ وَ حَلَلْتَ حَلَالَ اللَّهِ وَ حَرَّمْتَ حَرَامَ اللَّهِ وَ أَقَمْتَ أَحْكَامَ اللَّهِ وَ لَمْ تَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ وَ عَبَدْتَ اللَّهَ مُخْلِصًا حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِكَ.

(۱) پس حضرت برخاستند و طرف سر مبارک حضرت امیر چند رکعت نماز کردند و فرمودند که ای صفوان هر که زیارت کند حضرت امیر المؤمنین (ع) را به این زیارت و نمازی که کردم بجا آورد برگردد به خانه خود آمرزیده از جمیع گناهان، مزد عظیم یافته بر آنچه بجای آورده و بنویسد از برای او ثواب هر ملکی که آن حضرت را زیارت کرده باشد. عرض کردم که به او می دهند ثواب هر ملکی را که زیارت آن حضرت کرده باشد ! فرمودند که بلی و در هر شبی قبيله ای از ملائکه که صد هزار ملک باشند آن حضرت را زیارت می کنند. بعد از آن از عقب برگشتند و پشت به قبر نکردند و در وقت برگشتن می فرمودند که: (۲)

يا جدّاه يا سيّده يا طيّباه يا طاهره لا جعله الله آخر العهد و رزقني العود إليك و المقام في حرمك و الكون معك و مع
الابرار من ولدك صلى الله عليك و على الملائكة المحققين بك.

عرض کردم که ای سید و آقای من ! مرا رخصت می دهی که یاران خودم را از مردم کوفه خبر کنم به موضع قبر آن حضرت که به شرف زیارت مشرف شوند؟ فرمودند که بلی، و چند درهم به من دادند که قبر را بسازم که بر شیعیان مشتبه نشود.

(۳) و محمد بن المشهدی در کتاب مزار روایت کرده است از محمد بن خالد از سیف بن عمیره که او گفت که با صفوان و جماعتی از شیعیان رفتیم به غری بعد از آنکه آن حضرت (ع) رفته بودند و زیارت کرده بودند و زیارت کردیم حضرت امیر المؤمنین را (ع) و چون از زیارت فارغ شدیم، صفوان روی خود را به طرف کربلای معلی کردند و گفتند : زیارت می کنیم حضرت امام حسین (ع) را از بالای سر حضرت امیر المؤمنین (ع)، و صفوان گفت که با آقای خود حضرت امام جعفر صادق (ع) زیارت کردم و به همین نحو زیارت فرمودند و زیارت حضرت امام حسین کردند و نماز کردند و بعد از نماز این دعا

ص: ۱۱۵

خواندند و وداع کردند و فرمودند (۱) که ای صفوان ! تعهد کن این زیارت و دعا را و حضرت امیر و حضرت امام حسین علیهما السلام را به این زیارت زیارت کن که من ضامنم بر خداوند عالمیان از برای هر کس که این دو امام را به این نحو زیارت کند و این دعا بخواند، خواه از نزدیک و خواه از دور، که زیارتش را حق - سبحانه و تعالی - قبول فرماید و سعیش را مزد دهد و حاجت‌هایش را هر چند بسیار باشد برآورد و او را محروم برنگرداند. ای صفوان! من این زیارت را به همین نحو که ضامن شدم از پدرم شنیدم که او ضامن شد و همچنین او از پدرش از امام حسین از امام حسن از امیر المؤمنین از رسول خدا (ص) از جبرئیل به همین ضمان که خداوند عالمیان فرمود که هر که زیارت حضرت امام حسین (ع) بکند در روز عاشورا، خواه از نزدیک و خواه از دور، و این دعا را بخواند زیارتش را قبول کنم و مطالبش را برآورم هر چند بسیار باشد و حوایجش را کرامت فرمایم و خایب و محرومش برنگردانم و خوشحال و چشم‌روشن او را برگردانم و بهشت او را روزی کنم و از آتش جهنم نجات دهم و قبول کنم شفاعت او را در حق هر کس که شفاعت کند و حق - سبحانه و تعالی - این را بر خود لازم ساخت و گواه گردانید ملائکه را بر این امر؛ پس جبرئیل فرمود که یا محمد ! بدرستی که حق - سبحانه و تعالی - مرا فرستاده است به سوی تو که بشارت دهم ترا و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه فرزندان ترا تا روز قیامت؛ پس دایم و مستمر باد خوشحالی و سرور تو و سرور علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و شیعیان شما در روز قیامت ! ای صفوان! وقتی که حاجتی به جناب اقدس الهی داشته باشی این زیارت را بجا آور هر جا که باشی و این دعا را بخوان که البته حاجت برآورده می شود و خداوند عالمیان وعده خود و رسول خود را مخالفت نمی نماید و حمد کن خدا را بر این نعمت.

و اوّل زیارت اینست که

السّلام علیک یا رسول الله السّلام علیک یا صفوة الله

، و آخر زیارت وداع اینست:

لا فرق الله بینی و بینکم

؛ و من زیارت را ذکر نکردم زیرا که اینجا موضع ذکرش نبود و در کتب مزار مسطور است، و لیکن اصل حدیث را ذکر کردم چون مشتمل بر فضایل بسیار بود.

ص: ۱۱۶

(۱) مصنف (ره) می گوید که کسی نگوید که اعتماد بر احادیث صفوان در این باب نیست از جهت آنکه اختلاف بسیار دارد، زیرا که صفوان جمال آن حضرت بود و مکرّر در خدمت آن حضرت به زیارت آمده بود و وقایع بسیار مشاهده کرده بود؛ در هر مرتبه یک چیزی را نقل کرده است و منافاتی نیست میان این اخبار.

(۲) و ابن بابویه (ره) به سند معتبر از صفوان روایت کرده که گفت از قادسیّه در خدمت حضرت امام جعفر صادق (ع) روانه شدیم و چون حضرت مشرف بر نجف شدند، فرمودند که این آن کوهی است که پسر جدّم نوح (ع) در وقت طوفان می گفت که پناه به کوهی خواهم برد که مرا از غرق حفظ کند، پس حق - سبحانه و تعالی - به کوه خطاب فرمود که آیا مردم از من به تو پناه می آورند و تو از عذاب من کسی را نجات می توانی داد؟ پس آن کوه از خشیت الهی به زمین فرو رفت و پاره پاره شد و هر پاره ای در طرفی از اطراف شام بیرون آمد؛ پس حضرت فرمودند که راه را بگردان به طرف نجف - چون راه راست به کوفه می رود و در وقت آمدن از قادسیّه نجف در دست چپ شارع واقع است - ؛ پس من راه را گردانیدم. حضرت آمدند تا غری پس به نزد قبر مقدّس ایستادند و سلام بر یک یک از پیغمبران می کردند و من متابعت می نمودم تا رسیدند به سید المرسلین (ص)، پس خود را بر قبر انداختند و سلام بر آن حضرت می فرستادند و به آواز بلند و ناله دردناک می گریستند؛ پس برخاستند و چهار رکعت نماز زیارت بجا آوردند؛ و در روایت دیگر وارد است که شش رکعت نماز کردند؛ و من با آن حضرت نماز کردم و پرسیدم که یا ابن رسول الله! این قبر کیست؟ فرمودند که قبر جدّم علی بن ابی طالب (ع) است.

مترجم گوید که بنا بر روایت چهار رکعت ظاهراً دو رکعت نماز زیارت حضرت امیر المؤمنین است و دو رکعت نماز زیارت حضرت امام حسین (ع) چنان که در یک حدیث صفوان گذشت، و بنا بر شش رکعت دو روایت است: یکی آنکه دو رکعت از

جهت زیارت حضرت امیر المؤمنین است و دو رکعت از جهت آدم و دو رکعت از جهت نوح، و روایت دیگر آنکه گذشت که دو رکعت از جهت زیارت سید الوصیین است و دو

ص: ۱۱۷

رکعت از جهت زیارت سر مبارک امام حسین و دو رکعت جای منبر حضرت صاحب الامر - علیهم السلام - است.

(۱) و منقولست به سند معتبر از سلیمان بن خالد و محمد بن مسلم که نقل کردند که ما رفتیم در حیره به خدمت حضرت امام جعفر صادق (ع) و سؤال کردیم از موضع قبر حضرت امیر المؤمنین (ع). فرمودند که چون از کوفه بیرون می‌روید و از ثویه و قایم می‌گذرید یک تیر پرتاب یا دو تیر پرتاب راه مانده به تلی که آن را نجف می‌گویند تلکهای سفید نورانی می‌بینید؛ در میان آنها قبری هست که سیلاب اندکی آن را رخنه کرده است؛ آن قبر حضرت امیر المؤمنین (ع) است. گفتند که ما روز دیگر صبحی از پی نشان رفتیم و چون به تلکهای سفید رسیدیم، قبر را به نحوی که فرموده بودند، یافتیم؛ پس فرود آمدیم از چهارپایان و زیارت کردیم و نماز کردیم و برگشتیم و روز دیگر به خدمت آن حضرت رفتیم و نقل کردیم . فرمودند که درست یافته‌اید؛ خدا شما را به راه راست بدارد ! (۲) و ابن شهر آشوب در کتاب مناقب از ابن مسکان روایت کرده است که گفت سؤال کردم از حضرت صادق (ع) که آن میلی که در سر راه نجف اشرف است چرا میل کرده است و کج شده است؟ فرمودند که چون نعش حضرت امیر المؤمنین (ع) را از پیش او گذرانیدند، از حزن و تأسف منحنی شد.

(۳) و منقولست از اسحاق بن جریر که حضرت صادق (ع) فرمود که در وقتی که من در حیره نزد ابی العباس سفاح بودم، می‌رفتم به زیارت حضرت امیر المؤمنین (ع) و قبر آن حضرت در جانب نجف واقع است پهلوی عمارت غری و نماز شب را در آنجا می‌کردم و قبل از صبح برمی‌گشتم.

باب هفتم در نقل اخباری که از حضرت امام موسی کاظم (ع) در تعیین قبر امیر المؤمنین - سلام الله علیه - وارد شده است.

(۴) منقولست از ابن بکیر که من عرض کردم به خدمت حضرت امام موسی کاظم (ع) که

ص: ۱۱۸

عیسی بن موسی مردم را از زیارت حضرت امیر المؤمنین (ع) منع می‌نماید و در ثویه، حوالی قبر آن حضرت، به قصد سیر فرود می‌آید که باخبر باشد که کی به زیارت آن حضرت می‌رود و عرض کردم که از صفوان به ما رسیده است که حضرت امام جعفر صادق (ع) به او نشان قبر آن حضرت را در آن موضع داده است در میان تلهای سفید و من آنجا بسیار می‌روم به

زیارت آن حضرت و بعضی از اصحاب ما این اعتقاد ندارند و می گویند که آن حضرت در مسجد کوفه مدفون است و بعضی می گویند که در قصر اماره مدفون است و من ردّ قول ایشان می کنم و می گویم که محال است که خداوند عالمیان قبر آن حضرت را در قصر اماره که منزل کافران و ظالمان است قرار دهد، و می خواستند قبر آن حضرت مخفی باشد، چون در مسجد کوفه دفن کنند؟! یا ابن رسول الله! ما کدام یک درست می گوئیم؟ حضرت فرمودند که تو درست می گوئی که به قول حضرت امام جعفر صادق (ع) عمل کرده‌ای. بعد از آن فرمود که من کم کسی از اصحاب را می بینم که به نحوی که تو قایلی قایل باشد. گفتم: فدای تو گردم! این از جانب خداست و از فضل اوست. فرمودند که بلی خداوند عالمیان توفیق می دهد هر که را می خواهد؛ پس شکر کن خداوند عالمیان را برین توفیق.

و ابو علی بن همام ذکر کرده است در کتاب انوار که حضرت امام موسی کاظم (ع) یکی از امامانی است که دلالت بر قبر آن حضرت کرده‌اند مردمان را؛ دلالت کردند مردم را به همین موضعی که الحال معروف است.

(۱) و منقولست از ایوب بن نوح که نوشتم عریضه ای به خدمت حضرت امام موسی کاظم (ع) که اصحاب ما مختلفند در موضع قبر آن حضرت؛ بعضی می گویند که در رحبه کوفه است و بعضی می گویند که در غری است. حضرت نوشتند که در غری زیارت آن حضرت بکن.

ص: ۱۱۹

باب هشتم در ذکر اخباری که از حضرت امام رضا (ع) در تعیین موضع قبر حضرت امیر المؤمنین (ع) وارد شده است.

(۱) منقولست به سند معتبر از ابو شعیب خراسانی که عرض کردم به خدمت حضرت امام رضا (ع) که زیارت حضرت امیر المؤمنین (ع) افضل است یا زیارت حضرت امام حسین علیه السلام؟ فرمودند که حضرت امام حسین (ع) مغموم و مهموم در راه خدا شهید شدند؛ بر خداوند عالمیان واجب و لازم است که هیچ غمگینی به زیارت قبر آن حضرت نرود مگر اینکه حق - تعالی - غم او را زایل گرداند و او را خوشحال برگرداند، و لیکن زیادتی ثواب زیارت حضرت امیر المؤمنین بر زیارت حضرت امام حسین مثل زیادتی فضیلت حضرت امیر المؤمنین است بر حضرت امام حسین - صلوات الله علیهما -؛ و بعد از آن از من پرسیدند که در کجا می باشی؟ گفتم: در کوفه. فرمودند که مسجد کوفه خانه حضرت نوح است؛ اگر کسی صد مرتبه داخل آن مسجد شود صد مرتبه آمرزش از برای او نوشته می شود به دعای حضرت نوح چنانچه حق - تعالی - می فرماید که حضرت نوح گفت که «پروردگارا! پیامر مرا و پدر و مادر مرا و هر کس که با ایمان داخل خانه من شود». عرض کردم که مراد از پدر و مادر آن حضرت کیست؟ فرمودند که حضرت آدم و حوا علیهما السلام.

(۲) مصنف (ره) می‌گوید که حضرت امام رضا (ع) زیارت حضرت امیر (ع) نکردند زیرا که وقتی که آن حضرت را به خراسان بردند از مدینه مشرفه به بصره تشریف آوردند و از آنجا از راه اهواز به بغداد تشریف بردند و از بغداد به قم تشریف بردند و راه ایشان به کوفه نیفتاد. چون به حوالی قم رسیدند، اهل قم استقبال آن جناب کردند و در ضیافت آن حضرت میان خود مناقشه و منازعه کردند. حضرت فرمودند که شتر من از جانب خداوند عالمیان مأمور است؛ به هر خانه که آن را امر کرده‌اند خواهد خوابید. پس شتر آمد به در خانه مردی رسید و خوابید و صاحب آن خانه شب در خواب دیده بود که فردا حضرت امام رضا (ع) مهمان او خواهد بود، و اندک روزی که گذشت بجای آن خانه

ص: ۱۲۰

عمارت بسیار خوبی ساختند، و امروز مدرسه مشهوریست، و از قم بیرون رفتند و به فریوند تشریف بردند و در آنجا معجزات بسیار از آن جناب به ظهور آمد و رفتند تا مرو را به قدوم شریف خود مشرف ساختند و برگشتند به سناباد طوس و در آنجا شهید شدند و به رفیق اعلی ملحق شدند؛ و کوفه را در اصل ندیدند؛ لهذا زیارت آن حضرت نکردند، یعنی بحسب ظاهر، اما مخفی به طی الارض ممکن است که هر روز تشریف برده باشند.

و ابن همام در کتاب انوار ذکر کرده است که حضرت امام رضا (ع) شیعیان را امر کردند به زیارت حضرت امیر المؤمنین و ایشان را نشان دادند که قبر آن حضرت در بیرون کوفه است در نجف اشرف.

(۱) و کالصحیح منقولست از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی که ما جمعی نزد حضرت امام رضا (ع) بودیم و آن خانه پر بود از محدثان. پس حکایت روز غدیر را در میان آوردند. بعضی از عامه گفتند که معلوم نیست این واقعه یا فضیلت آن روز ظاهر نیست.

حضرت فرمودند که شهرت روز غدیر در آسمانها بیشتر از شهرت آنست در زمین.

بدرستی که حق - تعالی - را در فردوس اعلی قصری هست که یک خشت آن از نقره است و یکی از طلا و در آن قصر صد هزار خیمه است یا خانه از یاقوت سرخ و صد هزار خیمه است از یاقوت سبز و خاک آن از مشک و عنبر است و در آن چهار نهر است: یکی از شراب و یکی از آب و یکی از شیر و یکی از عسل، و در اطراف آن درختان هست از جمیع میوه ها و بر آن درختان مرغان هستند که بدنهایشان از مروارید است و بالهایشان از یاقوت و به انواع صوتها نغمه سرائی می‌کنند و چون روز غدیر می‌شود فرشتگان همه آسمانها به آن قصر می‌آیند و تقدیس و تهلیل الهی می‌کنند؛ پس آن مرغان به پرواز می‌آیند و در آن آب فرو می‌روند و بر آن خاک مشک و عنبر می‌غلطند؛ پس چون فرشتگان جمع می‌شوند آن مرغها پرواز

می‌کنند و بالهای خود را بر ایشان می افشانند و درین روز نثار حضرت فاطمه زهرا - صلوات الله علیها - را بهدیّه به یک دیگر می‌دهند و بتحفه برای یک دیگر می‌فرستند.

ص: ۱۲۱

و منقولست که در شب زفاف حضرت امیر المؤمنین و فاطمه زهرا علیهما السلام، درخت طوبی یا سدره مأمور شد که بار و برگ عظیم بردارد و اهل بهشت از حور و غلمان همه در زیر آن حاضر شدند و راحیل خطبه ای خواند در نهایت فصاحت و بلاغت و حضرت جبرئیل از جانب حضرت امیر المؤمنین (ع) خطبه کرد و حق - سبحانه و تعالی - از جانب حضرت فاطمه ایجاب فرمود و حضرت جبرئیل از جانب حضرت امیر المؤمنین قبول کرد؛ پس درخت طوبی یا سدره المنتهی یا هر دو نثار کردند مروارید و جواهر و برگهای خود را بر ایشان و هر یک از حوران و غلمان بهره خود را از آن برداشتند و در روز غدیر هر یک اینها را بهدیّه از جهت دیگری می فرستند چون هر یک از اینها را بویی و زینتی هست که دیگری ندارد و در عرض سال از آن بو معطرند تا عید دیگر.

(۱) و چون آخر روز می شود ندا می رسد که برگردید به جاهای خود که شما را ایمن ساختند از خطا و لغزش تا سال دیگر مثل این روز از جهت اعزاز و اکرام حضرت محمد و حضرت امیر المؤمنین علیهما السلام.

پس حضرت فرمودند که ای پسر ابو نصر! در هر جا که باشی سعی کن که در روز غدیر نزد حضرت امیر المؤمنین (ع) حاضر شوی زیرا که حضرت حق - سبحانه و تعالی - می‌آمرزد جمیع مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات را و درمی گذرد از گناهان شصت ساله ایشان و از آتش دوزخ آزاد می‌کند دو برابر آنچه آزاد کرده است در ماه رمضان و در شب قدر و در شب فطر، و درهمی که درین روز تصدّق کنند برابر است با هزار درهم که به شیعیان اثنی عشری دهند؛ پس هر چه مقدورت باشد احسان کن به برادران مؤمنت و شادگردان درین روز هر مؤمن و مؤمنه را.

پس فرمودند که ای اهل کوفه! حق - سبحانه و تعالی - شما را خیر بسیار کرامت فرموده است و بدرستی که شما از آن مؤمنانید که حق - سبحانه و تعالی - دل‌های شما را از جهت ایمان امتحان فرموده است و بعد از این خفتها به شما خواهند رسانید دشمنان شما و بر شما ظلمهای بسیار خواهند کرد و امتحانها و آزمایشها با شما خواهد شد و بلاهای پی در پی بر شما ریخته خواهد شد و عاقبت حق - سبحانه و تعالی - که کشف غم

ص: ۱۲۲

والم کار اوست، از شما برطرف خواهد فرمود بلاهای عظیم را؛ و الله! که اگر مردمان فضیلت این روز را بدانند چنان که باید و به شرایط و آداب آن عمل نمایند، هر روز ده مرتبه فرشتگان آسمانها مصافحه کنند ایشان را و اگر نه خوف تطویل بود هر آینه ذکر می کردم از فضیلت این روز و رتبه هائی که حق - سبحانه و تعالی - عطا فرموده است عارفان این روز را آن مقدار که کسی حساب آن نتواند کرد.

راوی می گوید که زیاده از پنجاه مرتبه به نزد بزنی رفتیم و آن این حدیث را در هر مرتبه نقل کرد و ما جمعی از او شنیدیم.

(۱) مصنف می گوید که آن حضرت تخصیص به اهل کوفه فرمودند زیرا که این حجت بر ایشان تمام تر است و از جهت ترغیب ایشان به زیارت، و اگر نه این بود که موضع قبر آن حضرت نزد ایشان ظاهر و مشهور بود هر آینه امر نمی کردند مردم را به زیارت؛ و محلی دیگر غیر این محل مشهور نیست؛ پس البته در این موضع می باید باشد.

باب نهم در ذکر آنچه درین باب از حضرت امام محمد تقی (ع) وارد است.

(۲) ابو علی بن همام در کتاب انوار ذکر کرده است که یکی از امامانی که دلالت بر قبر امیر المؤمنین (ع) کرده اند و همین مکان معروف را به شیعیان نشان داده اند، حضرت امام محمد تقی (ع) است؛ و ابو علی صاحب کتاب بسیار عظیم الشان و جلیل القدر است.

باب دهم در ذکر اخباری که از حضرت امام علی نقی (ع) در بیان این معنی وارد شده است.

(۳) منقول است از آن حضرت (ع) که چون زیارت حضرت امیر المؤمنین (ع) کنی، بگو:

السَّلامُ عَلَیکَ یا وَلِیَّ اللَّهِ أَنْتَ أَوَّلُ مَظْلُومٍ وَ أَوَّلُ مَنْ غَضِبَ حَقَّهُ صَبْرَتِ وَ احْتَسَبَتْ حَتَّى أَتَاكَ الْبَاقِینَ فَاشْهَدْ أَنَّکَ لَقِیتَ اللَّهَ وَ أَنْتَ شَهِیدٌ عَذَّبَ اللَّهُ قَاتِلَکَ بِأَنْوَاعِ الْعَذَابِ وَ جَدَّدَ عَلَیْهِمْ

ص: ۱۲۳

العذاب جئتک عارفاً بِحَقِّکَ مُسْتَبْصِراً بِشَأْنِکَ مُعَادِیاً لِأَعْدَائِکَ وَ مِنْ ظَلَمَکَ وَ الْقِیَّ عَلَی ذَلِکَ رَبِّی إِنْ شَاءَ اللَّهُ یا وَلِیَّ اللَّهِ إِنْ لَیْ ذُنُوباً کَثِیرَةً فَاشْفَعْ لَیْ إلی رَبِّکَ فَإِنَّ لَکَ عِنْدَ اللَّهِ مَقَاماً مَعْلُوماً وَ إِنْ لَکَ عِنْدَ اللَّهِ جَاهَا وَ شَفَاعَةٌ وَ قَالَ وَ لَا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى.

و زیارت کبیری از آن حضرت - سلام الله علیه - منقولست که در سالی که معتصم - علیه اللعنه - آن حضرت را به آن حدود طلبید، در روز غدیر حضرت امیر را به آن زیارت طولانی زیارت فرمودند؛ و آن زیارت چون بسیار طولانی بود، اینجا جای ذکرش نبود؛ حواله به کتب مزار کردیم.

باب یازدهم در بیان آنکه حضرت امام حسن عسکری (ع) تعیین قبر آن حضرت نموده‌اند.

(۱) ابو علی بن همام در کتاب انوار ذکر کرده است که یکی از ائمه که شیعیان را دلالت بر قبر آن حضرت نموده اند و همین مکان معروف و مشهور را تعیین فرموده‌اند حضرت امام حسن عسکری (ع) است.

باب دوازدهم در ذکر اخباری که از زید بن علی بن الحسین - علی آبائه السلام - در این امر منقول است.

(۲) مرویست از ابی قره که گفت: من و زید بن علی رفتیم به طرف قبرستان کوفه و در آن شب نماز بسیار در آن جا کرد و گفت: می‌دانی که این چه موضعی است؟ گفتم نمی‌دانم.

گفت: ما نزدیک قبر حضرت امیر المؤمنین - صلوات الله علیه - ایم؛ ای ابو قره! ما در باغی از باغستانهای بهشتیم.

(۳) و منقولست از ابو حمزه ثمالی که گفت هر سالی من یک مرتبه به خدمت حضرت علی بن الحسین (ع) می‌رفتم. در موسم حج در سالی به خدمت آن حضرت رفتم. طفلی

ص: ۱۲۴

را دیدم که در دامن آن حضرت نشسته است. آن طفل برخاست که بیرون رود؛ افتاد و سرش بر عتبه در آمد و شکست. آن حضرت برجستند و خون را از سر او به جامه مبارک خود پاک کردند و فرمودند که ای فرزند! ترا پناه می‌دهم به خدا از اینکه در کناسه ترا بر دار کشند. گفتم: پدر و مادرم فدای تو باد! کدام کناسه؟ فرمود که کناسه کوفه. گفتم: فدای تو گردم! این امر البته خواهد شد؟ فرمودند: آری به حق آن خداوندی که محمد را براستی به خلق فرستاده که اگر بعد از من زنده باشی خواهی دید این پسر را که در ناحیه ای از نواحی کوفه خواهند کشت و دفن خواهند کرد و قبرش را خواهند شکافت و بیرون خواهند آورد و برهنه بر دار خواهند کشید در کناسه کوفه پس از دار به زیر خواهند آورد و خواهند سوخت و استخوانهایش را خواهند کوبید و به باد خواهند داد.

گفتم: فدای نق گردم! نام این پسر چیست؟ فرمود که این پسر من است، زید . پس آب از دیده های مبارک آن حضرت روان شد. پس فرمود که ترا به واقعه این پسر خبر دهم:

شبى من مشغول نماز و عبادت بودم ناگاه خواب مرا ربود . در خواب دیدم که در بهشتم و حضرت رسول خدا (ص) و حضرت فاطمه و حضرت امام حسن و امام حسین - سلام الله عليهم - دختری از حور العين را تزویج من کردند و من با آن دختر مجامعت کردم و غسل کردم در پای سدره المنتهی و پشت کردم که برگردم، هاتفی آواز داد که گوارا و مبارک باد ترا زید! سه مرتبه این را گفت؛ و من چون بیدار شدم جنب شده بودم و برخاستم و غسل کردم و نماز گزاردم و نماز صبح ادا کردم. ناگاه صدایی از در خانه آمد و گفتند شخصی در در خانه شما را می طلبد. چون بیرون آمدم شخصی را دیدم با جاریه [ای] که دست در آستین پیچیده و روپاکی بر سر پوشیده. پرسیدم از آن مرد که چه مطلب داری؟ گفت که علی بن الحسین را می خواهم. گفتم: منم علی بن الحسین. گفت:

من رسول مختار بن ابی عبیده ثقفی ام به سوی شما، و سلام می رساند و می گوید که این کنیز درین حدود به هم رسید، به ششصد اشرفی خریدم از جهت شما و اینک ششصد اشرفی دیگر از جهت خرجی شما فرستاده؛ و نامه مختار را به دست من داد و من آن مرد و کنیزک را به خانه آوردم و جواب نامه مختار را نوشتم و او برگشت و من از کنیزک

ص: ۱۲۵

پرسیدم که چه نام داری؟ گفت که حورا . (۱) پس در آن شب او را از جهت من مهیا کردند و من با او مقاربت کردم و نطفه این پسر در رحم او قرار گرفت و این را زید نام کردم و عن قریب آنچه به تو گفتم در باب این پسر، خواهی دید.

ابو حمزه گفت که و الله که اندک زمانی که گذشت زید را در کوفه در خانه معاویه بن اسحاق دیدم . پیش رفتم و سلام کردم و گفتم: فدای تو گردم! چه باعث شد که به این شهر آمدی؟ گفت : امر به معروف و نهی از منکر؛ و من مکرر به خدمت او می رفتم؛ پس شب نیمه شعبان رفتم و سلام کردم و نشستم . گفت: ای ابو حمزه! می آیی که زیارت حضرت امیر المؤمنین (ع) بکنیم؟ گفتم: بلی فدای تو گردم! ابو حمزه گفت : با زید آمدم تا تلهای سفید نجف و زید گفت که این قبر حضرت امیر المؤمنین (ع) است. پس برگشتیم؛ و جمیع آنچه آن حضرت فرموده بودند در باب زید، همه به عمل آمد - لعنة الله علی أعدائهم أجمعین.

باب سیزدهم در ذکر اخباری که از منصور دوانیقی و هارون الرشید - علیهما اللعنة - در بیان این امر رسیده و در ذکر جمعی از خلفا که بعد از ایشان زیارت آن حضرت کرده اند در این مکان معروف.

(۲) منقولست از یکی از غلامان بنی عبّاس که گفت روزی منصور دوانیقی - علیه اللّٰعنه - به من گفت که کلنگی و زنبیلی بردار و با من بیا. من برداشتم و شب با او رفتم تا به غری رسید. در آنجا اثر قبری نمودار شد. منصور به من گفت که بکن این قبر را. کندم تا به لحد رسیدم. گفتم که این قبریست؛ لحد ظاهر شد. گفت پر کن که این قبر علی بن ابی طالب است و می خواستم بدانم که قبر آن حضرت در اینجا است یا نه.

مصنّف می گوید که چون منصور از اهل بیت - علیهم السّلام - شنیده بود که قبر آن حضرت در این مکان است، می خواست معلوم کند صدق این قول را؛ چون معلومش شد برگشت.

ص: ۱۲۶

(۱) و منقولست از عبید الله بن محمّد بن عایشه که عبد الله بن حازم گفت روزی با هارون - علیه اللّٰعنه - از کوفه به قصد شکار به طرف نجف بیرون رفتیم و چون به غری رسیدم آهویی چ ند پیدا شدند. ما چرخها و سگها را که همراه داشتیم بر ایشان فرستادیم. آنها گریختند و به تلّ نجف پناه بردند. چرخها و سگها برگشتند و داخل آن تل نشدند. هارون بسیار متعجب شد. چون لحظه ای شد آهوها از تل به زیر آمدند. اینها آهنگ شکارشان کردند. باز آهویان برگشتند و پناه به تل بردند و سگان و چرخها داخل تل نگردیده بازگشتند و سه مرتبه این واقع شد. هارون گفت به ملازمان خود که به طرف کوفه بتازید و بتعجیل بروید و هر که را از مردم کوفه ببینید به نزد من آرید. رفتند و مرد پیری را از قبیله بنی اسد به نزد هارون آوردند. هارون پرسید که این تل چه جایست؟ آن مرد گفت که اگر مرا امان می دهی که آسیبی به من نرسانی ترا خبر می دهم. هارون گفت که تو در امان خدائی و ترا امان دادم که هیچ ضرر از من به تو نرسد؛ راست بگو. آن مرد گفت که خبر داد مرا پدرم از پدرش که این تل موضع قبر امیر المؤمنین است و خداوند عالمیان این مکان را محترم گردانیده که هر کس پناه به آنجا آورد ایمن است. هارون چون این سخن شنید از مرکب به زیر آمد و آب طلبید و وضو ساخت و نزد آن تل نماز کرد و در آنجا بر خاک غلطید و بسیار گریست و برگشت.

عبید الله بن محمّد گفت که من این سخن را از عبد الله باور نکردم تا آنکه سال دیگر به حج رفتم؛ یاسر شتردار هارون را در مکه دیدم و با یک دیگر بسیار می نشستیم و صحبت می داشتیم؛ روزی در اثنای صحبت نقل کرد که هارون در وقتی که از مکه به کوفه آمده بود، شبی مرا گفت که بگو به عیسی بن جعفر که سوار شود و هارون و عیسی هر دو سوار شدند و من با ایشان سوار شدم تا آنکه به غریین نجف رسیدند. عیسی از مرکب به زیر آمد و افتاد و به خواب رفت و هارون - علیه اللّٰعنه - بالا رفت بر تل نجف اشرف و دو رکعت نماز کرد و بر خاک افتاد و می گریست و می گفت: ای پسر عم! و الله که من فضیلت

و کمال ترا می‌دانم و می‌دانم که از همه افضل و بهتری و قبل از همه به خدا ایمان آوردی و یاری رسول چنانچه باید کردی و من به نیابت تو به جای تو نشسته‌ام و امامت حقّ تو

ص: ۱۲۷

است و مکان خلافت جای تست (۱) و لیکن فرزندان تو مرا آزار می‌کنند و بر من خروج می‌کنند. پس برخاست و دو رکعت نماز کرد و باز بر خاک می‌غلطید و می‌گریست و آنچه قبل ازین گفت می‌گفت و استغاثه می‌کرد. چون سحر شد گفت: ای یاسر! عیسی را از خواب برخیزان. من عیسی را بیدار کردم. گفت: یا عیسی! برخیز و نزد قبر پسر عمّت نماز کن. گفت: کدام پسر عم؟ هارون گفت: این قبر علیّ بن ابی طالب است. پس عیسی وضو ساخت و مشغول نماز شد و هر دو مشغول بودند تا صبح کاذب طالع شد. من به هارون گفتم که یا امیر المؤمنین! صبح شد. پس سوار شدند و به سوی کوفه مراجعت کردیم.

و در روایت دیگر منقولست که یاسر گفت که یک سال بعد ازین واقعه شبی با هارون در رقه نشسته بودیم، هارون گفت: ای یاسر! خاطرت می‌آید آن شبی که به نجف رفتیم؟

گفتم: بلی. گفت: می‌دانی قبر کی بود؟ گفتم: نه. گفت: قبر علیّ بن ابی طالب (ع) بود.

گفتم: شما نزد قبر آن حضرت این مقدار تضرّع و استغاثه می‌نمائید و فرزندان را حبس می‌کنید و در مشقّت دارید؟! گفت: چه کنم؟! ایشان آزار من می‌کنند و مرا مضطرّ می‌کنند که چنین کنم؛ برو به زندان و ببین چند کس از فرزندان آن حضرت در آنجایند. رفتم و شمردم؛ مجموع پنجاه نفر بودند. گفت: هر یک از ایشان را هزار درهم و سه جامه بده و از زندان رها کن. یاسر گفت که من چنین کردم و هیچ ثوابی نزد خدا زیاده ازین ندارم.

عبید الله بن محمد گفت که چون این حکایت را از یاسر شنیدم، دانستم که عبد الله بن حازم راست می‌گفت و سخن او افترا نبود.

و جمع کثیر نقل کرده اند که مقتفی و ناصر، از خلفای بنی عبّاس، مکرّر به زیارت آن حضرت آمده اند و همچنین مستنصر مکرّر به زیارت آمد و فرمود که ضریح مقدّس را بنا کردند و مبالغه بسیار در آن نمود و همچنین مستعصم خلیفه به زیارت آمد و اموال بسیار بر سر قبر آن حضرت به مردم داد.

و ابن طحال نقل کرده است که هارون الرشید ضریح منوّر را بنا کرد و به آجر سفید ساخت کوچک تر از ضریحی که الحال هست از هر طرف یک ذراع و فرمود که روضه ای بر بالای قبر آن حضرت بنا کردند از گل سرخ و بر روی ضریح فرمود که جامه حیره سبزی انداختند و تا امروز آن جامه در خزانه آن حضرت هست.

ص: ۱۲۸

باب چهاردهم در ذکر اخباری که از جمعی از بزرگان علما و فضلا در این معنی منقول گردیده.

(۱) بدان که چون مطلب از اختفای دفن آن حضرت آن بود که از دشمنان مخفی باشد، از اجانب و مخالفان کم کسی بر این معنی اطلاع یافت و اگر بعضی از ایشان دانستند باز به اخبار شیعیان و اهالی دانستند؛ لهذا اکثر علمای مخالفین اعتراف کرده اند در کتب خود به جهل؛ اما نزدیکان و مخصوصان اکثر مطلع بودند؛ چنان که منقول است به دو سند معتبر از هشام بن محمد که گفت ابو بکر بن عیّاش به من گفت که از ابی حصین و اعمش و غیر ایشان از علمای عامّه پرسیدم که آیا کسی شما را خبر داد که نماز بر حضرت امیر المؤمنین (ع) کرده باشد یا در دفن آن حضرت حاضر شده باشد؟ گفتند: نه؛ و از پدرت محمد بن سائب پرسیدم؛ گفت که شب آن حضرت را بیرون بردند حضرت امام حسن و امام حسین - علیهما السلام - و محمد بن الحنفیه و عبد الله بن جعفر و چند کس از اهل بیت آن حضرت، و دفن کردند آن حضرت را مخفی در پشت کوفه. گفتم با پدرت که چرا چنین کردند؟ پدرت گفت: از ترس آنکه مبادا خوارج و غیر ایشان قبر آن حضرت را بشکافند و خواهند که آن حضرت را بیرون آورند.

و در کتاب استیعاب مذکور است که بعضی گفته اند که حضرت امیر المؤمنین (ع) در نجف حیره مدفون است و از حضرت امام محمد باقر (ع) منقول است که قبر آن حضرت معلوم نیست که در کجاست.

(۲) و ابن ابی الحدید در کتاب شرح نهج البلاغه قصّه نمکینی نقل کرده است از ابن غالیه که او گفت که من در مجلس اسماعیل که رئیس حنابله بغداد بود و در علم فقه و اجماع و خلاف و منطق ماهر و شیرین کلام و خوش زبان بود، حاضر بودم و با او صحبت می داشتم؛ شخصی از حنابله که قرضی بر شخصی از اهل کوفه داشت، داخل شد و شکایت آن مرد کرد که قرض مرا نمی دهد؛ و اتفاق افتاد که در زیارت غدیر به کوفه حاضر شدم و در آن روز بر سر قبر حضرت امیر المؤمنین (ع) جماعت بسیار حاضر

ص: ۱۲۹

می‌شوند به زیارت که از عد و احصا بیرون است؛ ابن غالیه می‌گوید که در کوفه دیدم که اسماعیل از آن حنبلی دیگر می‌پرسید که قرض خود را از آن کوفی گرفتی و احوالها از او می‌پرسید و او جواب می‌گفت؛ در اثنای مکالمه آن مرد گفت به اسماعیل که ای شیخ! اگر ببینی در روز غدیر چه فضیحت می‌شود در سر قبر حضرت امیر المؤمنین و چه لعنها و ناسزاها به صحابه می‌گویند و چه دشنامها می‌دهند بی‌واهمه و خوفی! اسماعیل گفت:

چه گناه دارند آنها؟ و الله که از برای ایشان باز نکرده است این راه را و جرأت نداده است ایشان را مگر صاحب این قبر. آن مرد پرسید که صاحب این قبر کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب. آن مرد گفت که آن حضرت ایشان را جرأت بر اینها داده و تجویز اینها کرده است؟ اسماعیل گفت: بلی و الله! آن مرد گفت که اگر صاحب قبو بر حق است پس چرا ما آنها را دوست داریم و ابو بکر و عمر و عثمان را خلیفه دانیم و اگر او بر باطل است چرا او را خلیفه دانیم و دوست داریم؟ ما می‌باید یا با صاحب قبر دشمنی کنیم یا با آنها! ابن غالیه می‌گوید که چون اسماعیل این سخن را شنید بر جست و کفش پوشید و تند روانه شد و خود را لعن کرد و گفت: لعنت خدا بر اسماعیل حرامزاده ولد الزنا اگر جواب این مسأله را داند!، و به اندرون خانه خود رفت. ما برخاستیم و بیرون آمدیم.

(۱) مصنف - علیه الرحمۃ - می‌گوید که غرض از نقل این حکایت این بود که اسماعیل که رئیس حنابله است، معترف بود به اینکه قبر آن حضرت در آنجاست و انکار نکرد.

احمد بن اعثم کوفی - که از مورخان مشهور عامه است - ذکر کرده است که آن حضرت را در میان شب در موضعی دفن کردند که آن را غری می‌گویند.

(۲) و ابن الجوزی در کتاب منتظم روایت کرده است از ابو بکر بن عبد الباقي که از ابی الغنائم شنیدم که می‌گفت در میان اهل سنّه در کوفه محدثی مثل من نیست و می‌گفت در کوفه سیصد و سیزده نفر از اصحاب رسول (ص) مدفون شدند که قبر هیچ کس معلوم نیست مگر قبر علی بن ابی طالب و حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق (ع) به زیارت آن حضرت آمدند و همین موضع را زیارت کردند و در آن وقت علامت قبری نبود تا آنکه محمد بن زید صاحب خروج آمد و قبر را ظاهر کرد.

(۱) مصنف می گوید که این محمد بعد از برادرش حسن پادشاه شد و عمارت کرد روضه امیر المؤمنین (ع) را در ایام خلافت معتضد و کشته شد و در جرجان مدفون شد و نقل کرده اند که بیست سال پادشاه طبرستان بود.

و ابن طحال نقل کرده است که عضد الدولة عمارت آن حضرت را ساخت و اموال بسیار فرستاد که خرج کنند و تاریخ فراغ از آن عمارت را در دیوار روضه ثبت کردند.

و ابراهیم بن علی دینوری در کتاب نهاییه الطلب ذکر کرده است که روایات مختلف است در موضع قبر آن حضرت و صحیح آن است که در همین موضعی از نجف که الحال معروف است مدفون است و مردم در آنجا زیارت می کنند و آثار و علامات و معجزات و کراماتی که از اینجا ظاهر می شود زیاده از حد و حصر است، و مردم با اختلاف مذاهبشان اتفاق دارند بر ظهور این کرامات در این موضع؛ و من در نجف بودم شب چهارشنبه سیزدهم ماه ذی القعدة در سال پانصد و نود و هفت و متوجه کوفه بودم و از مشایعت حاج برمی گشتم و شب ماهتاب روشنی بود به منزله روز روشن و ثلثی از شب گذشته بود، ناگاه نور عظیم ظاهر شد که قرص ماه در میان آن نور پنهان شد و یکی از لشکریان در این حال روبروی من می آمد و او نیز مشاهده کرد، پس ملاحظه کردم که چه سبب دارد؛ دیدم که از گنبد حضرت امیر المؤمنین (ع) عمودی از نور کشیده است که عرضش به حسب حس یک ذرع است و طولش بیست ذرع و به آسمان متصل شده است و این نور تا دو ساعت بر قبه آن حضرت می درخشید و بعد از آن نور از چشم من ناپیدا شد و نور ماه ظاهر شد و آن شخص که در پهلوی من بود، با او سخن گفتم، دیدم که زبانش سنگین شده است و رعشه بر اعضایش مستولی شده است و چون لحظه ای شد به حال خود آمد و او نیز موافق من دیده بود.

(۲) مصنف می گوید که ظهور این قسم امور از آن گذشته است که احتیاج به بیان داشته باشد و از حد حصر بیرون است و استیفای جمیع ممکن نیست و خصوصیت به احدی ندارد؛ بر همه کس ظاهر است و چگونه چنین نباشد حال کسی که دنیا را بالکلیه طلاق داد و آخرت را خرید؟ و هر که را عقلی و هوشی هست نزد او این امور محتاج به بیان

ص: ۱۳۱

نیست.

تمام شد سخن دینوری.

و منقولست از عبد الله بن محمد بن العتّاقی که روزی در برابر روضه متبرّکه نشست و دو کس آمدند، یکی می خواست دیگری را قسم بدهد در در روضه؛ یکی گفت که البتّه مرا قسم خواهی داد و خود می دانی که حقی از من نمی طلبی و من مظلوم و این قسم را از روی عناد به من تکلیف می کنی، آن مرد دیگر گفت که البتّه قسم می باید خورد، آن شخص گفت که خداوندا! به حق صاحب این قبر که هر یک از ما که بر دیگری ظلم کنیم چنان کن که در همین موضع بمیرد؛ پس مدّعی او را قسم داد و همین که این مرد مظلوم از قسم فارغ شد، مدّعی که او را قسم داده بود بیهوش شد و به دوشش کردند و به خانه بردند و فی الحال فوت شد.

(۱) و محمد بن علی شلمغانی ذکر کرده است که آن حضرت در پشت کوفه مدفون شدند و وصیّت فرمودند به حضرت امام حسن (ع) که هر جایی که جنازه میل به زمین کند همان جا قبر مرا بکنید، پس به تخته ای خواهید رسید که حضرت نوح از برای دفن من در آنجا گذاشته، مرا در آنجا دفن کنید.

و یاقوت بن عبد الله در کتاب معجم البلدان ذکر کرده است که «غریین» دو عمارت است در پشت کوفه نزدیک قبر حضرت امیر المؤمنین (ع)، و ایضا در کتاب مذکور نقل کرده است که نجف نزدیک قبر علی بن ابی طالب است.

و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ذکر کرده است که قبر آن حضرت در غری واقع است و اختلافی که اصحاب حدیث کرده اند در موضع قبر آن حضرت که به مدینه نقل کردند آن حضرت را یا در مسجد دفن کردند یا در باب الاماره دفن کردند یا شتری که جنازه بر آن بار بود گم شد و اعراب گرفتند، باطل است و اصلی ندارد و فرزندان آن حضرت موضع قبر آن حضرت را از دیگران بهتر می دانند و فرزندان هر کس به قبر پدرشان داناترند از دیگران و این قبری که الحال هست فرزندان آن حضرت او را در اینجا زیارت کرده اند وقتی که به عراق آمدند مثل حضرت امام جعفر صادق (ع) و غیر آن

ص: ۱۳۲

حضرت از اکابر و اعیان ایشان.

(۱) و علی بن اثیر در تاریخ کبیرش ذکر کرده است که اصحّ اقوال آن است که علی بن ابی طالب (ع) در غری مدفون است.

و یحیی بن علیان، خزینه دار حضرت امیر، نقل کرد که به خطّ محمد بن السّری دیدم که در پشت کتابی نوشته بود که عضد الدّوله در ماه جمادی الاولی سال سیصد و هفتاد و یک به زیارت حضرت امیر المؤمنین و حضرت امام حسین - صلوات الله علیهما - مشرف شد و در نهم ماه جمادی الاولی داخل کربلای معلّی شد و زیارت سیّد شهدا کرد و تصدّقات بسیار کرد و مردم را در خور مراتبشان عطاها داد و در صندوق مقدّس آن حضرت دراهم بسیار گذاشت و فرمود که بر سادات علوی

قسمت کنند، چون قسمت کردند به هر سیّدی سی و دو درهم رسید و سادات دو هزار و دویست کس بودند؛ و ده هزار درهم به خدمه و مجاوران داد و آرد و خرما صد هزار رطل بر اهل کربلا قسمت کرد و پانصد جامه به ایشان داد و ناظر سرکار را هزار درهم داد؛ و پنج روز از ماه مذکور مانده بود که متوجّه کوفه شد و چون داخل کوفه شد در روز دویم متوجّه زیارت حضرت امیر المؤمنین (ع) شد و به شرف زیارت روضه مقدّسه مشرف شد و بر صندوق دراهم بسیار ریخت و فرمود که بر سادات قسمت کنند و بعد از قسمت به هر سیّدی بیست و یک درهم رسیده بود و عدد سادات هزار و هفتصد بود، و بر مجاوران و غیر ایشان پنجاه هزار درهم قسمت کرد و به قرآی قرآن و فقها سه هزار درهم برسانید؛ و فوت شد عضد الدّوله - رحمه الله - در سال سیصد و هفتاد و دو، بعد از آنکه از عمارت دار الشّفا فارغ شد.

(۲) و ابن شهر آشوب در کتاب مناقب از غزالی نقل فرموده است که مردم را اعتقاد اینست که حضرت امیر المؤمنین (ع) در نجف مدفون است و می گویند که نعش آن حضرت را بر شتر بار کردند و آمد شتر تا موضع قبر و همان جا خوابید؛ هر چند سعی کردند برنخواست؛ همان جا دفن کردند.

مصنّف می گوید که اگر ما ذکر کنیم آن جمعی را که زیارت آن حضرت و تعمیر آن

ص: ۱۳۳

حدود و کارهای خیر در آنجا کرده اند از پادشاهان و بزرگان و وزرا و ادبا و قضاة محدّثان سخن به طول می انجامد؛ و اوّل کسی که عمارت در نجف اشرف کرد و در آنجا رباط ساخت، عظاملک صاحب دیوان بود و قناتی در نجف اشرف کند و آب به نجف آورد و سلطان سنجر قبل از او اراده کرده بود و او را میسر نشده بود و آثار قنائه هنوز باقی است و برکه ای در مسجد کوفه ساخت.

باب پانزدهم در بیان معجزات و کراماتی که در روضه مقدّسه به ظهور آمده که هر یک دلیل است بر ردّ آن جمعی که منکر کرامات اهل بیت اند.

(۱) منقول است به دو سند معتبر از علی بن الحسن بن حجاج که او گفت که من روزی در مجلس پسر عمّم، محمّد بن عمران بن الحجاج، نشسته بودم و در آن مجلس جمعی کثیر از مشایخ اهل کوفه حاضر بودند و در میان ایشان عبّاس بن احمد عباسی نیز بود و ایشان به نزد پسر عمّم آمده بودند که او را تهنیت بدهند که عمارت سقیفه حضرت امام حسین (ع) که فرود آمد در ذی الحجّه سال دویست و هفتاد و سه، ابن عمّم حاضر بود در آنجا و به او آسیبی نرسید، ایشان نشسته بودند و صحبت می داشتند، ناگاه اسماعیل بن عیسی عبّاسی داخل شد، چون این جماعت شیعه او را دیدند سخن را از خوف او قطع

کردند و ساکت نشستند و اسماعیل بسیار نشست. پس نگاه کرد به ایشان و گفت: ای یاران ما! خدا شما را عزیز دارد! گویا ما بر شما سخن را قطع کردیم و مانع صحبت شما شدیم.

علی بن یحیی سلمانی که سرکرده این جماعت بود گفت: نه و الله، یا ابا عبد الله! ما سخن را از برای شما قطع نکردیم. پس او گفت که: ای یاران! خدا از من سؤال خواهد کرد اگر در مذهب دروغی به شما اظهار کنم و قسم خورد که اگر دروغ گویم کنیزان و غلامان من همه آزاد باشند و اسبان من همه وقف باشد. بدانید که من اعتقاد ندارم مگر به ولایت حضرت امیر المؤمنین و ائمه معصومین - صلوات الله علیهم - و یک یک ائمه را شمرد و نام برد و اظهار تولی به ایشان کرد و اظهار بیزاری از دشمنان ایشان کرد و هیچ یک از

ص: ۱۳۴

ملعونین را نگذاشت که لعن نکند. (۱) اصحاب ما چون اینها را از او شنیدند منبسط و خوشحال شدند و مشغول صحبت شدند و در اثنای صحبت اسما عیل گفت که روز جمعه از نماز با عمم، داود، از مسجد برگشتیم و چون نزدیک خانه او رسیدیم و راه خلوت شد به ما گفت که هر جا که باشید پیش از غروب آفتاب نزد من حاضر شوید. پس آخر روز رفتیم به خانه داود. نشسته بود و انتظار ما می کشید. گفت: فلان فعله و فلان فعله را آواز کنید. دو فعله آمدند با بیل و کلنگ. پس روی به ما کرد و گفت: همه جمع شوید و همین ساعت سوار شوید و جمل را با خود بردارید - و جمل غلام سیاهی بود از غلامان او که در شدت و غلظت به مرتبه ای بود که اگر می گفت که اگر آب دجله را سد ببند و بند کن، می کرد - و بروید به جانب این قبر که مردم فریب خورده اند و فتنه ایشان شده است و می گویند: قبر علی بن ابی طالب است، و بشکافید قبر را، هر چه در قبر است از برای من بیاورید. ما رفتیم بر سر قبر و گفتیم: آنچه گفته است بکنید. حفاران شروع در کندن کردند و می ترسیدند و آهسته می گفتند: لا حول و لا قوه الا بالله، و ما در یک کناری ایستاده بودیم تا آنکه پنج ذرع به زیر رفتند؛ به زمین بسیار سختی رسیدند. گفتند: به جایی رسیدیم که نمی توانیم کند. پس آن حبشی داخل قبر شد و کلنگ را گرفت و ضرب اول را که زد صدای عظیمی در آن صحرا پیچید. ضرب دوم را که زد صدائی از آن سخت تر و مهیب تر ظاهر شد. در ضرب سیم صدای بسیار شدید عظیمی ظاهر شد و غلام نعره ای زد و افتاد. گفتیم به یارانی که همراهش بودند که برسید چه شد؟ او را پرسیدند. جواب نگفت و ناله و استغاثه می کرد. پس او را به ریسمان بستند و به بالا کشیدند. از سر انگشتانش تا مرفقش خون می ریخت و استغاثه می کرد و سخن نمی گفت. بر استر سوارش کردیم و بتعجیل برگشتیم و در راه گوشت این غلام از بازو و پهلوی و تمام طرف راستش می ریخت تا به نزد عمم رسیدیم و پرسید که چه کردید و چه چیز دارید؟ نقل کردیم و صورت

واقعه را بیان کردیم. پس عمّم، داود، رو به قبله کرد و توبه کرد از این عمل و توّلّا به حضرت امیر المؤمنین (ع) کرد و از دشمنانش تبریّ کرد، و در همان شب سوار شد و به خانه علیّ بن مصعب بن جابر رفت و از او سؤال کرد که بر قبر آن حضرت

ص: ۱۳۵

صندوقی بسازد و واقعه را به او نقل نکرد، (۱) و در ساعت فرستاد که قبر را پر کردند و صندوق ساختند و غلام حبشی ملعون در همان ساعت به جهنّم رفت.

علیّ بن الحسن گفت که من صندوق او را دیدم؛ صندوق بسیار خوبی بود؛ و آن صندوق قبل از آن بود که حسن بن زید حسنی که در طبرستان خروج کرد عمارت روضه را بسازد.

(۲) و منقول است از محمّد بن علیّ بن رحیم که گفت من و پدرم، علیّ بن رحیم، و عمّم، حسین بن رحیم، و جمعی دیگر از شیعیان، شب مخفی رفتیم به زیارت حضرت امیر المؤمنین (ع) در سال دویست و شصت و دو، و من طفل بودم، و در آن وقت عمارتی نبود، و دور قبر، سنگهای سیاه چیده بودند، و در آن حوالی هم عمارتی نبود بغیر از عمارت قائم بر سر راه. چون به قبر مقدس رسیدیم و ساعتی شد بعضی قرآن می خواندیم و بعضی نماز می کردیم و بعضی زیارت می کردیم، ناگاه شیری پیدا شد که به جانب ما می آمد، چون نزدیک شد به ما و مقدار یک نیزه فاصله ماند، از قبر دور شدیم؛ شخصی از ما نزدیک رفت و خبر آورد که بر سر قبر حضرت ایستاده است و دست خود را بر تربت مقدّس می مالد؛ ماها نیز جرأت کردیم و نزدیک رفتیم؛ دیدیم که در دستش جراحتی است و آن موضع جراحت را بر قبر می مالد؛ ساعتی چنین کرد و روانه شد و رفت؛ ما برگشتیم و مشغول زیارت و قراءت و نماز شدیم.

(۳) و منقول است که شرف المعالی قمی گفت: روزی داخل روضه مقدّسه حضرت امیر المؤمنین (ع) شدم و زیارت کردم و رفتم به بالای سر که محلّ سؤال حاجتمندان و مکان استجابت دعاء مؤمنان است و مشغول دعا شدم و ضریح منور را در بغل گرفتم؛ میخی از ضریح به قبای من بند شد و درید؛ من خطاب به حضرت کردم و گفتم: عوض این را از شما خواهم گرفت. سنی [ای] همراه من بود از روی استهزا گفت که بلی، قبا و ردائی به تو خواهد داد! پس، از یک دیگر جدا شدیم و من به حلّه آمدم و جمال الدین قشمر ناصری می خواسته است شخصی را که او را ابن مابست می گفتند به کوفه فرستد و از جهت او قبائی و کلاهی مهیا کرده بود؛ فرستاد غلامش را و می خواست بگوید که

ابن مابست را آواز کنید، بر زبانش جاری شد که کمال الدّین قمی را حاضر کنید . غلام بیرون آمد و گفت که کمال الدّین قمی را بطلبید. پس دست مرا گرفت و به خزانه برد و قبائی و ردائی به من خلعت داد و از خزانه بیرون آمدم و بر قشمر داخل شدم که او را سلام کنم و دستش را ببوسم . به من که نظر کرد یافتم که خوشش نیامد و رو به خادم کرد و از روی غضب گفت که من ابن مابست را گفتم بطلبید. خادم گفت که شما کمال الدّین قمی فرمودید و جماعتی که در مجلس حاضر بودند همه شهادت دادند که شما کمال الدّین قمی گفتید . کمال الدّین می گوید که من در این حال گفتم : ایها الامیر! شما مرا خلعت نداده اید بلکه حضرت امیر المؤمنین (ع) مرا خلعت داده است ؛ و حکایت را نقل کردم . به سجده افتاد و شکر خدا گفت که الحمد لله این خلعت به دست من جاری شد!، و عذرخواهی من کرد و مرا روانه کرد.

(۱) و منقول است از حسین بن عبد الکریم غروی که کوری از اهل تکریت به نجف اشرف آمد و در اواخر سن کور شده بود و چشمهایش سفید شده بود و بلند شده بود و می نشست در بالای سر حضرت و با جناب مقدّس آن حضرت مخاطبات می کرد و طلب شفا می کرد و گاهی حرفهای درشت بی ادبانه می گفت و من مکرّر خواستم منعش کنم، گذرانیدم، تا آنکه روزی در خزانه حضرت را می گشودم، صداهای بلند و آواز بسیاری و وحشتی به گوشم رسید. گمان کردم که از برای سادات گندمی از بغداد آورده اند یا کسی کشته شده است . بیرون آمدم که معلوم کنم که چه خبر است . گفتند که کوری به اعجاز حضرت روشن شده است. گفتم: چه خوش باشد که همان کور باشد! چون داخل روضه شدم، دیدم که همان کور است، روشن شده است و چشمهایش به از چشم دیگران است. شکر خدا کردم و برگشتم.

(۲) و ایضا حسین بن عبد الکریم نقل کرده است که ابو الغازی در حلّه حاکم بود و لشکری فرستاد بر سر عربان . چون برگشتند در دور حصار نجف اشرف فرود آمدند؛ بعد از آنکه بار کردند، من بیرون رفتم به آنجائی که ایشان فرو آمده بودند از برای کاری؛ دیدم دو قلّابه در میان ریگ افتاده است؛ دست کردم و برداشتم. بعد از آن پشیمان شدم که اینها را

ضامن شدم و صاحبش معلوم نیست. بعد از مدّت مدید زن سیّده ای از اهل نجف فوت شد. به مقبره رفتیم که او را دفن کنیم؛ مرد ترکی را دیدم که در همان موضع که من قلّابها را یافته ام می گردد و تفحص چیزی می کند. به یارانی که همراه بودند، گفتم که این مرد تفحص قلّابها می کند و آنها در جیب من است و من در وقتی که می خواستم به نماز بیرون آیم، این قلّابها را دیدم

که در خانه افتاده است، به خاطر مرسید که بردارم، با خود برداشتم؛ پس نزدیک آن مرد ترک رفتم و پرسیدم که چه چیزی می‌جوئی؟ گفت دو قلابه گم کرده ام یک سال قبل از این . گفت: سبحان الله! به یک سال پیش از این چیزی گم کرده ای و الحال می‌جوئی؟! گفت: وقتی که با لشکر بار کردیم و به خندق کوفه رسیدیم، به خاطر آمد که اینها را فراموش کرده ام؛ گفتم: یا علی! اینها را در حرم تو فراموش کرده ام و به تو سپردم که به من پس دهی، و می‌دانم که حضرت به من خواهد رسانید. گفتم: بستان که حضرت از برای تو حفظ کرده است، و قلابها را به او دادم و حساب کردیم یک سال از آن تاریخ گذشته بود.

(۱) و منقول است از علی بن طحال کلیددار که روزی مرد خوش رویی به نزد من آمد و جامه‌های پاکیزه پوشیده و دو اشرفی به من داد که امشب مرا در روضه بگذار و در را ببند . من چنین کردم و در را بستم و خوابیدم؛ حضرت امیر المؤمنین (ع) را در خواب دیدم که فرمود که برخیز و آن مرد را بیرون کن که نصرانی است . من از خواب برجستم و برخاستم و ریسمانی برداشتم و در گردن آن مرد کردم و گفتم : مرا فویب می‌دهی به دو دینار و تو نصرانی [ای] و می‌خواهی درین روضه باشی؟! گفت که من نصرانی نیستم.

گفتم: دروغ می‌گویی، حضرت به خواب من آمدند و گفتند که تو نصرانی [ای] و فرمودند که ترا بیرون کنم . آن نصرانی گفت که دستت را به من ده که مسلمان شوم و گفت : اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و ان عليا ولي الله؛ و الله که من که از شام که بیرون آمدم هیچ کس مطلع نشد و هیچ یک از مردم عراق مرا نمی‌شناسند، و بعد از آن اسلامش کامل شد.

(۲) و ایضا علی بن طحال حکایت کرد که عمران بن شاهین، از اهل عراق، گناه عظیمی در

ص: ۱۳۸

خدمت عضد الدوله کرد و از او گریخت (۱) و به نجف اشرف آمد و مخفی شد و عضد الدوله او را طلب بسیار کرد و نیافت. عمران در شبی حضرت امیر المؤمنین (ع) را در خواب دید که آن حضرت فرمود که ای عمران! فردا فناخسره - که نام عضد الدوله است - به روضه من خواهد آمد به زیارت، و هر که در روضه است بیرون خواهند کرد، و تو در فلان کنج از کنجهای روضه بایست که ترا نخوانند دید و او داخل خواهد شد و زیارت خواهد کرد و نماز خواهد کرد و تضرع خواهد کرد و خدا را قسم به محمد و آل او خواهد داد که ترا به او رساند؛ چون این دعا بکند، تو پیش رو و بگو: پادشاهم! کیست این مرد که تو محمد و آل محمد را شفیع می‌کنی و الحاح می‌کنی که به دست تو درآید؟! او خواهد گفت که مردیست که لشکر مرا متفرق

کرده است و در پادشاهی با من منازعه می کند؛ تو بگو که اگر کسی او را به دست تو دهد، چه چیز خواهی داد به آن شخص؟؛ خواهد گفت که اگر از من بطلبد که او را ببخش، خواهم بخشید، چون این را بگوید، بگو که من همان شخصم که تو می خواهی؛ بعد از آن هر چه مدّعی تو است به عمل خواهد آمد . روز که شد عمران هر چه آن حضرت فرموده بود به جای آورد، بعد از آن مکالمات گفت که من عمران بن شاهینم! عضد الدّوله گفت که کی گفت که تو اینجا بایستی؟! گفتیم:

آقایم صاحب این قبر در خواب به من گفت که فردا فناخسره به اینجا خواهد آمد و چنین و چنین خواهد کرد، و قصّه را تمام کرد. عضد الدّوله گفت که به حقّ صاحب قبر که راست بگو که اسم مرا فناخسره گفت؟ گفتیم : بلی، به حقّ مولایم که چنین گفت. پس عضد الدّوله گفت : و الله که هیچ کس نمی دانست که نام من فناخسره است بغیر از مادرم و دایه ام و خودم . پس خلعت وزارت در او پوشانید و همراهش به کوفه برد، و عمران نذر کرده بود که اگر عضد الدّوله از گناه او بگذرد، سر و پا برهنه به زیارت آن حضرت برود. چون شب شد، بی خبر کسی، تنها متوجّه زیارت شد، و در وقتی که او متوجّه شد علی بن طحال کلیددار در خواب دید که حضرت امیر المؤمنین (ع) به او گفت که برخیز و در را باز کن از برای دوست ما عمران بن شاهین. پس برخاست و در را باز کرد و به انتظار نشست. همان ساعت عمران پیدا شد. علی بن طحال گفت که بسم الله! آقا، فرمایید! گفت: من کیستم؟

ص: ۱۳۹

(۱) گفت: تو عمران بن شاهینی. گفت: نه، من عمران نیستم. علی گفت: حضرت امیر المؤمنین (ع) در خواب به من گفت که در را باز کن که دوست ما عمران می آید. گفت:

به حقّ آن حضرت که راست بگو که چنین گفت؟ علی گفت که بلی، به حقّ او که چنین گفت . عمران که این را شنید بر عتبه افتاد و بوسید و حواله کرد بر اجاره دار شکار ماهی که در کشتی او شکار می کرد که شصت اشرفی به کلیددار بدهد؛ و رواقی را که مشهور است به رواق عمران در روضه حضرت امیر و روضه حضرت امام حسین - صلوات الله علیهما - ساخت.

(۲) قصّه ابو البقاء خادم: منقول است که در سال پانصد و یک، گرانی عظیمی در نجف اشرف شد که یک رطل نان را به یک قیراط طلا می فروختند و چهل روز مردم چنین گذرانیدند . خدمه آن حضرت تاب نیاوردند و از گرسنگی به دهات حوالی متفرّق شدند، و شخصی بود در میان ایشان ابو ال بقا نام داشت و صد و ده سال عمر او بود . همه رفتند و او در نجف ماند و حرکت نکرد، و چون کار بر او و عیالش بسیار تنگ شد، زن و دخترانش گفتند که تو نیز به این اطراف برو، شاید چیزی از برای ما تحصیل کنی که از گرسنگی هلاک می شویم. او نیز عازم رفتن شد و داخل قبه عرش درجه شد و زیارت کرد و نماز

کرد و نزدیک سر آن حضرت نشست و گفت : یا امیر المؤمنین ! من صد سال خدمت تو کرده ام و از روزه متبرکه تو جدا نشده‌ام، حتی به حله و دهات حوالی اینجا نرفته‌ام، و من و اطفالم از گرسنگی بی طاقت شده‌ایم، بالضروره از تو مفارقت می‌کنم و مفارقت تو بر من دشوار است؛ تو را وداع می‌کنم. این را گفت و بیرون آمد و با مکاریان به طرف حله روان شد و شب از نجف اشرف بیرون آمدند و رفتند تا ابی هبیش و آنجا فرود آمدند و خوابیدند. ابو البقا در خواب دید حضرت امیر را که با او می‌گفت: ای ابو البقا! بعد از مَدّت مدید مواصلت، مفارقت ما را اختیار کردی؛ برگرد به نزد ما. ابو البقا بیدار شد گریان و نالان. پرسیدند که چرا می‌گریی؟ خواب خود را نقل کرد و برگشت. چون دخترانش او را دیدند، گریستند، و او حکایت خود را نقل کرد، و بیرون آمد و کلید روزه را از ابن شهریار قمی گرفت و در را گشود و به عادت خود در در روزه نشست تا سه

ص: ۱۴۰

روز. (۱) در روز سیّم مردی پیدا شد بسته‌ای بر پشت بسته، مانند پیادگانی که به راه مکه می‌روند، آمد و بسته را از پشت باز کرد و رخت سفر را انداخت و داخل روزه مقدّسه شد و زیارت کرد و نماز کرد و آهسته زری به ابو البقا داد که برو و از برای ما چاشته‌ای بیاور تا بخوریم. او رفت و نانی و خرمایی و شیری آورد. او گفت من اینها را نمی‌خواهم، ببر که عیالت بخورند؛ و یک اشرفی دیگر درآورد و گفت: این را مرغ و نان بخر و به خانه ببر که من می‌آیم؛ و چون وقت ظهر داخل شد نماز ظهر و عصر را ادا کرد و رفت به خانه ابو البقا طعام حاضر کرد و هر دو خوردند و بعد از آن، آن مرد به ابو البقا گفت که برو و اوزانی که به آن طلا را می‌کشند بیاور. ابو البقا بیرون آمد و از زرگری که در در خانه اش نشسته بود هر چه از اوزانی که طلا و نقره را می‌کشند داشت گرفت و به نزد آن مرد آورد و آن مرد جمیع آن اوزان را با سنگهایی که جو و گندم می‌کشیدند در خانه در یک پله ترازو گذاشت و کیسه اشرفی بیرون آورد و در پله دیگر آن قدر ریخت که با آن سنگها و اوزان برابر شد و در دامن ابو البقا ریخت و باقی را بر پشت بست و برخاست. ابو البقا گفت: ای مخدوم! من چه کنم اینها را؟! گفت: اینها از تست؛ آن شخص از برایت فرستاده است که گفت: برگرد به آنجائی که بودی یعنی امیر المؤمنین (ع)، و گفت: هر چقدر که سنگ بیاورد تو مساوی آن طلا بده، و اگر سنگ بیشتر می‌آوردی بیشتر می‌دادم. ابو البقا که این را شنید بیهوش شد و آن مرد روانه شد و ابو البقا از آن زر دخترانش را به شوهر داد و خانه‌اش را عمارت کرد و حالش نیکو شد.

(۲) قصّه بدوی و حاکم کوفه: منقول است از حسین بن علی بن طحال که در سال پانصد و هفتاد و پنج، سنقر حاکم کوفه بود و میان او و عربان بنی خفاجه منازعه شده بود و هر که از ایشان را می‌دید می‌کشت؛ بنا بر این هر یک از عربان که به زیارت

می آمدند نگهبانی با خود می آوردند و در بیرون می ایستادند و آن شخص به زیارت می رفت و اگر کسی از مردم حاکم از طرف کوفه پیدا می شد، نگهبان او را خبر می کرد و می گریختند. در آن سال دو کس از ایشان به زیارت آمدند و یکی به طریق معهود بیرون ایستاد و دیگری به زیارت رفت. اتفاقاً سنقر در آن حوالی بود. آمد به طرف حصار نجف اشرف. دیده بان که او را

ص: ۱۴۱

دید فریاد به رفیقش زد (۱) که عجم آمد و خودش بر اسب تندروی سوار بود بدر رفت و سنقر به در دروازه رسید و سر راه بر بدوی گرفت. بدوی برگشت و در پیش باب السلام از اسب به زیر آمد و اسب را رها کرد و اسب به خانه پسر عبد الحمید نقیب رفت و بدوی پناه به روضه مقدسه آورد و غلامان سنقر آمدند که او را از روضه بیرون برند؛ بدوی را گرفتند و می کشیدند و او به قبه ضریح چسبیده بود و می گفت: یا ابا الحسن! من عربم و تو عربی و قاعده عرب نیست که دخیل خود را به دست دشمن دهد، یا ابا الحسن! من دخیل توام، مرا امان ده؛ و استغاثه می کرد و غلامان دستش را از قبه جدا می کردند و او فریاد می کرد که: یا ابا الحسن! امانت را مشکن؛ پس او را گرفتند و بردند و سنقر خواست که بدوی را بکشد؛ بعد از مجادله بسیار راضی شد که بدوی دویست اشرفی و آن اسبی که سوار بود بدهد تا از کشتن او بگذرد و ابن بطن الحق ضامن بدوی شد و بدوی را حبس کردند و ضامن رفت که مال و اسب بی آورد و بدوی را خلاص کند. راوی می گوید که چون شب شد من و پدرم علی بن طحال در در روضه خوابیده بودیم، صدای در آمد که کسی در را می زند. پدرم برخاست و در را گشود. دیدیم ابو البقا سوراوی با آن بدوی داخل شدند و بدوی جبه سرخی پوشیده و عمامه سبزی بر سر گذاشته و غلامی در عقب ایشان است و چیزی در سر دارد. در را گشودیم و اینها داخل روضه شدند و نزدیک ضریح ایستادند و ابو البقا گفت که: یا امیر المؤمنین! بنده تو سنقر ترا سلام می رساند و می گوید که از خدا و از شما معذرت می خواهم و توبه کردم از این که دخیل ترا آزار دادم، اینک بدوی دخیل شما و این مال را فرستاده به کفاره آن عمل. پدرم پرسید که چه امر باعث این شد؟ ابو البقا گفت که سنقر که امشب به خواب رفت در خواب دید که حضرت امیر المؤمنین (ع) بر سر او آمد و حربه ای در دست داشت و به او گفت که: و الله که اگر دخیل مرا رها نمی کنی، از همین حربه جانم را می ستانم! سنقر از خواب جست و اعرابی را طلبید و خلعت داد و فرستاد و پانزده رطل نقره از جهت سرکار حضرت فرستاد. از آن سه قندیل ساختند و بر ضریح آویختند و آن بدوی که ضامن این بدوی شده بود و رفته بود که زر و اسب بیاورد، در صحرا حضرت را در خواب دید که

می‌فرماید: برگرد بنزد سنقر که آن بدوی که گرفته بود رها کرد. ابن بطن الحق برگشت و بر حقیقت واقعه اطلاع بهم رسانید.

(۱) قصه شمشیری که در روزه دزدیده بودند: ابن طحال حکایت کرد که در سال پانصد و هشتاد و چهار از هجرت در ماه مبارک رمضان هر شب جمعی از مشایخ زیدیه به زیارت حضرت می‌آمدند و در میان ایشان مردی بود که او را عباس امعص می‌گفتند. یک شبی که نوبت خدمت من بود، آمدند به طریق معتاد و در زدند. در را باز کردم و در روزه را گشودم و در دست عباس شمشیری بود. از من پرسید که این شمشیر را کجا بگذارم؟

گفتم: درین کنج بینداز؛ و مرد پیری بود که او را بقاء بن عنقود می‌گفتند و شریک من بود در خدمت. عباس شمشیر را گذاشت و داخل روزه شد و من چراغی از برای ایشان روشن کردم تا زیارت کردند و نماز کردند و بیرون آمدند. عباس شمشیر خود را طلب کرد، نیافت؛ از من پرسید؛ من گفتم: همان جا خواهد بود؛ گفت: نیست. هر چند تفحص کردیم نیافتیم؛ و قانون ما این بود که کس بیگانه را نمی‌گذاشتیم در آنجا بخوابد بغیر مردم صاحب کشیک. عباس چون از شمشیر مأیوس شد داخل روزه شد و در بالای سر حضرت نشست و گفت: یا امیر المؤمنین! مرع، دوست تو عباس، و پنجاه سال است که در هر شب ماه رجب و شعبان و رمضان تو را زیارت می‌کنم و شمشیری که با من بود از دیگران بود؛ به عاریه گرفته بودم؛ اگر چنین کردی که شمشیر من به من برگردد، همیشه به زیارت خواهم آمد، و اگر نه، هرگز نخواهم آمد، و **هذا فراقُ بئیی و بئیک!** این را گفت و رفت. چون صبح شد من علی بن المختار نقیب را خبر کردم. گفت: من شما را نهی نکردم که کسی را در روزه مخوابانید؟! و بسیار غمگین و دل‌تنگ شد. پس من قرآن روزه را حاضر کردم و قسم یاد کردم که تفحص بسیار کردم و کسی غیر خدمه را نگذاشتم که شب آنجا بماند و این بسیار بر خاطر نقیب گران آمد. بعد از سه روز ازین واقعه شبی در رواق خوابیده بودم، آواز تکبیر و تهلیل از در رواق به گوشم آمد، برخاستم و در را باز کردم. عباس امعص را دیدم که همان شمشیر را در دست دارد و گفت: یا حسن! این همان شمشیر است، نگاه دار تا من بروم به زیارت. پرسیدم که این چون به دستت آمد؟ گفت:

حضرت امیر المؤمنین (ع) را در خواب دیدم که آمد نزد من (۱) و گفت: یا عباس! آورده باش، برو به خانه فلان شخص، و بالا رو به آن غرفه که در آن کاه ریخته است و شمشیرت را بردار و به جا ن من سوگند که او را رسوا مکن و کسی را به احوال او خبر مده. من همان ساعت به خانه نقیب رفتم و او را خبر کردم. آمد به روزه و شمشیر را دید و قصه را از او شنید

و گفت: این شمشیر را نمی‌دهم تا نگوئی که این مرد که بود؟ عباس گفت که: جدّت مرا به جان خود قسم داده است که او را رسوا مکن و تو می‌گویی که بگو؟! و تا زنده بود به کسی نگفت که کی شمشیر را برداشته بود.

(۲) قصّه دیگر: ایضا از ابن طحال منقول است که گفت در شبی از شبهای نوبت خود با مرد پیری که او را ابو الغنائم می‌گفتند خوابیده بودیم و درها را بسته بودیم. ناگاه آواز یکی از درهای روضه به گوشم رسید. از خواب جستم و برخاستم و در اوّل را باز کردم و از باب الوداع داخل شدم و دست بر قفلها گذاشتم، همه بسته بود و درها همه به حال خود بود. با خود می‌گفتم که اگر کسی باشد او را محکم ببندم و نگاه دارم. چون به شباک روضه رسیدم و در روضه نظر کردم مردی را در میان روضه دیدم پشت ضریح ایستاده.

نظرم بر او که افتاد رعشه بر اعضای من مستولی گردید و زبانم سنگین شد و به کامم چسبید، دست بر شبکه گرفتم و به دوش راست بر دیوار تکیه کردم و بعد از ساعتی که اندکی به حال خود آمدم آواز قرائت آن مرد را می‌شنیدم و صدای پایش را که بر روی فرش راه می‌رفت می‌شنیدم و صدای حرکت اوراق قرآن را می‌شنیدم و چون خوفم زایل شد و خوب به حال خود آمدم، نگاه کردم کسی را ندیدم. برگشتم که بیرون آیم در برابر ضریح را دیدم که به قدر شبری باز شده بود. آمدم به باب وداع و در را بستم و برگشتم.

(۳) قصّه دیگر: باز منقول است از ابن طحال که مردی بود در نجف اشرف، او را ابو جعفر کناتینی می‌گفتند. شخصی از او سؤال کرد که مایه‌ای به او بدهد که نفعی از آن ببرد. بسیار که الحاح کرد ابو جعفر شصت اشرفی بیرون آورد و به او داد و گفت حضرت امیر المؤمنین (ع) را گواه بگیر که زر به تو رسیده است. آن مرد زر را گرفت و حضرت را گواه گرفت و رفت و تا سه سال چیزی به ابو جعفر نداد. مرد صالحی در نجف بود او را

ص: ۱۴۴

معرج می‌گفتند (۱). شب در خواب دید که آن مردی که زر گرفته بود مرده است و نعش او را آوردند که به طور متعارف داخل روضه کنند، به در روضه که رسیدند حضرت بیرون تشریف آوردند و فرمودند که: این را داخل روضه ما میکنید، بیرون برید و کسی بر این نماز نکند. یکی از پسران او که یحیی نام داشت پیش آمد و گفت: یا امیر المؤمنین! پدرم از شیعیان و دوستان شما بود. فرمود که راست می‌گوئی اما مرا گواه گرفت بر زری که از ابو جعفر کناتینی گرفت و به او نرسانید. صبح که شد معرج خواب خود را از برای ما نقل کرد. ما ابو جعفر را طلبیدیم و پرسیدیم که چند از فلان شخص می‌طلبی؟ گفت: چیزی از او نمی‌طلبم. گفتیم: امام گواه توست. گفت: کی گواه من است؟ گفتیم حضرت امیر المؤمنین (ع). نام حضرت را که

شنید بر خاک افتاد و گریست. فرستادیم از پی آن مردی که مال را گرفته بود و خواب را از برای او نقل کردیم. گریست و به خانه رفت و چهل دینار حاضر داشت، آورد و تسلیم ابو جعفر کرد و باقی را بعد از آن به او رسانید.

(۲) قصّه دیگر: علیّ بن مظفر نجّار نقل کرد که من حصّه ای داشتم در مزرعه ای و از من غصب کردند. به روضه مقدّسه حضرت امیر المؤمنین (ع) آمدم و شکایت کردم که: یا امیر المؤمنین! اگر آن حصّه به من برگردد، من این مجلس بیرون روضه را از مال خود بسازم؛ و آن حصّه به او برگشت و مدّتی تغافل ورزید از نذر خود. شبی حضرت امیر المؤمنین (ع) را در واقعه دید که ایستاده‌اند در گوشه‌ای از گوشه‌های روضه منوره و دست او را در دست دارند و بیرون آمدند تا باب وداع و اشاره به آن مجلس کردند و فرمودند که

يُوفُونَ بِالنَّذْرِ

– و این آیه در شان اهل بیت وارد شده است و مدح ایشان که وفا به نذر خود می کنند. گفتم: منتّ به جان می دارم یا امیر المؤمنین؟! و صبح که شد، آمد و مشغول ساختن آن مجلس شد.

(۳) قصّه دیگر: منقولست از ابن یزید همدانی که گفت: من شب بارانی در مسجد کوفه بودم، جماعتی در زدند، در را که باز کردند جنازه‌ای را داخل کردند و در صفه‌ای که برابر در روضه مسلم بن عقیل است گذاشتند. یکی از ایشان را خواب می برد و در خواب می بیند که دو کس آمدند بر سر جنازه آن میّت و یکی به دیگری گفت که ببین که: ما را با

ص: ۱۴۵

او حسابی هست یا نه؟ (۱) پس روی میّت گشودند و گفتند: بلی، ما را با او حساب هست و زود می باید حساب کرد تا از رصافه نگذشته است؛ که از آنجا که گذرانیدند و داخل صحرای نجف کردند دیگر بر او دستی نداریم و ما را با او حسابی نیست. آن مرد بیدار شد و خواب را از برای یاران خود نقل کرد و گفت: زود بردارید. میّت را برداشتند و داخل صحرای نجف کردند.

مصنّف – رحمه الله علیه – می گوید که اگر خواهیم که استیفای امثال این معجزات و کرامات بکنیم در طی کتب و اوراق، بلکه در دفاتر سبع طباق، درج کردن ممکن نیست، بلکه از دریای بی پایان قطره‌ای و از خورشید تابان ذره ای در سلک تقریر درآوردیم؛ کما قال المولوی:

تا بگویم وصف آن رشک ملک

یک دهن خواهم به پهنای فلک

مثنوی هفتاد من کاغذ شود

گر بگویم وصف او بیحد شود

و السَّلامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى تَمَّتِ الرِّسَالَةُ

ص: ۱۴۷

تعليقات

۱۳/۴۹ مخاطب به خطاب مستطاب **أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ** / نگرنده است به بخشی از آیه ۳۳ از سوره احزاب و شأن نزول آن.

شیخ جلیل، ابو الفتوح رازی - أعلى الله مقامه -، فرموده است:

«... در آیت دو قول گفتند: یکی آن که در حقّ زنان رسول است، و ظاهر قرآن مانع است از این لقوله: **«عَنْكُمْ»** و **«يُطَهَّرُكُمْ»**، و این خطاب مردان باشد، نه خطاب زنان؛ و نیز اخبار متواتر است که مخالف و مؤلف روایت کردند از طریق مختلف که : مراد به آیت و اشارت در اهل البیت، به علی است و فاطمه و حسن و حسین «صلوات الله و سلامه عليهم أجمعين» (روض الجنان و روح الجنان، ج ۱۵، ص ۴۱۷).

آن گاه به تفصیل شماری از این اخبار متواتر را آورده (نگر: روض الجنان، ج ۱۵، صص ۴۱۷ - ۴۲۰) و در خاتمه منقولات نوشته است: «این جمله روایات و طرق مخالفان است که ثعلبی امام اهل الحدیث در تفسیرش بیاورد؛ و اما آنچه از طرق و روایات اصحاب ماست و مخالفان در دیگر کتابها، آن را حصر و حدّی نیست؛ کتاب به آن مطوّل شود؛ بر این قدر اختصار کرده شد» (همان، همان ج، ص ۴۲۰).

در این باب، همچنین بنگرید به متن مترجم نوشتار علامه سیّد جعفر مرتضی عاملی،

ص: ۱۴۸

زیر نام «اهل بیت در آیه تطهیر» (ترجمه محمد سپهری، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم).

۱۵ / ۴۹ کمینه / مرعشی: «کمینه».

۱۰ / ۵۰ / روشناسی / «روشناسی» یعنی «معرفت و شناخت» (فرهنگ فارسی، ص ۱۶۹۰).

«روشناس» به معنای «مشهور، معروف، آشنا، شناخته شده» در ادب صفوی کاربرد فراوان دارد؛ چنان که صائب گوید:

قبله را چون طاق نسیان از نظر افکنده‌ایم سجده ما روشناس آستان دیگرست

و ...

(نگر: فرهنگ اشعار صائب، ج ۱، ص ۴۵۹).

نیز نگر: دیوان ابو طالب کلیم همدانی، ص ۶۸۹ (فهرست برخی از لغات و ...).

۱۱ / ۵۰ / لو کشف / اشاره است به سخن امیر مؤمنان - علیه السلام - که فرمودند:

«لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا»

(الحکم من کلام الإمام أمير المؤمنين علی علیه السلام، ج ۲، ص ۲۷۱).

عادل خراسانی، سراینده سده دهم هجری، این سخن را این گونه به نظم کشیده است:

گر اجل بردارد از پیشم حیات مستعار در یقین من نیفزاید به ذات کردگار

(نگر: میراث اسلامی ایران، ج ۸، ص ۲۹۹).

۱۲ / ۵۰ / لم اکن لاعبد ربّا لم اره / این مضمون، به غیر این لفظ هم در حدیثنامه‌ها هست.

به این لفظ دستیاب می‌شود در: بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۲۱۲؛ که حدیث علوی است.

۱۲ / ۵۰ / باب مدینه علم / اشاره است به حدیث شریف مصطفوی:

على بابها، فمن أراد العلم فليأت الباب».

ابن شهر آشوب در مناقب این حدیث را بدین صورت آورده و مورد اجماع دانسته و طرق آن را یاد کرده و مدلول آن را باز رسیده است (نگر: مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، تحقیق: البقاعی، ج ۲، ص ۴۲) ۵۲ / ۱۵ اینکه آنچه وارد شده است / مرعشی: «تا این که آنچه وارد شده است». ق (ص ۳۵): «مع أن الوارد...».

متن، مطابق اعظم است.

۵۵ / پ این مثلی است / مثلی که در متن عربی آمده و مرحوم مج لسی (ره) ترجمه و تحشیه نموده، این است: «حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة» (ن، ص ۱۳؛ و: ق، ص ۳۷).

مثل «حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة» را أبو هلال عسکری در جمهره الأمثال خویش آورده و گفته: «يضرب مثلاً في تشابه الشیئين ...، و القذة: الریشة التي تركب على السهم ...».

(جمهره، ج ۱، ص ۳۸۱).

شیخ طریحی در مجمع البحرین آورده:

«فی الحديث عن النبی (صلی الله علیه و آله): «يكون في هذه الأمة ما كان في بنی إسرائيل، حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة»، ... و «حذو القذة بالقذة»

أی كما تقدّر کلّ واحدة منهما علی قدر صاحبتهما و تقطع، يضرب مثلاً للشیئين یستویان و لا یتفاوتان « (مجمع، تحقیق الحسینی).

۵۶ / ۶ إني تارك ... / در باره روایت و راویان حدیث ثقلین، نمونه را، نگر : منهاج الکرامه، ص ۱۵۵، پی نوشت؛ و: المراجعات، طبع أسوه، صص ۶۵ - ۶۸؛ و: ...

۵۶ / ۱۱ ابو عمرو زاهد / ق (ص ۴۰) و ن (ص ۱۵): «ابو عمر الزاهد»؛ متن ما، مطابق است با مرعشی و اعظم.

۵۶ / ۱۱ تغلب / ضبط ما مطابق است با مرعشی و اعظم و ن (ص ۱۵)؛ ق (ص ۴۰):

«تغلب».

ص: ۱۵۰

۵۶ / ۱۷ حجّتی است بر ردّ قول منکرین ... در نفوس خلائق / متن ما، موافق است با اعظم؛ مرعشی: «حجّتی است بر ردّ خلائق».

۵۶ / ۲۱ بیگانگان دوران دشمن را در این باب اعلم می‌دانند / در دستنوشته مرعشی: «از بیگانگان». اعظم (مطابق مختار ما) «از» ندارد.

۵۷ / ۱۰ تقلید / متن، مطابق اعظم است؛ مرعشی: «تقلیه».

ن (ص ۱۶) و ق (ص ۴۱): «تقلدوا فیه».

۵۷ / ۱۴ و لیکن ... / ن (ص ۱۶) و ق (ص ۴۱): «و لکن ما دلّ و قلّ أولى مما کثر فمل».

۵۷ / ۲۲-۲۱ در روز غدیر / چنین است در مرعشی و اعظم.

ن (ص ۱۶) و ق (ص ۴۴): «یوم الدار».

مصحّح ق در حاشیه «الدار» نوشته است: «فی «ح» [دستنویشت فرحة الغری ی بازمانده از سده سیزدهم] الغدیر و هو تصحیف حیث لا تستقیم العبارة و الصواب کما فی «ق» [دستنویشت فرحة الغری ی مورّخ ۹۴۷] و «ط» [ن در پژوهش ما].» (ص ۴۴، پی‌نوشت).

قاعدتا در نسخه‌ای که مبنای ترجمه علامه مجلسی (ره) بوده، ضبط «الغدیر» وجود داشته است که ایشان هم چنان ترجمه فرموده‌اند.

۵۸ / ۱۴ عبد الرحمن بن ... حمیر / ضبط متن، مطابق است با مرعشی.

ضبط اعظم نیز - هر چند بروشنی خوانده نمی‌شود - گویا همین است الا این که به جای «مقفر»، «نفر» یا «نغر» ضبط کرده.

ن (ص ۱۸): «عبد الرحمن بن عمرو بن يحيى بن عمر بن ملجم بن قيس بن مكسوح بن نفر بن كلداء بن حمير».

ق (ص ۴۴): «عبد الرحمن بن عمرو بن ملجم بن قيس بن مكسوح بن نصر بن كلداء بن حمير».

ترجمه فرحة الغری ۱۵۱ تعلیقات

ص: ۱۵۱

چنان که دیده می شود نسخه ها، در ضبط نسب آن بدکردار پریشان روزگار و گجسته لعین، پریشان اند؛ لذا تصحیح ممکن نیست و نمی توان دانست اختیار و ضبط علّامه مجلسی (ره) یا نسخه مبنای ترجمه ایشان، چه بوده است.

۷/۵۹ فرمود که آن لعین را به آتش سوختند / «که» در مرعشی نبود؛ از اعظم افزوده شد.

سج با روایت منقول در: روض الجنان، ج ۱۵، ص ۳۸۹.

۲۳/۵۹ بختی / در دستور الإخوان (ج ۱، ص ۹۸) می خوانیم: «البختی: شتر خراسانی .

البخاتی و البخت، جماعة».

۲۳/۵۹ منشور / چنین است در اعظم؛ مرعشی: «منسوب».

ق (ص ۴۶): «... علی رؤوسهم منشور اعلامها ...».

۲/۶۰ آنچه نقل کرده است عبد الحمید ... / مرعشی: «و آنچه ...»؛ اعظم (مطابق مختار ما) «و» ندارد.

۴/۶۰ وضع کند که / مرعشی «که» را ندارد؛ از اعظم افزوده شد.

۵/۶۰ و من الناس ... الفساد / قرآن: س ۲، ی ۲۰۴ و ۲۰۵.

۸/۶۰ و من الناس ... مرضات الله / قرآن: س ۲، ی ۲۰۷.

۹/۶۰ پس سیصد هزار درهم ... قبول کرد/ این پاره در مرعشی نبود، از اعظم افزوده شد؛ تنها یک تصرّف در ضبط اعظم صورت گرفت، و آن، این که واپسین لفظ در اعظم، «نکرد» بود که ما به «کرد» تبدیل کردیم؛ موافق با متن عربی (نگر: ن ص ۲۰، ق ص ۴۷).

۲۰/۶۰ و علی بن ابراهیم ... الخطاب نازل شد/ در مرعشی نبود؛ از اعظم افزوده شد.

۶/۶۱ سیّد مختار/ چنین است در مرعشی؛ اعظم: «رسول ص».

۶/۶۱ رسول خدا/ چنین است در مرعشی؛ اعظم: «رسول».

ص: ۱۵۲

۱۰/۶۱ حضیره/ چنین است در اعظم؛ مرعشی: «حصین».

ن (ص ۲۰): «حضیره»؛ ق (ص ۴۷): «خضرة» [شاید غلط چاپی باشد، چون دست کم باید در حاشیه اختلاف با ن را یاد می‌کرد که نکرده است].

۱۲/۶۱ مرد پیر موی سر و ریش سفیدی را/ چنین است در اعظم؛ مرعشی: «مرد پیری و موی سر و ریش سفیدی را».

۲۴/۶۱ قرعة الشّراب/ چنین است در اعظم و ن (ص ۲۱).

مرعشی: «قرعة التّراب»؛ ق (ص ۴۸): «ترعة الشراب».

۵/۶۲ ظنّ فاسدی ... نیست/ ق (ص ۴۸) و ن (ص ۲۱): «ان یظنون الا ظنا و ما لهم به من علم».

۱۰/۶۲ آزاد کرده/ مرعشی: «و آزاد کرده»؛ اعظم (مطابق مختار ما) «و» را ندارد.

۱۱/۶۲ بنا کرد/ مرعشی: «بنا برکرد»؛ متن مطابق اعظم است.

۱۱/۶۲ و وقف کرد/ «و» از اعظم افزوده شد؛ مرعشی: «وقف کرد».

۲۳/۶۲ نور الاقاحی النجدیه / چنین است در ن (ص ۲۲) و ق (ص ۴۹) - فقط به جای «ه» ی پایانی، (ة) دارند که در زبان عربی طبیعی است.

مرعشی: «نور الاقاحی النجدیه»؛ اعظم: «نور الاماحی النجدیه» یا چیزی شبیه به این.

در دستور الإخوان (ج ۱، ص ۶۰) می‌خوانیم:

«الاقحوان: بابونه؛ و کافور سپر غم؛ و لاله کوهی؛ الواحدة: اقحوانة؛ الاقاحی، جماعة.

يقال: رأيت أقاحی أمره، أی رأيت تباشیر أمره» (با اندکی تصرف در سجاوندی).

۴/۶۳ حجاج گفت که بگو مناقب ... به بدی یاد نکرده‌اند/ این پاره در مرعشی نیست. از اعظم افزوده شد. نیز نگر: ق (ص ۵۰).

۳/۶۴ ابی سفیان/ مرعشی «ابی» را ضبط نکرده است؛ متن مطابق اعظم می‌باشد.

ص: ۱۵۳

۳/۶۴ علی بن ابی طالب (ع)/ «ع» از اعظم افزوده شد.

۵/۶۴ جویریة بن مسهر/ مرعشی: «جویریة بن مسهر»؛ متن ما مطابق اعظم است.

۷/۶۴ محمد بن محمد بن علی ذباب واعظ/ چنین است در اعظم و مرعشی (لیک در مرعشی «ذباب» طوری نوشته شده که «ذباب» هم می‌توان خواند).

ن (ص ۲۴): «محمد بن محمد بن علی بن الزیات الواعظ».

ق (ص ۵۲): «محمد بن محمد بن علی الزیات الواعظ» (مصحح ق در حاشیه نوشته است: «فی «ق» [نسخه فرحة الغری ی مورخ ۹۴۷ ه. ق.] الدباب و فی البحار.»).

۱۰/۶۴ هیچ کس انکار این نکرد/ چنین است در مرعشی و اعظم.

ن (ص ۲۴) و ق (ص ۵۳): «لم ينكر ذلك عليه».

۱۶/۶۴ کراچکی / چنین است در اعظم و مرعشی (به جیم فارسی).

در کتب تازی او را «کراچکی» می‌نویسند.

در باره وی، نگر: روضات الجنّات، ج ۶، صص ۲۰۹-۲۱۵؛ و: رجال السّید بحر العلوم، ج ۳، صص ۳۰۲-۳۰۹.

محدّث قمی (ره) می‌گوید: «الکراچکی بالكاف المفتوحة و الراء المهملة و الألف و الجیم المضمومة و الکاف و الیاء نسبة الى کراچک قریة علی باب واسط» (الکنی و الألقاب، ج ۳، ص ۱۰۹).

۱۰/۶۵ قصّه دفن حضرت امام حسن (ع)/ در مرعشی «قصه دفن حضرت امام حسن و امام حسین ع» نوشته شده است. بنا بر ن و ق اصلاح کردیم.

ق (ص ۵۴): «قصه الحسن فی دفنه»؛ ن (ص ۲۵ و ۲۶): «قصه الحسن علیه السّلام فی دفنه».

۲۲/۶۵ حسن بن الحسین بن طحال بغدادی / در ن (ص ۲۷) و ق (ص ۵۶) آمده است: «الحسن بن الحسین بن طحال المقدادی»؛ در مرعشی: «حسن بن الحسین بن طحال

ص: ۱۵۴

بغدادی.

در بحار الأنوار (ج ۴۲، ص ۱۹۷)، «المقدادی» است.

۱۲/۶۶ تلکهای سفید/ ق (ص ۵۶) و ن (ص ۲۸): «الذکوات البیض».

علّامه مجلسی در بحار در بخش «بیان» مرقوم فرموده است:

«الذّکوة فی اللّغة الجمره الملتهبة، فيمكن أن يكون المراد بالذکوات التّلال الصّغيرة المحيطة بقبره [أي قبر أمير المؤمنين] عليه السّلام، شَبَّها لضيائها و توقّدها عند شروق الشّمس عليها لما فيها من الدّارارى المضيئة بالجمرة الملتهبة؛ و لا يبعد أن يكون

تصحیف دکاوات جمع دگّاء، و هو التلّ الصغیر؛ و فی بعض النسخ : الركوات - بالراء المهملة -، فيحتمل أن يكون المراد بها غدرانا و حياضا كانت حوله» (بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۲۳۷).

۹/۶۷ سال هفتم از هجرت / در مرعشی «سال هفتم از هجرت» آمده است، ولی در ق (ص ۵۹) و ن، «سنه سبع عشرة من الهجرة» آمده.

آیا اشتباه از نسخه‌ای است که مبنای ترجمه علامه مجلسی (ره) بوده؟

در باره تاریخ بنای کوفه، نگر: موسوعة النجف الأشرف، ج ۱، ص ۸۱؛ و: دائرة المعارف الإسلامية الشيعية، ج ۱۰، ص ۳۵.

۱۷/۶۷ سعد خفاف / ق (ص ۵۹): «سعد الاسكافي»؛ ن (ص ۳۰): «سعد الاسكاف».

۲۳/۶۷ کلبی / چنین است در مرعشی. ن (ص ۳۱): «المهلبی».

ق (ص ۶۰): «الکلبینی». مصحح ق در حاشیه نوشقاق است:

«فی الاصل [یعنی نسخه خطی سده سیزدهم] الکلبی و فی «ط» [یعنی ن در پژوهش ما] و «ق» [یعنی نسخه مورخ ۹۴۷ ه. ق.] المهلبی فکلاهما تصحیف و الصواب (الکلبینی).».

۳/۶۹ هنگام ارتحال / مرعشی: «چون هنگام ارتحال»؛ متن ما مطابق اعظم است.

۴/۶۹ مرا غسل بده و کفن درپوشان و حنوط کن ... پس پیش آی - ای فرزندا! - و بر من هفت تکبیر بگو و این جایز نیست ... چنین است در مرعشی. در اعظم نیز چنین است، با

ص: ۱۵۵

یک تفاوت جزئی، بدین شرح که به جای «برداشته خواهد شد»، «آن برداشته خواهد شد» دارد.

اصل عربی عبارت در ق (ص ۶۲) از این قرار است: «فغسلنی و حنطنی بحنوط جدک و کفنی و ضعی علی سریری و لا یقرین احد منکم مقدم السریر فانکم تکفونه، فاذا حمل المقدم فاحملوا المؤخر، و يتبع المؤخر المقدم حيث ذهب، فاذا وضع المقدم فضعوا المؤخر، ثم تقدم أي بنی فصل علی و کبر سبعا، فإنها لا تحل ...».

در ن (ص ۴۳) قدری متفاوت است؛ از جمله «و کفنی»، قبل از «و حنطنی» قرار دارد که به ترجمه علامه مجلسی (ره) نزدیک تر است؛ با این همه چنان که پیداست متن مترجم نسبت به متن عربی کاست و فزود دارد.

۷۰/۲ پس حضرت امام حسن (ع) کلنگی گرفتند / پیش از این، می بایست ترجمه «ثم برز الحسن بالبردة التي نشف بها رسول الله و فاطمه، فنشف بها امير المؤمنين» (ق، ص ۶۳ و ۶۴)، آمده باشد که در مرعشی و اعظم اثری از آن نیست.

۷۰/۴ مقرر / مرعشی: «مقدّر»؛ متن، موافق اعظم است.

۷/۹ حسین حلال / چنین است در مرعشی و اعظم. ق (ص ۶۷) و ن (ص ۳۷):

«الحسين الخلال».

۷۱/۲۴ حسین سرکه فروش / چنین است در مرعشی و اعظم. ق (ص ۶۹) و ن (ص ۳۹): «حسين الخلال».

«الخلال» در زبان تازی یعنی «سرکه‌گر» و «سرکه فروش» (نگر: دستور الإخوان، ج ۱، ص ۲۵۵)؛ و این که علامه مجلسی (ره) در اینجا شهرت راوی را ترجمه کرده است، خورند توجه می باشد؛ آیا بدین وسیله نمی خواسته تنبّه بدهد که میان این «حسين الخلال» و «حسين حلال» پیشین - چنان که نسخه‌ها ضبط کرده‌اند - فرق می گذاشته و ضبط نام او را موافق نسخه‌ها به «حاء» می دانسته است؟ - و الله أعلم بالصواب.

۷۲/۱۲ جواره / در مرعشی و اعظم به فتح جیم است.

ص: ۱۵۶

۷۲/۲۳ زلل / مرعشی: «ذلل»؛ متن مطابق است با اعظم.

۷۳/۷ هر یک از ائمه - صلوات الله عليهم - / چنین است در اعظم. در مرعشی، «از» اقتاده است.

۷۴/۱ جواره / چنین است در اعظم (به کسر جیم). مرعشی: «جواره» [!].

۷۴/۱۹ (ره) / چنین است در مرعشی. اعظم: «عليه الرحمه».

۷۶/۱ المضى / چنین است در اعظم. مرعشی: «المضى».

۷۶/۹ موضع قبر حضرت امیر المؤمنین (ع)/ «ع» در مرعشی نبود؛ از اعظم افزوده شد؛ ظاهراً رمز را در اعظم، «ص» نیز می‌توان خواند.

۷۷/۱۳ سؤال کردم/ در مرعشی افتاده بود؛ از اعظم افزودیم.

۷۷/۱۷ لباب المسرّت/ چنین است در مرعشی. اعظم: «لباب المسرّه».

۷۸/۸ آن موضع که/ در مرعشی نبود؛ از اعظم برافزودیم.

۸۰/۹ و از استر ... پیش رفتند/ در مرعشی نبود؛ از اعظم برافزودیم.

۸۱/۱۵ حسین بن ابی العلاء/ چنین است در مرعشی و اعظم.

ق (ص ۸۹): «حسین بن أبی العوجاء»؛ ن (ص ۶۰): «حسین بن ابی العیفاء».

۸۳/۱۵ حفص کناسی/ مرعشی: «حفص کناسی». در اعظم طوری نوشته شده که بیشتر «حفص کناس» خوانده می‌شود تا «حفص کناسی». ق (ص ۹۲): «حفص الكناس»؛ ن (ص ۶۳): «حفص الكناسی».

۸۳/۲۰ زید بن طلحه/ چنین است در مرعشی و اعظم. ن (ص ۶۴) نیز مؤید این ضبط است.

در ق (۹۲) «یزید بن طلحه» آمده است و مصحح در حاشیه ذیل «یزید» نوشته: «فی

ص: ۱۵۷

«ط» [یعنی ن در پژوهش ما] زید و هو تصحیف و الصواب كما فی الاصل و ما اثبتناه فی الکافی.»

۸۳/۲۳ ثویّه/ چنین است اعظم. مرعشی: «سویّه».

ق (ص ۹۳) و ن (ص ۶۴): «الثویّه».

«الثویّه ... بفتح التاء و کسر الواو موضع بالكوفة به قبر أبی موسى الاشعری و المغیره بن شعبه» (بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۲۳۷).

۱۳ / ۸۴ در موضعی / چنین است در اعظم. در متن مرعشی، «موضعی» نیست، ولی از قضا چون در محلّ اولین کلمه صفحه دست چپ بوده و کاتب - به رسم قدما - آن کلمه را در گوشه پایینی صفحه دست راست نوشته، می بینیم که او هم لفظ «موضعی» را پیش چشم داشته و در گوشه پایینی نوشته ولی ظاهراً در آغاز صفحه از قلم انداخته است.

۶ / ۸۵ او و رسول خدا (ص) یک دیگر را ملاقات می کنند تا روز قیامت / چنین است در اعظم و مرعشی.

ق (ص ۹۵) و ن (ص ۶۶): «یلتقی هو و رسول الله (ص)» [«(ص)» از ق افتاده است] يوم القيامة».

۹ / ۸۵ فما قضیت / چنین است در مرعشی. اعظم: «فکما قضیت».

این اختلاف ظاهراً در نسخ خود فرجه نیز هست؛ چه ق (ص ۹۵) «فما قضیت» ضبط کرده و در مقابل ن (ص ۶۶) «فکما قضیت» آورده است؛ فتأمل.

۱۰ / ۸۵ ینمی / مرعشی: «ینمی» «به فتح حرف مضارعه). متن ما، موافق است با اعظم و ق (ص ۹۵) که حرف مضارعه در هر دو مضموم است.

۱۱ / ۸۵ لا تنقص / اعظم: «لا تنقص» (به ضمّ حرف مضارعه).

حرکتگذاری متن موافق است با مرعشی و ق (ص ۹۵).

۱۷ / ۸۵ تذکرک، لا تنساک، تخشاک، تراک، تلقاک / حرف مضارعه در جمیع این افعال،

ص: ۱۵۸

در مرعشی، «ت»، و در اعظم و ن (ص ۹۶)، «ن»، است.

ضمنا در مرعشی به جای «و لا» (پیش از «تنساک» به ضبط خودش / ضبط ما:

تنساک)، «فلا» دارد.

۱۸ / ۸۵ غرفات، غرفاتنا / در هر دو مورد در اعظم حرف «راء» مفتوح است ولی مرعشی و ن (ص ۹۶) مطابق ضبط ماست.

گفتنی است که هر دو قرائت، بنا بر کتب لغت، درست است؛ نگر: القاموس المحيط، ج ۳، ص ۲۶۱.

۱۹ / ۸۵ الهدی / چنین است (با دال) هم در مرعشی و هم در ن (ص ۹۱)؛ اعظم:

«الهوی».

۱۹ / ۸۵ الکرامة / مجرور است در اعظم و منصوب است در مرعشی.

۱۹ / ۸۵ الحفظ / مجرور است در اعظم و منصوب است در مرعشی.

۱۹ / ۸۵ عمرنا / چنین است (به سکون میم) در مرعشی؛ در اعظم به ضمّ میم است.

گفتنی است که بنا بر کتب لغت، هر دو قرائت درست می‌نماید.

۱۹ / ۸۵ البركة / مجرور است در اعظم و منصوب است در مرعشی.

۲۰ / ۸۵ العون / مجرور است در اعظم و منصوب است در مرعشی.

۲۰ / ۸۵ الثبات / مجرور است در اعظم و منصوب است در مرعشی.

۲۰ / ۸۵ طوّقتنا / مرعشی: «وَقَفَّتْنَا»؛ اعظم: «طَوَّقْتْنَا». متن موافق است با ق (ص ۹۶) و ن (ص ۶۸).

۲ / ۸۶ گو / این واژه را علّامه مجلسی (ره) در ترجمه «حَفِیْرَة» (نگر: ق، ص ۹۷) آورده است.

در دستور الإخوان (ج ۱، ص ۲۲۷) آمده است: «الحفيرة: گور کاویده؛ و: گو کاویده» (با

ص: ۱۵۹)

تصرف در سجاوندی).

۳ / ۸۶ پاره‌ای آهن نقش کرده / مرعشی: «پاره آهن نقش کرده» [ظ. پاره‌ای آهن نقش کرده]؛ اعظم: «پاره آهن نقش کرده»

[ظ. پاره آهن نقش کرده‌ای].

ق (ص ۹۷): «سكة حديد».

۸/۸۶ ششصد و سی / چنین است در اعظم. مرعشی: «ششصد و سی» [۱].

ن (ص ۷۰) و ق (ص ۹۸) مؤید ضبط اعظم‌اند.

۸۷/۶ جسم مقدّس / ضبط متن، موافق است با اعظم. مرعشی: «چشم مقدّس» (که مسلماً سهو قلم کاتب است و ن و ق هم مؤید سخن مایند).

۸۷/۷ سرانندیب / چنین است در مرعشی و ق (ص ۱۰۱) و ن (ص ۷۳). اعظم:

«سرندیب».

۸۷/۲۰ صلی الله علیه و آله / چنین است در اعظم. مرعشی: «ص».

۸۸/۲ چون امیر المؤمنین نفس پیغمبر است و زیارت او زیارت آن حضرت است / این توضیح از مرحوم علامه مجلسی - رضوان الله علیه - است و در متن عربی عبارتی بازاء آن وجود ندارد.

شیخ ابو الفتوح رازی - قدس سرّه - ذیل «وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ» (قرآن، س ۳، ی ۶۱) نوشته است:

«و نیز بخوانیم نفس خود را و نفس شما را، و باتّفاق مراد به نفس امیر المؤمنین علی است اینجا، برای آن که کسی نفس خود را بنخواند، چه این معنی از میان مرد و نفسش صورت نیندد. پس لا بدّ لفظ مجاز بود و مورد او بر مبالغت بود، یعنی بخوانیم کسی را که حکم نفس او حکم نفس ما باشد، و آنچه ما را باشد او را باشد، و آنچه بر ما باشد بر او باشد. حکم او در عصمت و طهارت و غنا و کفایت حکم من باشد. پس همچنان باشد که من او باشم و او من باشد، و این کنایت باشد از غایت اختصاص و محبّت و قربت و

ص: ۱۶۰

دوستی تا دو دوست چون دوستی بغایت باشند، گویند اینان متحد شدند؛ اگر چه به صورت دواند، به معنی یکی اند؛ چنان که شاعر می‌گوید:

نحن روحان حللنا بدنا

أنا من أهوى و من أهوى أنا

فإذا أبصرتني أبصرتَه

و إذا أبصرتَه كان أنا

و این لفظ دلیل کند بر آن که امیر المؤمنین علی بهتر از همه صحابه و اهل البیت بود، برای آن که آن را خدای تعالی نفس رسول خواند ...» (روض الجنان، ج ۴، ص ۳۶۵ و ۳۶۶) ۷ / ۸۸ یونس قصیری / چنین است در مرعشی و اعظم . ن (ص ۷۴) و ق (ص ۱۰۲):

«یونس بن أبی وهب القصری».

۱۰ / ۸۸ حق سبحانه و تعالی - و جمیع ملائکه و پیغمبران و مؤمنان او را زیارت می کنند / در مرعشی «را» از قلم افتاده (یا در عکس مورد مراجعه ما ظاهر نشده) است ولی اعظم مؤید ضبط ماست.

در هامش ن (ص ۷۴) ذیل «من يزوره الله»، نوشته اند: «معنى يزوره الله يرسل اليه رحمته».

۱۴ / ۸۸ چنان که حضرت پیغمبر (ص) فرمودند که ... تا روز قیامت / این توضیح از علامه مجلسی است - قدس الله نفسه الزکیة.

ظاهرا نظر مرحوم مجلسی به این حدیث شریف نبوی است:

«لضربة على يوم الخندق أفضل من عبادة الثقلين»

(نگر: مناظرات فی الإمامة، ص ۵۰۱، نیز سنج: ما روته العامة من مناقب اهل البيت عليهم السلام، ص ۱۴۵؛ و: منهاج الكرامة فی معرفة الإمامة، ص ۹۱).

۲۰ / ۸۸ ظاهرا / چنین است در اعظم . در مرعشی یک الف کوتاه هم بو روی راء گذاشته شده که بی شبهه مانع از قرائت با تنوین است.

۲۳ / ۸۸ صیمری / چنین است در اعظم؛ مرعشی: «ضمیری».

ق (ص ۱۰۳): «الصيمري»؛ ن (ص ۷۵): «الصيرفي».

ص: ۱۶۱

۸۸ / ۲۴ پیاده به زیارت / لفظ «پیاده» از «مرعشی» فرو افتاده است؛ از اعظم افزودیم.

۸۹ / ۱۷ کالصّحیح / چنین است در اعظم . مرعشی: «کالصّح» ۹۱ / ۱۵ من لا یحضره الفقیه / گفتنی است که نام این کتاب شریف که از کتب اربعه حدیثی امامیه بشمارست، در حقیقت، «کتاب من لا یحضره الفقیه» می باشد؛ یعنی لفظ «کتاب» جزئی اصیل است از نام اثر.

این مطلب از آنچه شیخ جلیل اقدم، صدوق - رضی الله عنه و أراضه -، در مقدمه اش بر کتاب در باب انگیزه تدوین آن نوشته و نیز از سیاق عبارت وی، نیک پیداست (نگر):

کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲ و ۳ در تداول و نوشتار، بسیاری، «فقیه من لا یحضره الفقیه» یا «من لا یحضره الفقیه» می گویند و می نویسند (نگر: منیة المرید، ص ۴۱۲، پی نوشت) که ظاهراً اوّلی بر سبیل نوعی نقل به معنا، و دوّمی از رهگذر اختصار است.

۹۱ / ۱۵ زیادتی هست ... / توجّه به این «زیادت» و نقل و درج آن از علّامه مجلسی - قدّس سرّه - است و این زیادت در متن عربی فرحة الغری مذکور نیست. نگر: ق، ص ۱۰۷؛ و: ن، ص ۸۰.

برای دیدن مرجع مرحوم مجلسی (ره)، نگر: کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۸۸.

۹۱ / ۱۶

حقّ لمن ... مأتی

/ این بهره در مرعشی نیست. از اعظم افزوده شد.

۹۱ / ۲۱ یستمعون / چنین است در مرعشی. اعظم: «یستمعون». ضبط اعظم خلاف صورت قرآنی است.

۹۳ / ۷ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ ... / س ۲۱، ی ۹۰.

۹۳ / ۹ زبان / چنین است اعظم؛ مرعشی: «زیارت».

۹۳ / ۱۰ بشارت ده / متن موافق اعظم است. در مرعشی، «ده» فرو افتاده است.

ص: ۱۶۲

۱ / ۹۴

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى الْأُمَّةِ مِنْ وَلَدِهِ

/ چنین است در اعظم. مرعشی:

«السَّلام عَلَى الْأُمَّةِ مِنْ وَلَدِهِ».

ضبط متن عربی فرحۀ الغری مؤید اعظم است.

۲ / ۹۴

لديک و أعلاما

/ در مرعشی نبود؛ از اعظم افزوده شد؛ ضبط متن عربی فرحۀ به گونه‌ای است که این افزایش را تأیید می‌کند.

۶ / ۹۴

السَّلام عَلَى الْأُمَّةِ الْمُسْتَوْدَعِينَ

/ در مرعشی نبود. از اعظم افزودیم.

ق (ص ۱۰۸) و ن (ص ۸۱) نیز مؤید ضبط مایند.

۷ / ۹۴ / خوفهم / چنین است در مرعشی و ق (ص ۱۰۸).

اعظم و ن (ص ۸۱؛ بدون حرکتگذاری): «بخوفهم» ۱۲ / ۹۴ رسالت / چنین است در مرعشی. اعظم: «رسالات».

۲۰ / ۹۴ در عهده آن حضرت صلوات الله عليه است / «است» در مرعشی نبود؛ ما افزودیم.

اعظم: «در عهده آن حضرت است (ص)».

۱۶ / ۹۵ که حکم‌کننده ... فرست بر کسی / این بخش در مرعشی نیست؛ ولی در اعظم به خطّ اصلی و با رمز «ص» در حاشیه افزوده شده است. امیدوارم - چون این مطلب در حاشیه عکس ما از اعظم جای دارد - چیزی از ملاحظه و قرائت ما فوت نشده باشد.

۱۴ / ۹۶

السّلام علیک یا حبیب الله

/ در مرعشی نیست؛ از اعظم افزودیم.

۱۵ / ۹۶ یا صفوة الله / در مرعشی بر روی و زیر صاد «صفوة»، فتحه و ضمه و کسره، هر سه، نهاده شده است. در اعظم تنها بر روی صاد فتحه هست - چنان که تلفظ مشهور است.

ضبط حرکات سه گانه مضبوط در مرعشی عالمانه و عامدانه به نظر می‌رسد؛ زیرا که حرف یکم «صفوة»، بنا بر واژه‌نامه‌ها، پذیرای هر یک از این سه حرکت می‌تواند بود.

ص: ۱۶۳

نگر: القاموس المحيط، ج ۴، ص ۵۰۹.

۲۴ / ۹۶

ورد الواردین

/ چنین است در اعظم. مرعشی: «الورد الواردین».

سه مرتبه / از مرعشی فرو افتاده است. از اعظم ضبط کردیم.

۱۷ / ۹۷ وجه / مرعشی: «رحمة». متن مطابق اعظم است.

ق (ص ۱۱۰) و ن (ص ۸۴) هم مؤید ضبط اعظم‌اند.

۹۷/ ۲۱ متبع / چنین است در مرعشی. اعظم: «متبع» ق (ص ۱۱۰): «متبع».

۹۷/ ۲۳ الوفاده / چنین است در اعظم. مرعشی: «الوفاده».

۹۸/ ۴

ینصره و یتنصر به

/ این ضبط و حرکتگذاری موافق است با مرعشی.

اعظم:

«تنصره و تتنصر به»

. ق (ص ۱۱۱):

«ینصره و ممن تتنصر به»

. ن (ص ۸۵) نیز مثل ق است ولی بدون حرکتگذاری.

۹۸/ ۱۹ در شان او فرموده که

یحبههم و یحبونه

/ نگر: روض الجنان و روح الجنان، ج ۷، ص ۶ به بعد.

۹۸/ ۱۹ حضرت سید الانبیاء فرمودند در خیبر که ... / ابن شهر آشوب در مناقب در فصل «فی مقامه علیه السلام فی غزاه خیبر»، گوید:

...»

فقال [صلی الله علیه و آله]: «لأعطين الراية غدا رجلا يحب الله و رسوله، و يحبه الله و رسوله كرا را غير فرار، يأخذها عنوة»

، و فی روایه:

«يأخذها بحقها»

، و فی روایه

«لا يرجع حتى يفتح الله على يده»

«(مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، تحقیق: البقاعی، ج ۳، ص ۱۵۲).

همچنین برای آگاهی بیشتر، نگر: فضائل الخمسة، ج ۲، ص ۱۸۲ به بعد؛ و: منهاج الكرامة، تحقیق: عبد الرحيم مبارك، ص ۹۱ و ۹۳.

۹۸/ پ سعد خ ل/ این حاشیه در اعظم هست ولی در مرعشی نیست. ضمنا سنج: ق،

ص: ۱۶۴

ص ۱۱۱؛ و ن، ص ۸۴.

۹۸/ ۲۱ دیگر در مرغی که ... / نگر: مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، تحقیق: البقاعی، ج ۳، ص ۷۳؛ و: ج ۲، ص ۳۱۸؛ و: منهاج الكرامة، تحقیق: عبد الرحيم مبارك، ص ۹۲؛ و كشف اليقين، صص ۲۸۸ - ۲۹۱ (متن و حاشیه).

این خبر را اهل حدیث و کلام، در اصطلاح، «خبر طائر» می خوانند.

خبر طائر از احادیثی است که خاصه و عامه بتواتر نقل کرده اند (نگر: كشف اليقين، ص ۲۸۸).

۹۹/ ۲۴ اسانید حسنه كالصحيحه/ در مرعشی به جای «كالصحيحه» آمده «كالصحيح».

ضبط متن، موافق اعظم است.

۱۰۰/ ۱ منقولست از ابو بصير ... / نگر: البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۰۹ و ۲۱۰.

۱۰۰/ ۳ پائی/ چنین است در مرعشی. اعظم: «پای».

۱۰۰ / ۹ میسمی که آلت داغ است / در مرعشی حرف یکم و دوم «میسمی» به ترتیب مفتوح و ساکن اند، یعنی «میسمی» نوشته شده است.

۱۰۰ / ۱۳ سخن خواهد گفت / چنین است در مرعشی. اعظم: «سخن خواهد فرمود».

۱۰۰ / ۲۱ آیه **وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ / اعظم:** «آیه و اذا وقع الخ». متن ما، موافق مرعشی است.

۱۰۱ / ۱۴ در حال رکوع / نگر: روض الجنان، ج ۷، صص ۱۹-۳۴.

۱۰۲ / ۱۲ متفق شده اند بر قتل او / می سزد که خواننده ارجمند رجوع کند به : طرف، تحقیق و توثیق : الشَّيْخ قيس العطار، صص ۴۶۵-۴۷۳.

۱۰۲ / ۱۶ قنفذ / مرعشی: «قنفذ»؛ متن موافق اعظم است.

ص: ۱۶۵

۱۰۲ / ۲۴ سقیفه بنی ساعده / مرعشی: «سقیفه بنی ساعده»؛ متن از اعظم است.

۱۰۳ / ۲ با باطلی چند / مرعشی: «یا باطلی چند»؛ متن از اعظم است.

۱۰۳ / ۲۰ مثلی / علامه مجلسی (ره)، «مثل» را در ترجمه «ند» آورده است.

شیخ ابو الفتوح رازی - رضی الله عنه - ذیل «**فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ اُنْدَاداً**» (س ۲، ی ۲۲)، می فرماید:

«انداد جمع ندّ باشد؛ هم مثل باشد و هم ضدّ باشد؛ و کلمه از اضداد است.

اما به معنی چنان بود که حسان گوید:

فشرکما لخيرکما الفداء

أ تهجوه و لست له بندّ

[آیا تو او را هجو و بدگویی می کنی، در صورتی که تو همانند او نیستی . پس بدی و شرّ شما هر دو، فدای خیر و نیکی تان باد!] و قال جریر:

[آیا تیم را نظیر و مثل من قرار می‌دهید، در صورتی که تیم همانند و نظیر شخص صاحب حسب نیست.] ای نظیر.

و مفضل بن سلمه گفت: «ندّ»، «ضدّ» باشد، من قولهم: ندّ البعير اذا نفر، و بعير ندود، ای نفور، برای آن که اعداد متنافر باشند و معنی متقارب است.

با خدای تعالی مثل فرو میارید، یا ضدّ فرو مدارید، مراد به هر دو انبازی در عبارت؛ یعنی با خدای تعالی شریک مگویید؛ چه اگر خدای را- تعالی عن ذلك علوّا کبیرا- مثلی بودی، چون ضدّی بودی با او در منازعت و ممانعت. پس معنی یکی است با تضادّ لفظین- چنان که بینی« (روض الجنان، ج ۱، ص ۱۵۹ و ۱۶۰؛ ترجمه ابیات از آخر کتاب نقل شد؛ با اندکی تصرّف).

۳/۱۰۷ حضرت امام حسن است/ مرعشی: «حضرت امام حسن و امام حسین است»؛ متن مطابق اعظم است.

ص: ۱۶۶

۵/۱۰۷ در تهذیب «علی تزکیة الحق» است/ نگر: تهذیب الأحکام، حقّقه: السید حسن الموسوی الخرسان، ج ۶، ص ۲۷.

۷/۱۰۷ بخوانند/ مرعشی: «بدانند»؛ متن مطابق اعظم است.

۱۱/۱۰۹ زوره‌ای/ مرعشی: «ذوره»؛ اعظم: «روزه».

ق (ص ۱۱۳) و ن (ص ۸۷): «كتب الله له بكلّ [ن: لكلّ] نظرة زورة».

۱۱/۱۰۹ تفسیر «زوره»/ مرعشی: «تفسیر ذوره»؛ اعظم: «تفسیر روزه».

علّامه مجلسی (ره) در بحار مطلبی از کامل الزیارات نقل کرده اند و در اواخر آن می‌خوانیم: «الزورة حجّة و عمره» (بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۳۶۵).

۲۱/۱۱۰ حمزة بن الحسن اصفهانی / حمزة بن حسن اصفهانی، مورّخ و ادیب نامور سپاهانی است، زاد ه به سال ۲۸۰ ه. ق. یا در حوالی آن و در گذشته به سال ۳۶۰ ه. ق. یا پیش از آن- چنان که ۳۵۰ ه. ق. هم گفته شده است.

بارها به بغداد رفت و گفته اند که «مؤدّب» بود. آثار فراوانی تصنیف و تألیف کرده و قفطی می گوید: «و لکثرة تصانیفه و خوضه فی کلّ نوع من أنواع العلم سماء جهلة أصبهان:

بائع الهذیان!» حمزه گرایشهای شعوبی داشته؛ گلدزیهر، بر خلاف بروکلمان، او را شعوبی شمرده است و دیگران هم بر این گرایش وی تأکید کرده‌اند.

وی، کتاب الخصائص و الموازنة بین العربیة و الفارسیة را برای عضد الدّوله بویهی تصنیف نموده و در آن سخت از فارسی جانبداری کرد. دستنوشتی از این اثر در کتابخانه خدیوی هست.

شاید گرایش وی به روایت و گزیده سازی سروده‌های ابو نواس هم با گرایشهای شعوبی اش بی‌پیوند نباشد. در موزه آسیائی سن پترزبورگ دستنوشتی از تألیفات حمزه هست که مختاراتی از شعر ابو نواس در بر دارد و آغاز آن چنین است: «كتب حمزة بن الحسن الاصفهاني إلى بعض رؤساء بلدة: سألت - أطلال الله عمرک - أن أصرف لك عنايتي إلى

ص: ۱۶۷

عمل مجموع من شعر أبي نواس ...».

علّامه سیّد محسن امین عاملی می گوید: ما دلیلی بر تشیع وی نداریم ولی صاحب الذّریعة او را در شمار مصنفان شیعه یاد نموده و مستندش را در این باب یاد نکرده است.

مفصلّ ترین شرح حالی که از حمزه اصفهانی به قلم آمده، از یوجن میتوخ است که به آلمانی نوشته و خلاصه آن به زبان فارسی در مجله روزگار نو (ج ۲، ش ۱، تابستان ۱۹۴۲) منتشر گردیده. اثر پژوهشیانه دیگر از حسین علی محفوظ، دانشور نامور و شیعی عراقی، است که در مجله سومر بغداد (ج ۱۹ و ۲۰، سال ۱۹۶۳ و ۱۹۶۴) منتشر گردیده.

پیشگفتار عبد المجید قطامش بر الدّرة الفاخرة فی الأمثال السّائرة حمزه (طبع دار المعارف)، گزارشی پژوهشیانه است.

مصادر قدیم و جدید - چنان که معمول است - در ضبط نام و شمار آثار حمزه همسان نیستند. فؤاد سزگین این هشت اثر را از او شمرده است:

۱- تواریخ سنی ملوک الأرض و الأنبياء . ۲- کتاب الأمثال علی أفعال یا الدرة (الكلمات) الفاخرة و الأمثال السائرة الجارية علی السنة الفصحاء . ۳- دیوان أبی نواس . ۴- الخصائص و الموازنة بین العربیة و الفارسیة . ۵- التنبیه علی حروف (حدوث) التصحیف . ۶- کتاب الأمثال الصادرة عن بیوت الشعر . ۷- کتاب صبهان . ۸- شعراء صبهان .

جز این هشت کتاب که سزگین برشمرده و در ضبط نام برخی از آنها هم اختلاف هست، محمد أسعد طلس در مقدمه اش بر التنبیه علی حدوث التصحیف، از این آثار حمزه یاد کرده است:

أنواع الدعاء، تاریخ العرب قبل الإسلام، تاریخ كبار البشر، التشبیهات، التماثل فی تباشیر السرور، کتاب الأوصاف، کتاب رسائل، مضاحک الأشعار.

دور نیست برخی از عناوینی که امروز از آثار حمزه پیش روی مایند. نامهای مختلف یک اثر باشند، ولی به هر روی وی مردی پرکار و پرنویس بوده است.

خوشبختانه تواریخ (یا: تاریخ) سنی ملوک الأرض حمزه اصفهانی به قلم دکتر جعفر شعار- زیر نام تاریخ پیامبران و شاهان- به فارسی گردانیده شده است.

ص: ۱۶۸

این اثر حمزه از اهمیت فراوان و پایگاهی بلند برخوردار است و اندیشه و گرایش شعوبی وی را نیز وامی نمایاند. همین کتاب است که در تألیف مجمل التواریخ و القصص بنیاد کار قرار گرفته است.

(برای مواد اصلی این آگاهیها در باره حمزه، نگر: تاریخ اصفهان، تصحیح و تعلیق جمشید مظاهری، ص ۳۳۹ و ۴۰۸؛ و؛ کتاب الفهرست، النذیم، تحقیق: تجدد، ص ۱۵۴؛ و: الأعلام، زرکلی، ج ۲، ص ۲۷۷؛ و: أعیان الشیعة، ج ۶، ص ۲۴۰؛ و: تاریخ التراث العربی، ج ۱، جزء ۲، صص ۱۸۴-۱۸۶؛ و: تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، ص ۶۴۳؛ و:

اثر آفرینان، ج ۲، ص ۳۱۰؛ و: معجم المؤلفین، ج ۴، ص ۷۸؛ و: ...).

* توضیحی در باره التنبیه علی حدوث التصحیف:

سید عبد الکریم بن طاوس - رضی اللہ عنہ و أرضاه - تصریح نموده که مطلب مورد نظرش را از التنبیه علی حدوث التصحیف برگرفته است: «أقول: و فی هذین الحدیثین ردّ علی حمزة بن الحسن الاصفهانی حیث ذکر فی کتاب «التنبیه علی حدوث التصحیف» ان ...»

(ق، ص ۱۱۵).

مصحح محترم ق در پی نوشت تصحیحشان مرقوم کرده اند: «... و الظاهر ما ذكره المصنف من اسم كتابه تصحيف و الصواب «التنبیه علی حروف المصحف» ...» (ص ۱۱۵).

گویا نظر مصحح محترم ق به عبارت فهرست ابن ندیم بوده که این کتاب را «کتاب التنبیه علی حروف المصحف» نامیده است (نگر: الفهرست، تحقیق رضا تجدّد، ص ۱۵۴).

زرکلی (در: الأعلام، ج ۲، ص ۲۷۷) به تصریح ضبط ابن ندیم را تحریف و تصحیف شده دانسته و به همان «التنبیه علی حدوث التصحیف» رأی داده است.

به هر روی، خوشبختانه کتاب حمزه موجود است؛ به همان نام مذکور در فرحة الغری؛ و به چاپ رسیده.

حمزه در آغاز کتابش مثالهایی از حدوث تصحیف آورده و از جمله گفته: «...»

ان كثيرا من رواة الحديث يروون أن النبي صلى الله عليه وسلم قال: **تختموا بالعقيق، و إنما قال: تخيموا**

ص: ۱۶۹

بالعقيق، و هو اسم واد بظاهر المدينة»

(کتاب التنبیه علی حدوث التصحیف، ص ۲).

این همان مطلبی است که صاحب فرحة الغری نقل و تقد کرده . این انتقاد پیش از سید عبد الکریم بن طاوس هم مطرح گردیده بوده است.

ابو ریحان بیرونی (۳۶۲ - ۴۴۰ ه. ق.) در الجماهر در پایان فصلی که در باب عقیق پرداخته است، گوید:

...»

و كثير من الناس يكرهون العقيق به سبب العقوق و يقولون إنَّ ما ورد في الأثر: «تختّموا بالعقيق»

، هو تصحيف من الرواة فإنه أمر بالتخيّم و النزول بوادى العقيق؛ و هو عادة أمثالهم ...»

(الجماهر، ص ۲۸۳).

گفتنی است پژوهنده دانشور، استاد یوسف الهادی، در حاشیه «تختّموا بالعقيق» نوشته‌اند:

«نقل الزمخشري في ربيع الابرار ۴: ۲۴ عن الإمام علي عليه السلام قوله: «تختّموا بخواتيم العقيق، فإنه لا يصيب أحدكم غمّ مادام ذلك عليه»؛ و في نوادر التبادر ۱۶۱: عن النبيّ صَلَّى الله عليه و آله انه قال: «تختّموا بالعقيق فإنه مبارك».

و نقل رضى الدّين بن طاوس في كتابه الامان ص ۵۱ عن كتاب «فضل العقيق و التختّم به» لقريش بن السبيع بن مهنا العلوى المدني «باسناده المتصل فيه عن الصادق عليه السلام، انه قال:

الخاتم العقيق أمان في السفر» (همان، همان ص، پی‌نوشت).

نیز افزودنی است که حمزه اصفهانی را کتابی موسوم به جواهر بوده و این اثر از مصادر و مآخذ بیرونی در الجماهر است (نگر: الجماهر، ص ۱۵)؛ پس چه بسا بیرونی در نقد و تعریض خویش نظر به حمزه اصفهانی داشته بوده باشد؛ چون احتمالاً حمزه نظرش را در باره حدیث نبوی و «عقیق»، جز التنبیه، در این کتاب هم - به مناسبت - باید آورده باشد.

۱۱۱/۳ «هیچ چیز نیست مگر آنکه ... تسبیح ایشان را» / ترجمه بخشی از یک عبارت قرآنی (س ۱۷، ی ۴۴): «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ».

ص: ۱۷۰

۱۱۱/۶ «آیا نمی‌بینی ... در زمینهاست» / ترجمه بخشی از یک آیه قرآنی (س ۲۲، ی ۱۸): «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ».

گفتنی است که آیه مذکور از مواضع سجده است.

۱۱۱/ ۱۰ خداست توفیق دهنده/ مرعشی: «خداست توفیق دهنده است»؛ متن، بنا بر اعظم ضبط شد.

۱۱۳/ ۱۸ أَيُّهَا النَّبِيُّ الْعَظِيمُ / شیخ ابو الفتوح رازی - رضی الله عنه - در تفسیر خویش ذیل «عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ» (قرآن، س ۷۸، ی ۲) نوشته است:

«مفسران در این «نبا عظیم» خلاف کردند ... در تفسیر اهل البیت - علیهم السلام - آمد که امیر المؤمنین علی است . علقمه روایت کرد که روز صفین مردی از لشکر شام بیرون آمد سلاح پوشیده و از بالای سلاح مصحفی قرآن حمایل کرده و به جای آن که عرب را عادت باشد که رجز خوانند، می خواند: عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ، عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ، الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ. من خواستم تا پیش او شوم. امیر المؤمنین مرا گفت: مکانک، بر جای خود باش، و او به نفس خود پیش او رفت و او را گفت:

أَتَعْرِفُ النَّبَا الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ؟ قال: لا،

گفت: شناسی آن خبر بزرگ را که در او خلاف کردند؟ گفت: نه! گفت:

وَاللَّهِ إِنِّي عَنْ النَّبَا الْعَظِيمِ الَّذِي فِيَّ اخْتَلَفْتُمْ وَ عَلِيٌّ وَلَايَتِي تَنَازَعْتُمْ وَ عَنْ وَلَايَتِي رَجَعْتُمْ بَعْدَ مَا قَبِلْتُمْ وَ بِيَغِيكُمْ هَلَكْتُمْ بَعْدَ مَا بَسِيفِي عَنِ الْكُفْرِ نَجَوْتُمْ وَ يَوْمَ غَدِيرٍ قَدْ عَلِمْتُمْ قَدْ عَلِمْتُمْ قَدْ عَلِمْتُمْ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَعْلَمُونَ مَا عَلِمْتُمْ؛ ثُمَّ عَلَاهُ بِسِيفِهِ فَرَمَى بِرَأْسِهِ وَ يَدَهُ

، گفت: من آن خبر بزرگم که در من خلا ف کردی و در ولایت من منازعت کردی و از ولایت من باز آمدی پس از آن که قبول کردی و به بغیتان هلاک شدی پس از آن که از کفر به تیغ من برستی و روز غدیر خود دانی، خود دانی، خود دانی و روز قیامت بدانی آنچه کرده‌ای. آنگه تیغ در بالای سر برد و بزد و سر و یک دست او پینداخت؛ آنگه باز آمد و می گفت:

أَبِي اللَّهِ إِلَّا أَنْ صَفَيْنَ دَارَنَا وَ دَارَكُمْ مَا لَاحَ فِي الْأَفْقِ كَوَكَبَ

وَ حَتَّى تَمُوتُوا أَوْ نَمُوتَ وَ مَا لَنَا وَ لَا لَكُمْ عَنْ حَوْمَةِ الْمَوْتِ مَهْرَبَ

[خداوند ابا دارد و نمی خواهد الا این که صفین منزل ما و شما باشد تا زمانی که ستاره

ص: ۱۷۱

در افق می درخشد.

و تا وقتی که شما بمیرید یا ما بمیریم، نه ما و نه شما را، از جایگاه جنگ فرارگاه و گریزگاهی نیست] و اصبع بن نباته گوید: در کارزار بصره با امیر المؤمنین بودم؛ سواری از لشکر بصره بیرون آمد و این آیت می خواند. امیر المؤمنین - علیه السلام - پیش او رفت و گفت:

أ تعرف النبأ العظيم

؟ شناسی آن خبر بزرگ را؟ گفت: نه. گفت:

و الله عن النبأ العظيم الذي هم فيه مختلفون كلّا سيعلّمون حين أقف بين الجنة والنار فاقول: هذا لي وهذا لك خذيه فإنه من أعدائي وذريه فإنه من أوليائي ثم كلّا سيعلّمون حين أقف على الحوض فأذود عنه أقواما كما تذاذ الابل الغريب عن الحوض في الدنيا

؛ گفت: من آن نبأ بزرگم که در من خلاف کردند، و لکن آنکه بدانند که من از میان بهشت و دوزخ بایستمی و با دوزخ مقاسمت کنم، می گویم: این تو را و این مرا. او را بگیر که او از دشمنان است و آن را دست بدار که او از دوستان است؛ آنکه بدانند که بر کناره حوض کوثر بایستم و گروهی را از او باز می رانم چنان که در دنیا شتر غریب را از حوض غریب؛ و آنکه تیغ برآورد و بزد و او را بکشت و به جای خود آمد.»

(روض الجنان و روح الجنان، ج ۲۰، صص ۱۱۱-۱۱۳؛ و ص ۵۳۳؛ با اندکی تصرف مصححانه).

۱۱۴/۹ باشد! چنین است در اعظم. ضبط مرعشی ظاهرا «باشند» است و هر چند بنا بر دستور تاریخی زبان توجیهی متین دارد، گمان می کنم باید سهو قلم کاتب به شمار رود- و الله أعلم بالصواب.

۱۱۴/۲۳ با آقای خود حضرت امام جعفر صادق (ع) زیارت کردم / مرعشی: «با آقای خود حضرت امام جعفر صادق ع را زیارت کردم»؛ اعظم: «با آقای خود امام جعفر صادق ص زیارت کردم».

۱۱۵/۲۲ بینکم / چنین است در مرعشی. اعظم: «بینکما».

ص: ۱۷۲

ق (ص ۱۲۵) مؤید ضبط مرعشی است.

۱۱۷/۲- علیهم السّلام- / چنین است در اعظم. مرعشی: «ع».

۱۱۷/۶ یک تیر پرتاب یا دو تیر پرتاب/ عبارت عربی این است: «غلوۃ أو غلوتین» (ق، ص ۱۲۶).

«غلوۃ سهم» مقیاس مسافت تقریبی است و مقصود از غلوۃ سهم مقداری از مسافتی است که یک تیر متعارف از کمان متعارف با قوه بازوی متعارف پس از پرتاب (افقی در زمین مسطح) از تاب افتاده بر زمین می افتد. همین اندازه از مسافت را «غلوۃ سهم» می گویند و آن را بین سیصد تا چهار صد ذراع تخمین زده و بعضی آن را با دویست گام تحدید کرده اند. بدیهی است که مسافت طی شده یک پرتاب تیر به عوامل متعددی از قبیل زور بازوی تیرانداز، کیفیت و نوع زره و کمان و ... بستگی داشته است و به همین جهت تعیین مقدار تحقیقی آن دشوار است.

(نگر: فرهنگ تاریخی ارزش‌ها و سنجش‌ها، ج ۱، ص ۸۸ و ۳۰۸ و ۳۰۹).

۱۱۷/۸ صبحی/ چنین است در مرعشی و اعظم.

ق (۱۲۶): «فغدونا من غد ...».

«صبحی» (صبح + ی) قید زمانی است که امروزه در فارسی گفتاری بسیار به کار برده می‌شود.

پسوند «ی» به قید زمان و گاهی به اسم متصل می‌شود و قید زمانهایی می‌سازد که معمولاً یادآور آخرین رویداد از نوع خود و گویای آن است که شنونده بیش و کم از فضای سخن و رویداد اطلاع دارد. این ساختار در روزگار ما به زبان گفتاری منحصر شده و بسیار زایاست؛ می‌گوئیم: «صبحی حسن را دیدم» یعنی امروز صبح حسن را دیدم؛ «جمعه‌ای در خانه ماندم» یعنی همین جمعه گذشته در خانه ماندم؛ «عیدی هوا سرد بود» یعنی نوروز گذشته هوا سرد بود (سنج: اشتقاق پسوندی در زلیق فارسی امروز؛ ص ۲۰).

ص: ۱۷۳

۱۱۸/۱۵ ابو علی بن همام/ علّامه شیخ آقا بزرگ طهرانی «محمد بن همان بن سهیل (یا: سهیل)، أبو علی الکاتب الإسکافی» را- با بسطی در خور- در طبقات أعلام الشّیعة (ج ۱:

نوابغ الرّواة، ص ۳۱۲ و ۳۱۳) شناسانیده‌اند.

وی، زاده به سال ۲۵۸ و درگذشته به سال ۳۳۶ ه. ق. است و جمعی از عالمان شیعه از دانش وی بهره مند شده‌اند. چگونگی گرویدن خاندان او به تشیع از رجالنامه نجاشی دریافتنی است.

۱۱۸/۱۵ کتاب انوار/ الأنوار فی تاریخ الأئمة الأطهار از آثار شیخ ابو علی محمد بن ابی بکر همام بن سهیل کتاب اسکافی (۲۵۸-۳۳۶ ه. ق.) است. شیخ حسین بن عبد الوهاب، همروزگار شریف مرتضی، در «عیون المعجزات» اش از آن نقل کرده و همچنین صاحب فرحة الغری که اسناد را نیز به مؤلف یاد کرده و پیداست این کتاب را در دست داشته. . مولی نجف علی زنوزی هم در جواهر الأخبار (مؤلف به سال ۱۲۸۰ ه. ق.)

از آن نقل نموده است ولی احتمال دارد نقل او به واسطه ای بوده باشد که ذکر نشده یا از منتخب کتاب الأنوار باشد که مرحوم علامه مجلسی در اختیار داشته است و هنگام یاد کرد التّحیص ذکر آن کرده.

نگر: الذّریعة، ج ۲، ص ۴۱۲ و ۴۱۳؛ و: ج ۲۲، ص ۳۷۵ و ۳۷۶.

۱۱۹/۱۴ پروردگارا! بیامر مرا ... شود/ ترجمه این عبارت است: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا».

۱۲۰/۱ امروز مدرسه مشهوریست / توضیح از خود صاحب فرحة الغری، سیّد عبد الکریم بن طاوس - رضوان الله علیه -، است و از روزگار خویش حکایت می‌کند.

مصحح محترم ق (ص ۱۳۱، پی‌نوشت) نوشته‌اند: «و هی مدرسه مشهورة إلى اليوم باسم المدرسة الرضویة».

۱۲۰/۲ فریوند/ چنین است در اعظم و مرعشی.

ص: ۱۷۴

ق (ص ۱۳۱): «مزبومد»! ن (ص ۱۰۵): «فریومد».

۱۲۰/۲ در آنجا معجزات بسیار از آن جناب به ظهور آمد/ در ق (ص ۱۳۱) و ن (ص ۱۰۵)، سخن این است: «و قال فی حالهم الخبر المشهور».

۱۲۰/۱۰ بزنی / به زبر یکم و دوم (بزنی) خوانده می‌شود (نگر: أضبط المقال، ۳۵).

۱۲۱/۱ درخت طوبی یا سدره/ چنین است در اعظم. در مرعشی به جای «یا»، «با» نوشته شده است.

۱۲۱/۴ خطبه کرد/ در اعظم کسره زیر خاء بوضوح گذاشته شده است؛ در مرعشی هم کسره و سکون خاء و طاء کتابت گردیده.

«خطبه کردن» به معنای خواستگاری کردن است؛ و نباید آن را با «خطبه کردن» - که آن هم در فارسی مستعمل است (نمونه را، نگر: روض الجنان، ج ۱۹، ص ۲۰۰ و ۲۰۶) - اشتباه کرد.

۱۲۱/۴ حضرت فاطمه / چنین است در اعظم. مرعشی لفظ «حضرت» را ندارد.

۱۲۱/۵ حضرت جبرئیل / چنین است در اعظم. مرعشی لفظ «حضرت» را ندارد.

۱۲۱/۷ در روز غدیر هر یک اینها را/ مرعشی: «در روز هر یک اینها را»؛ اعظم: «در روز غدیر اینها را هر یک».

۱۲۱/۲۰ شما را خیر بسیار کرامت فرموده ... حق - سبحانه و تعالی - / این بهره در مرعشی نبود. از اعظم افزوده شد.

۲۱/۱۲۲

صبر و احتسب

/ مرعشی:

«صبر و احتسب»

؛ متن، مطابق اعظم است.

۲/۱۲۳

مقاما معلوما و إِنَّ لَكَ عِندَ اللَّهِ

/ این بهره در مرعشی نبود؛ از اعظم افزوده شد.

ص: ۱۷۵

در ن (ص ۱۱۱) و ق (ص ۱۳۵)، به جای «معلوما»، «محمودا» آمده است.

۱۲۳/ ۱۷ ابی قره / سید عبد الکریم بن طاوس - رضی اللہ عنہ -، نویسنده فرحة الغری، در باره این مرد توضیحی قلمی فرموده که نقل آن سزاوار است:

«... ابو قره رجل من أصحاب زید بن علی و كان من الموالي، و کنا نعه من الأخیار» (ن، ص ۱۱۴ و: ق، ص ۱۳۸).

۱۲۴/ ۱۸ شخصی را دیدم با جاریه / چنین است در اعظم و مرعشی. قاعدتا می توان «جاریه‌ای» هم خواند؛ زیرا چه بسا بنا بر رسم الخطّ معهود قدما «جاریه» نوشته شده بوده، و کاتبان، «ء» را فروانداخته‌اند.

۱۲۴/ ۱۹ رویاکی بر سر پوشیده / «روپاک» را علامه مجلسی (ره) در ترجمه «خمار» آورده است.

عبارت عربی این است: «مخمرة بخمار».

«روپاک» به معنای نقاب، برقع، مقنعه، معجر، چارقد و دستمالی است که زنان بر سر اندازند؛ چنان که میرزا معز فطرت گفته است:

چو گیرد از حیا بر رخ نقابی شمع رخسارم کند پیراهن فانوس رویاک مقیش را

(نگر: لغت نامه، ذیل «روپاک»).

(توضیح: «مقیّش» یعنی دارای تارهای زر و نقره).

۱۲۴/ ۲۱ به سوی شما / چنین است در اعظم. مرعشی: «به سوی شما آمده‌ام».

۱۲۴/ ۲۴ و من از کنیزک پرسیدم / چنین است در مرعشی. اعظم «و» را ندارد.

۱۲۶/ ۱ از عبید الله بن محمد بن عایشه که عبد الله بن حازم گفت / چنین است در مرعشی؛ الا این که به جای «حازم»، «جابر» ضبط کرده است.

اعظم: «عبید الله بن محمد بن عایشه که گفت».

ق: (ص ۱۴۲): «حدَّثنا عبد الله بن عائشة، قال: حدَّثني عبد الله بن حازم، قال: ...».

ن (ص ۱۱۹): «حدَّثنا عبد الله بن محمد بن عائشة قال حدَّثني عبد الله بن حازم، قال ...».

۱۲۶/۳ آهویی چند پیدا شدند/ چنین است در اعظم. مرعشی: «آهوی چند پیدا شد».

۱۲۶/۳ چرخها/ «چرخ»- که در فارسی «چرخ» هم گفته می‌شود- پرنده‌ای شکاری است که به تازی «صقر» می‌گویند و واژه «صقر» گویا همین واژه «چرخ»/ «چرخ» است که معرب شده. (نگر: فرهنگ فارسی، ص ۱۲۸۱ و ۱۲۷۹؛ نیز نگر: بازنامه، ص ۱۸۸).

۱۲۶/۱۲ این تل موضع قبر امیر المؤمنین است / چنین است در مرعشی. اعظم به جای «امیر المؤمنین»، «علی بن ابی طالب» [علیهما السلام] نوشته است.

۱۲۷/۵ کدام پسر عم؟/ چنین است در مرعشی. اعظم: «کدام پسر عم».

۱۲۷/۲۳ ذراع/ مرعشی: «زراع»؛ متن، مطابق اعظم است.

۱۲۷/۲۴ حبره/ چنین است در اعظم. در مرعشی این لفظ نیست.

ن (ص ۱۲۲): «حبره».

۱۲۸/۴ اختفای دفن/ مرعشی: «اختفای قبر دفن» [کذا]؛ متن، مطابق اعظم است.

آغاز «الباب الرابع عشر» در ق (ص ۱۴۶) چنین است: «اعلم أنه لما كان القصد بدفنه (صلوات الله عليه) سرا ستر الحال عن غیر أهله. قل العارفون به من الاجانب ...». چنان که دیده می‌شود ضبط فارسی ما [اعظم] با متن ق سازگار نیست.

۱۲۸/۸ ابی حصین و اعمش/ چنین است در اعظم. در مرعشی «و» نیست.

۱۲۸/۱۱ محمد بن سائب/ چنین است در مرعشی. اعظم: «محمد بن السائب».

۱۲۸/۱۲ علیهما السلام/ ضبط ما موافق اعظم است. مرعشی: «ع».

۱۲۹ / ۱ عد و احصا/ چنین است در اعظم. مرعشی: «عدد و احصا».

ص: ۱۷۷

ق (ص ۱۴۸): «... تتجاوز حد الإحصاء و العد».

۱۲۹ / ۱۰ ابو بکر و عمر و عثمان / متن، مطابق اعظم است؛ در مرعشی، «عمر و ابو بکر و عثمان» نوشته شده، سپس بر «عمر و» خط کشیده‌اند.

۱۲۹ / ۱۵ علیه الرحمة/ در مرعشی نیست. از اعظم افزوده شد.

۱۲۹ / ۱۷ احمد بن اعثم کوفی / ابو محمد احمد بن علی معروف به ابن اعثم کوفی (در گذشته به سال ۳۱۴ ه. ق.) محدث و شاعر و مورخ ناموری است که بیشترین آوازه اش را وامدار تاریخنامه آوازه مندش، یعنی کتاب الفتوح، می باشد. (نگر: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۲۶).

۱۲۹ / ۱۷ از مورخان مشهور عامه/ چنین است در مرعشی. اعظم: «از مورخین مشهور عامه».

یاقوت حموی، ابن اعثم را مورخی شیعی دانسته ولی قاضی شهید، نور الله شوشتری (ره)، وی را شافعی مذهب شمرده است (نگر: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۲۶).

به قول دوست دانشور ما، استاد جعفریان، ابن اعثم «متهم به تشیع» بوده ولی «نگاهی به کتابش»، انتساب وی را به «تشیع امامی و یا زیدی و اسماعیلی» رد می‌کند. وی از مآخذ شیعی استفاده کرده؛ از اندیشه های شیعی مورخان عراق متأثر بوده است، و حقائق فراوانی را در الفتوح آورده که به کار شیعه می آید؛ ولی گونه برخوردش با خلفای نخستین نشان دهنده عدم انتساب وی به تشیع است. (سنج: منابع تاریخ اسلام، ص ۱۶۵ و ۱۶۶).

۱۲۹ / ۱۹ ابن الجوزی در کتاب منتظم روایت کرده است / المنتظم فی تاریخ الملوك و الأمم مهم ترین اثر ابو الفرج جمال الدین عبد الرحمن بن علی بن محمد بن علی بن عبد الله بن حمادی بن محمد بن جعفر الجوزی قرشی تیمی بکری بغدادی (ح ۵۱۱-)

ص: ۱۷۸

۵۹۷ ه. ق.)، مورّخ و واعظ و مفسّر و فقیه حنبلی، است (نگر: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج -، ص ۲۶۲ - ۲۷۷).

تمامی این اثر در بیروت به چاپ رسیده (نگر: منابع تاریخ اسلام، ص ۱۹۹).

برای آگاهی تفصیلی در باره المنتظم توضیحات فاضلانه استاد جعفریان را، نگر در:

منابع تاریخ اسلام، صص ۱۹۹ - ۲۰۱.

۱۳۰ / ۱۶ به حسب حس / مرعشی: «به حسب حس که»؛ متن، موافق اعظم است.

۱۳۱ / ۴ در در روضه / متن، مطابق مرعشی است. اعظم: «بر هر در روضه»، البتّه یک «در» هم با رمز «ص» بر سر آن نوشته شده است.

۱۳۱ / ۱۱ محمّد بن علی شلمغانی / چنین است در مرعشی. اعظم: «محمّد بن علی شلمغانی».

شیخ طوسی - قدّس الله روحه - در باره او می‌نویسند:

«محمّد بن علی الشلمغانی، یکنیّ أباً جعفر، و يعرف بابن أبي العزّاقر . له كتب و روايات، و كان مستقيماً الطريقة، ثمّ تغیر و ظهرت منه مقالات منكّرة، إلى أن أخذه السلطان فقتله و صلبه ببغداد.

و له من الكتب التي علمها حال الاستقامة، كتاب التكليف».

(فهرست کتب الشیعه و أصولهم، تحقیق المحقّق الطّباطبائی، ص ۴۱۳ و ۴۱۴) موضوع «استقامت» قبل از انحراف شلمغانی، و شیوه درائی خاصّ محدّثان امامی در این باب، در خور توجّه است، و نباید پندار مردود بودن مطلق روایات وی را پدید آورد.

نگارنده یک بار دیگر نیز در بخش نخست مقاله «پیشینه و بنیادهای تشیع در معرض قضاوت های جدید» (کتاب ماه دین، ش ۲۷، صص ۱۲ - ۱۸) در این باره سخن گفته است.

۱۳۱ / ۱۶ حضرت امیر المؤمنین (ع) / «ع» در مرعشی نبود؛ از اعظم افزوده شد.

۱۳۲ / ۷ جمادی الاولى / مرعشی: «جمادی الاول»؛ متن، سازگارست با اعظم.

۱۳۲/۱۶ هفتصد / چنین است در اعظم. مرعشی: «هفتصد».

۱۳۲/۱۸ دار الشفا/ در متن عربی (ق، ص ۱۵۶) بوضوح عبارت «البیمارستان» آمده؛ ولی مرحوم علامه مجلسی در ترجمه «دار الشفا» مرقوم فرموده؛ ظاهراً از این باب که در روزگار صفوی «دار الشفا» در لسان فارسی گویان این حوزه از واژه پارسی نهاد «بیمارستان» متداول تر بوده است.

۱۳۳/۱۶ ای یاران ما/ چنین است در اعظم. در مرعشی «ما» کتابت نشده است.

ق (ص ۱۶۰): «یا أصحابنا».

۱۳۴/۱۵ صدای عظیمی / چنین است در اعظم. مرعشی: «صدایی عظیمی».

ضبط مرعشی برغم غرابت صوری، موجه می تواند بود.

۱۳۴/۲۰ از بازو و پهلوی و تمام طرف راستش / چنین است در اعظم.

مرعشی: «از بازو و پهلوی تمام برطرف راستش».

ق (ص ۱۶۱): «من عضده و جسمه [نسخه بدل: جنبه] و سائر شقه الأيمن».

۱۳۵/۴ حسن بن زید حسنی که در طبرستان خروج کرد/ چنین است در اعظم.

مرعشی: «حسن بن زید حسینی که در طبرستان خروج کرد که».

سید عبد الکریم بن طاوس - رضی الله عنه و أرضاه - در خاتمه نقل دیگری از این ماجرا، ذیل نام «الحسن بن زید بن محمد بن اسماعیل بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام المعروف بالداعی بطبرستان»، آورده:

«أقول: هذا الحسن بن زید صاحب الدعوة بالری قتله مرداویج ملک بلادا کثیرة». (نگر: ن، ص ۱۴۰؛ نیز سنج: ق، ص ۱۶۲ - که قدری تفاوت دارد).

۱۳۵/۶ محمد بن علی بن رحیم، علی بن رحیم، حسین بن رحیم / ضبط این نامها در متن ما، موافق است با اعظم . مرعشی
این نامها را به ترتیب چنین ضبط کرده است: «محمد بن علی بن دجیم»، «علی بن دجیم»، «حسین بن دجیم».

ص: ۱۸۰

در متن عربی ضبط این سه نام به ترتیب چنین است: «محمد بن علی بن رحیم الشیبانی»، «علی بن رحیم»، «حسین بن
رحیم»؛ نگر: ن، ص ۱۴۱؛ و: ق، ص ۱۶۳.

بحار الأنوار (ج ۴۲، ص ۳۱۵)، بجای «رحیم»، «دحیم» دارد که تا حدی مؤید ضبط مرعشی می تواند بود.

۱۳۵/۹ دور قبر / چنین است در اعظم. مرعشی: «در قبر».

۱۳۵/۱۴ ماها / جمع بستن ضمائر جمع، نادرست نیست، و در سخن نویسندگان و شاعران بزرگ قدیم، نظیر بیهقی و فرخی
سیستانی و مولوی، نمونه‌هایی دارد؛ از جمله مولوی همین «ماها» را به کار برده و گفته:

وهم حیران زانچه ماها کرده‌ایم

سالها دفع بلاها کرده‌ایم

(نگر: غلط نویسیم، ص ۱۴۰ و ۱۴۱) در نثر علامه مجلسی (ره) «شماها» نیز دیده می شود (سنج: شناخت‌نامه علامه
مجلسی، ج ۲، ص ۲۱).

۱۳۵/۲۳ قشمر / چنین است در اعظم و مرعشی؛ هم در این فقره و هم فقره بعدی. ق (ص ۱۶۵) و ن (ص ۱۴۳): «قشمر».

۱۳۵/۲۳ ابن مابست / در این فقره و دو فقره بعد، چنین است در مرعشی (با حرکتگذاری واضح). در اعظم هم هر سه مورد
«ابن مابست» است ولی تنها یک بار و آن هم بر روی «ب» حرکت (فتحه) گذاشته است.

ن (ص ۱۴۳): «ابن ماتشت»؛ ق (ص ۱۶۵): «ابن مایست»؛ مصحح ق، ذیل «مایست»، نوشته است:

«فی «ط» [یعنی همان ن در پژوهش ما] ماتشت و فی «ق» [یعنی نسخه فرحه الغری ی مورخ ۹۴۷ که در کار آن مصحح
مورد استفاده بوده] ماست و کلاهما تصحیف» (ص ۱۶۵، پی‌نوشت).

۱۳۵/۲۴ کلاهی / چنین است در اعظم. مرعشی: «کلائی».

۱۸/۱۳۶ روشن شده است / چنین است هر دو دستنوشته، اعظم و مرعشی.

ق (ص ۱۶۶): «قد ردّ بصره».

مرحوم علامه مجلسی (رضی الله عنه)، «روشن شدن» را به معنای «بینا شدن» به کار برده‌اند.

صائب تبریزی بارها «روشن شدن» را به همین معنا به کار برده است:

نیست جز دریوزه دلبستگیها را کلید	کور اگر آید به این درگاه، روشن می‌شود
کور اگر روشن شود در روضه‌اش نبود عجب	کان حریم خاص، مالا مال از نور خداست
وہ! چه گویم از صفای روضه پر نور او	کز فروغش کور روشن می‌شود بی‌اختیار

«روشن کردن» را هم به معنای «بینایی بخشیدن» به کار برده:

بوی پیراهن زلیخا را کجا روشن کند؟	شمع هیئاتست پای خویش را روشن کند
-----------------------------------	----------------------------------

(نگر: فرهنگ اشعار صائب، ج ۱، ص ۴۶) ۲۱ / ۱۳۶ ابو الغازی / چنین است در اعظم و مرعشی.

ق (ص ۱۶۷) و ن (ص ۱۴۵): «ایلغازی» ۱۴ / ۱۳۷ اشرفی / علامه مجلسی - قدس سره -، «دینار» را به «اشرفی» برگردانیده است.

تازی‌گویان عموماً هر نوع سکه زر را «دینار» گفته‌اند ولی در کاربردهای ویژه «دینار» مشخصات و وزن معینی دارد. نام «اشرفی» در ایران گویا از اواخر سده نهم و یا آغاز سده دهم بر سکه زر اطلاق گردیده و به قول شیخ ابراهیم سلیمان، نویسنده الأوزان و المقادیر، «دینار» در بلاد عجم و مجاور آن به «اشرفی» موسوم شده است. به کار رفتگی «اشرفی» در بدایع الوقایع واصفی و تاریخ عالم آرای عباسی و حبیب السیر خوندمیر و ...، فرض انتساب اشرفی را به اشرف افغان قویاً مردود می‌سازد. (نگر:

فرهنگ تاریخی سنجش‌ها و ارزش‌ها، ج ۲، صص ۲۲-۳۲؛ و: صص ۱۶۷-۱۷۹).

۱۳۷/۲۱ و الله که/ در مرعشی نبود؛ از اعظم افزوده شد.

۱۳۸/۳ فناخسره/ چنین است در اعظم و مرعشی.

ن (ص ۱۴۷) و ق (ص ۱۶۹): «فناخسرو».

«فناخسرو» را ابن خلّکان چنین یاد کرده است: «بفتح الفاء و تشدید النون و بعد الألف خاء معجمه مضمومه و سین ساکنه و بعدها راء مضمومه ثم واو» (وفیات الأعیان، ج ۴، ص ۵۵).

در برخی مآخذ (مانند لغت نامه دهخدا و معجم المعربّات الفارسیّه)، «فناخسرو» لقب عضد الدّوله دانسته شده است ولی در برخی مآخذ دیگر (مانند حیاة الحيوان الکبری، ج ۲، ص ۱۷۷) نام او به شمار آمده.

«فناخسرو» در بعضی کتابها- مانند ترجمه محاسن اصفهان- «فناخسره» ضبط شده است. نمونه را می‌خوانیم:

«نقل است از معتمدان تواریخ که فناخسره عضد الدّوله وقتی که اصفهان را مشرف فرمود به تشریف وصول و ...» (ترجمه محاسن اصفهان، به اهتمام عبّاس اقبال، ص ۱۱).

گفته‌اند: «جزء اوّل کلمه صورتی از لغت پناه است» (لغت نامه دهخدا، ذیل «فناخسرو»).

برخی معنای «فناخسرو» را «شاهی که حامی و پشت و پناه است» گفته‌اند (نگر: تاریخ بیهقی، با شرح خطیب رهبر، ج ۱، ص ۳۶۱) و بعضی دیگر «پناه شاهان» (نگر: معجم معربّات الفارسیّه، ص ۱۳۹).

این واژه در شعر منتبّی هم آمده است. می‌گویید:

دولة فناخسرو شهنشاهها

أبا شجاع بفارس عضد ال

(العرف الطّیب، ج ۲، ص ۱۰۱۴).

۱۳۸ / ۹ مردیست / چنین است در اعظم. مرعشی: «مرویست».

ص: ۱۸۳

۱۳۸ / ۲۰ چون شب شد / «شب» در مرعشی از قلم کاتب ساقط شده؛ از اعظم افزودیم.

ق «ص ۱۶۹): «فلما جنَّ الليل».

۱۳۸ / ۲۲ باز کن / چنین است در اعظم. مرعشی: «باز کن که».

۱۳۹ / ۲۴ قمی / در مرعشی آشکارا روی میم «» نوشته شده.

۱۳۹ / ۲۴ به عادت خود / «خود» از قلم کاتب مرعشی افتاده؛ از اعظم برافزودیم.

ق (ص ۱۷۱): «علی عاده».

۱۴۰ / ۲ رخت سفر را انداخت / یعنی جامه سفرش را از تن بدرآورد و جامه‌ای دیگر به تن کرد.

ق (ص ۱۷۱): «أخرج منها [من المخلاة] ثيابا لبسها».

۱۴۰ / ۳ آهسته زری به ابو البقا داد / چنین است در اعظم و مرعشی.

ق: «قال: و دفع إلى خفيها».

در خاطرم می‌گذرد که آیا واژه «خفیف» را در اینجا به معنای «سکه سبک» نباید گرفت؟؛ چه، می‌دانیم که در نگارهای ادبی و تاریخی عربی از سکه های خفاف (سبک) سخن رفته و از روزگاران دور - بویژه در قلمرو حکومت عباسیان - سکه‌های سبک شناسا بوده است (نگر: مجله باستان‌شناسی و تاریخ، شماره پیاپی ۲۵، ص ۸ به بعد؛ مقاله فاضلانه آقای عبد الله قوچانی).

به هر روی، جای درنگ وجود دارد.

۱۴۰ / ۳ چاشته / علّامه مجلسی (ره) «چاشته» را در ترجمه «طعام» آورده‌اند. در باره ریشه این واژه، نگر: اساس اشتقاق فارسی، ج ۱، ص ۵۴۹.

۱۴۰ / ۶ ... خانه ابو البقا طعام ... / مرعشی چنین است؛ اعظم: «... خانه ابو البقا و طعام ...».

ص: ۱۸۴

ق (ص ۱۷۲): «... فلما كان وقت صلاة الظهر، صَلَّى الظهرين و أتى الى داره و الرجل معه، فأحضر الطعام و أكلوا و ...».

۱۴۱ / ۱۲ پدرم علی بن طحال / چنین است در مرعشی و اعظم.

ق (ص ۱۷۳) و ن (۱۵۳): «والدی محمد بن طحال».

۱۴۱ / ۱۳ سوراوی / مرعشی: «سوراوی». اعظم موافق ضبط ماست.

ن (ص ۱۵۳) و ق (ص ۱۷۳): «أبو البقاء بن الشیرجی السوراوی».

۱۴۱ / ۱۴ عمامه سبزی / ق (۱۷۳): «عمامة زرقاء». در مرعشی روی میم یکم «عمامه»، «هست».

۱۴۲ / ۱ بنزد / چنین است اعظم. مرعشی: «نزد».

۱۴۲ / ۱ بدوی که / چنین است در اعظم. مرعشی: «بدوی را».

۱۴۲ / ۸ بقاء بن عنقود / چنین است در اعظم. مرعشی: «بقاء بن عنقود».

ق (ص ۱۷۵) و ن (ص ۱۵۴) هم مؤید ضبط اعظم است.

۱۴۲ / ۱۷ هذا فراقُ بَیْنی وَ بَیْنکَ / عبارت از قرآن (س ۱۸، ی ۷۸) است که در فارسی جنبه مثل یافته.

مرحوم ادیب می‌فرماید:

بگو- ور که موسی ست-: هذا فراق!

مشو جفت کس، باش همواره طاق

(نگر: امثال و حکم، ص ۱۸۹۹).

۱۴۲ / ۲۱ کناتینی / چنین است در اعظم و مرعشی. البته در هر دو «کناتینی» نیز می‌توان خواند.

ق (ص ۱۷۷) و ن (ص ۱۵۷): «الکناتینی».

۱۴۴ / ۶ کناتینی / چنین است اعظم. مرعشی: «کنایتی». ضبط اعظم را نیز مانند

ص: ۱۸۵

مرعشی می‌توان خواند.

۱۴۴ / ۱۸ **يُوفُونَ بِالْذِّرِّ** / نگر: روض الجنان، ج ۲۰، صص ۷۸-۸۳ و ص ۷۴. در تفسیر سوره انسان - که **«يُوفُونَ بِالْذِّرِّ»** در آن است -، شیخ ابو الفتوح - رضی الله عنه - گوید:

«اتفاق اهل قبله است از مخالف و مؤالف که این سورت در حقّ علی و فاطمه و حسن و حسین آمد تا مثل شد در اخبار و اشعار» (روض الجنان، ج ۲۰، ص ۸۲ و ۸۳).

۱۴۴ / ۲۱ ابن یزید همدانی / چنین است در اعظم و مرعشی.

ق (ص ۱۷۹) و ن (ص ۱۵۹): «القاضی بن بدر الهمدانی و کان زیدیا صالحا سعیدا...».

۱۴۵ / ۲ رصافه / چنین است در اعظم. مرعشی: «رزاقه».

ق (ص ۱۷۹) و ن (ص ۱۶۰): «الرصافه».

۱۴۵ / ۶ رحمه الله علیه / در مرعشی نیست؛ از اعظم افزوده شد.

۱۴۵ / ۷ سبع طباق / «سبع طباق» یعنی «هفت طبقه آسمان» و مأخوذ است از قرآن کریم که خداوند در آن فرموده: **«الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا»** (س ۶۷ ی ۳) و **«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا»** (س ۷۱ ی ۱۵). (نگر: فرهنگ فارسی، بخش ترکیبات خارجی، ص ۱۶۶).

۸ / ۱۴۵ کما قال المولوی / این که علامه مجلسی - قدس الله روحه العزیز - با صراحت از مولانا جلال الدین بیتهائی نقل می‌کند و آن را فرجام رساله خویش قرار می‌دهد، در خور درنگ و تأمل است.

علامه مجلسی (ره) در عین الحیوة فصلی را به ردّ صوفیه ویژه ساخته و در آنجا پیروان صوفیان را مورد خطاب قرار داده و گفته است:

«... نمی‌دانم بعد او ورود احادیث صحیحیه از اهل بیت رسالت - صلوات الله علیهم - و شهادت ... علمای شیعه - رضوان الله علیهم - بر بطلان این طائفه [یعنی صوفیان] و طریقه ایشان نزد حق تعالی چه عذر خواهد داشت.

ص: ۱۸۶

آیا خواهی گفت متابعت حسن بصری کردم ... یا یا ملای روم را شفیع خواهی کرد که می‌گوید: ابن ملجم را حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - شفاعت می‌کند و به بهشت خواهد رفت، و حضرت امیر به او گفت که: تو گناهی نداری؛ چنین مقدّر شده بود و تو در آن عمل مجبور بودی؛ و می‌گویی:

چون که بی‌رنگی اسیر رنگ شد موسی با موسی در جنگ شد

و در هیچ صفحه‌ای از صفحه‌های مثنوی نیست که اشعار به جبر یا وحدت وجود یا سقوط عبادات یا غیر آنها از اعتقادات فاسده نکرده باشد؛ و چنانچه مشهور است و پیروانش قبول دارند ساز و دف و نی شنیدن را عبادت می‌دانسته است.» (عین الحیات، ج ۲، ص ۴۵۷).

مخالفت جدی علامه محمد باقر مجلسی (ره) با صوفیان عصر خویش مورد اتفاق مخالف و مؤلف است، ولی نسبت‌های افراطی‌ای که برخی در باب صوفی ستیزی به او داده‌اند، مورد تأیید اسناد تاریخی نیست، و حتی گرایشهای ژرف عرفانی در نگارشهای وی می‌توان دستیاب کرد. (در این زمینه، نگر: علامه مجلسی، حسن طارمی، ج ۱، صص ۲۱۸ - ۲۴۲؛ و: صص ۱۰۶ - ۱۱۱).

باری، آشنائی علامه محمد باقر مجلسی (ره) با مثنوی، جز اینجا، باز هم از آثارش مستفاد می‌گردد (سنج: علامه مجلسی، حسن طارمی، ج ۱، ص ۲۴۲). این آشنائی نابیوسیده نیست؛ چه، والد ماجد علامه، یعنی مولی محمد تقی (ره)، یک جا نوشته است:

«چه زیباست که انسان در سفر، با خود، کتابهای علمی و پرمحتوا، مانند مثنوی را بردارد، تا سفرش، سفر الی الله باشد و در نعمتهای الهی بیندیشد و گشت و گذارش تنها جنبه حیوانی نداشته باشد» (سنج: روضه المتقین، ج ۴، ص ۲۴۸).

۱۴۵/۱۰ / نظم / چنین است در مرعشی. این لفظ در اعظم نیست.

۱۴۵/۱۱ / یک دهن ... / این بیت، بیت شماره ۱۸۸۶ از دفتر پنجم مثنوی (تصحیح استعلامی) است.

گر بگویم ... / این بیت، بیت شماره ۴۴۴۵ از دفتر سوم مثنوی (تصحیح استعلامی)

ص: ۱۸۷

است؛ و در آنجا این گونه ضبط شده.

گر بگویم شرح این، بی حد شود مثنوی هشتاد تا کاغذ شود

(ج ۳، ص ۲۰۳) ۱۴۵/۱۲ / کاغذ / چنین است در مرعشی و اعظم.

توضیح چگونگی قافیه کردن «کاغذ/ کاغذ» و «بی حد»، محتاج بحثی در باب دال و ذال پارسی و شیوه قافیه اندیشی مولانا و نیز تأملی در چگونگی ضبط دستنوشتهای قدیم و چاپهای معتبر مثنوی است؛ و فی الجمله مجالی و مقالی دیگر می طلبد.

۱۴۵/۱۴ / تَمَّتِ الرَّسَالَةُ / چنین است در مرعشی. اعظم: «تمت بعون الملك الوهاب في محرم سنة ۱۱۶۸ م م م».

ص: ۱۸۸=PAGE ص: